



۱۱۷

تابستان

۱۳۹۳

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

برگشتی - از راستی شیرینیت



زکریا سبزواری - از شیرینیت



۱۱۷

تابستان

۱۳۹۳

فصلنامه علمی - پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان

حائز درجه علمی - پژوهشی شده است.

مدیر مسئول و سردبیر: قاسم مرادی

مدیر: سید مرتضی موسوی

شورای علمی



حروفنگاری و صفحه آرایی: محمد عباس بلتستانی؛ نمونه خوان: شگفته یاسین عباسی

چاپ: آرمی پریس (اسلام آباد)

نشانی مجله: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱،

اسلام آباد ۴۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دورنگار: ۲۸۱۶۰۷۵

نشانی اینترنتی: daneshper1@yahoo.com & thedanesh.com

وبگاه مرکز: http://ipips.ir بها: ۳۰۰ روپيه

روی جلد : به گیتی به از راستی پیشه نیست
ز کسری بتر هیچ اندیشه نیست
(فردوسی)

پدید آورنده : اُستاد جواد
بختیاری

شرایط پذیرش مقاله

مجله دانش، فصلنامه‌ای علمی- پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌های خطی در ایران و شبه‌قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی - پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی در خصوص موضوعات مذکور است. راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:
الف. شیوه ارجاع در متن مقاله: «نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ: شماره جلد و صفحه» در دو کمان.
ب. شیوه کتابنامه‌نویسی در پایان مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ اثر، نام اثر، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.
ج. شیوه ارجاع به مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ، «نام مقاله»، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.
د. ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.
۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنا بر این، در هر مقاله لحاظ کردن موضوعات ذیل ضروری است: عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژه‌های کلیدی، مقدمه یا پیش‌گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می‌تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیابد، نتیجه‌گیری، کتابنامه، چکیده و واژه‌های کلیدی به انگلیسی.
۳. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.
۴. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۱۵ تا ۲۰ صفحه A4) تدوین شود.
۵. چکیده و واژه‌های کلیدی حداکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.
۶. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، رایانامه، نشانی و شماره تلفن ضروری است.
۷. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میترا، به انضمام نسخه تایی ارسال کنند.
۸. رسم‌الخط مقالات دانش مبتنی بر شیوه‌نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.
۹. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.
۱۰. مجله دانش در ویرایش مقالات آزاد است.
۱۱. مقاله غیر قابل چاپ، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.
۱۲. مقالاتی که به دانش ارسال می‌شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.
۱۳. نسخه اینترنتی مجله دانش بر روی وبگاه مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم پژوهشگران عرضه می‌گردد.
۱۴. استفاده از مقالات دانش با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

۵	سخن دانش
	مقالات
	ادب و فرهنگ
محمد نور	نفوذ شمس بر مولوی
	عالم ۹
بلال احمد	جایگاه خرد ورزی در سروده های ناصر خسرو و فردوسی
	ساسولی ۲۵
حمیرا زمردی	نظری به حماسه : انواع و ویژگیهای شعر حماسی
	محمد فیاض / ۴۳
سیده فلیحه	عهد تالپوران : دوره زرین مثنوی سرایی در سند
	کاظمی ۶۷
منوچهر اکبری	سیری در زندگی حیرت لاهوری بانگاهی بر شعر او
	محمد سفیر / ۸۵
	موسیقی شعر در غزلهای نظیری
	نوید احمد گل ۱۰۵

تحلیل مجموعه شعر «گنجشک و جبرئیل»

سید علی

رضوی

در جاده ابریشم همسفر با ناصر خسرو قبادیانی

رضا

مصطفوی سبزواری ۱۳۹

فهرست مقالات فصلنامه دانش

همراه با فهرست اشعار و راهنمای سایر مطالب

نظارت:

مدیر فصلنامه دانش

(بخش چهارم دوره کامل فصلنامه) از شماره

تدوین :

شگفته یسین عباسی

پیاپی ۱۰۰ تا ۱۱۷

فهرست مطالب

۱۴۹ پیشگفتار
۱۵۱ ۱ - فهرست مقالات (به ترتیب الفبایی عنوان مقاله ها)
۱۶۱ ۲ - فهرست مقالات (به ترتیب الفبایی نام نویسندگان)
۱۷۱ ۳ - فهرست متون (به ترتیب الفبایی عنوان متون)
۱۷۳ ۴ - فهرست اشعار شبه قاره (به ترتیب الفبایی نام سخنوران)
 ۵ - ادب امروز ایران
۱۷۶ الف : داستان کوتاه (به ترتیب الفبایی عنوان داستان کوتاه)
۱۷۷ ب : شعر معاصر ایران (به ترتیب الفبایی نام سخن سرایان)
 ۶ - راهنمای گزارش و پژوهش
۱۷۹ الف : راهیان ابدیت
۱۸۱ ب : معرفی کتابها و تازه های نشر

۱۸۵ گفتارهای گزارش آمیز	۷ -
۱۸۷ راهنمای سخن دانش	۸ -
۱۸۸ راهنمای پاسخ به نامه ها	۹ -
۱۸۹ چکیده های انگلیسی مقاله ها	۱۰ -

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

۱۹۱

چکیده مطالب به انگلیسی

Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi 1 - 5

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن دانش

فارسی نویسی در شبه قاره از قرنهای متمادی متداول بوده است ، زیرا در حدود هفت قرن زبان آموزشی ، اداری ، قضایی ، ادبی و مکاتبه ای زبان فارسی بوده است. تا جائیکه اولین کتاب فارسی در زمینه ، تاریخ ، تذکره ، عرفان و لغت در شبه قاره به نگارش درآمده بود. ولی با سيطرة استعمار در قرن هیجدهم زبان انگلیسی زبان رسمی اعلام گردید و در نتیجه زبان تدریس و آموزش هم تغییر یافت.

هنگام اعلام استقلال کشورهای شبه قاره در اوت ۱۹۴۷م در سراسر این سرزمین ، غیر از مدارس دینی ، دانش آموختگان کلیه موسسه های آموزشی انگلیسی دان بودند. از بدو استقلال پاکستان در سال ۱۹۵۲م اداره مطبوعات پاکستان وابسته به دولت فدرال در کراچی ابتکاری نمود و فصلنامه فارسی زبان به نام « هلال » را دایر کرد. هدف این مجله ترویج ارزشهای ادبی و فرهنگی و تحکیم پیوندهای کهنسال با فارسی زبانان ایران تبیین شده بود.

از آن تاریخ ۶۲ سال می گذرد، هلال تا ۱۲ سال به صورت فصلنامه نشر گردید و از آن پس تا نه سال ماهنامه بود. از سال ۱۹۷۳م همین مجله به اسم «پاکستان مصور» از اسلام آباد بدون وقفه به مدت ۱۷ سال منتشر گردید. در سال ۱۳۶۴ ش فصلنامه «دانش» منتشر شد و هم اکنون سی امین دوره خود را با افتخار نشر می دهد، بسیاری از فارسی نویسان مجله های نامبرده را به ارث داشته ولی در عین حال بذل مساعی شده که پژوهشگران جوان دانش آموخته دانشگاه های ایران و پاکستان به فارسی نویسی همت نمایند. مایه خوشبختی است که هم اکنون غالب پژوهشگران دانش در سنین کمتر از ۵۰ سال می باشند در حالیکه در ۱۵ سال اول وضع برعکس بوده است. شایسته یاد آوری است تعداد قابل توجهی از نویسندگان دانش تحصیلات عالی را در دانشگاه های ایران داشته اند و هنوز بسیاری از دانش آموختگان دانشگاه های پاکستان نیز به نوبه برای گذراندن دوره های آموزشی و دانش افزایی مورد تشویق قرار می گیرند. در شماره گذشته نوید چاپ «فهرست مقالات دانش» را متذکر شدیم، خدا را شاکر هستیم که در این شماره فهرست به روز رسانده، منتشر شد و تقدیم علاقه مندان می گردد.

الحمد لله اولاً و آخراً

قاسم مرادی

مدیر مسئول

ادب و فرهنگ

نفوذ شمس بر مولوی

محمد نور عالم *

چکیده

شکی نیست که زمان حاضر، حکمت و دانش در جهان مقام اوج رسید اما شاید از این نکته هم کسی انکار نخواهد کرد که در این دنیای مادی ما، مردم در سراسر جهان از نظر سلامتی و تندرستی بشریت نگران هستند. خونریزی و تباهی به جایی رسیده است که زندگی تیره و تار شده! اندیشمندان، مفکران و پژوهشگران در فکر علاج هستند اما چاره ای نمی یابند! مستکبران و حاکمان دنبال قدرت، ثروت و دنیای دنی دیوانه شده، مرگ و آخرت خود را فراموش کرده اند. در این حال اندیشه استعلاج و استعلایی مولوی مفهوم سنتی خدا در حوزه دین دارد. پس از آشنایی با محمد ملک داد معروف به شمس تبریزی تحوّل در احوالش پدید آمد و از قلمروی زهد به دنیای عشق پای نهاد و در درجه استنباط و استنتاج رسید. بدینوسیله مولوی تغییر احوال خود توسط شمس تبریزی پدید می آورد و یک جهان درونی پیدا کرد و گفت:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا زهره شیر است مرا، زهره تابنده
شدم

(دیوان شمس تبریزی: شماره

غزل ۳۹۳)

بکوشیم نفوذ شمس را در آینه چشم مولانا تماشا کنیم، بنگریم که ملاقات مولانا با شمس چگونه برگزار شد، مولانا او را چگونه نگاه می کرد و از پیوند خود با او چگونه سخن می دارد، این کاری سهل و دشوار است. چون مولوی از همان ابتدای وصول به شمس تا پایان عمر همچنان از او سخن گفته است. زمانی زیر تأثیر جادوی حضور او، و زمانی دیگر در تب و تاب فراقهای کوتاه و نابهنگام او، و آخر سر در سوز و گداز ناله دایمی و اجل محتوم او، گاهی که چون سایه در پی او بود و گاهی که در غیبت وی چون بره ای گمشده، مضطرب و سراسیمه بود، وقتی که شمس را با خود یافت و آرام پذیرفت.

مولوی بیش از ۶۸ سال زندگی نکرد و همچنین پیش از ملاقات با شمس تبریزی به شعر گفتن لب نگشود، بلکه وجهه دینی و علمی او بر شور و شوقش می چربید، و حوزه و عظمی و تدریس وی رونقی داشت. وقتی که با شمس تبریزی ملاقات شد، تجلی آفتاب این مرد عرفانی شوریده، چنان آتش عشق در وجود مولانا زد و دریای عشق او را تلاطم آورد، «در مقام وجد و شوق عنان اختیار از دست می داده و مضمرات درون را به زبان می آورده و در برابر معتقدات قشری عوام بی باک بوده و اسرار فاش می کرده و بساط سماع و طرب عارفانه را بیباکانه می گسترده است» (شفق: ۱۳۴۱: ۲۸۵-۲۸۶) که مولانا تدریس و فتوی را وداع گفت و به رقص، وجد و سماع پرداخت و شعر گفتن را آغاز کرد و گفت:

(مولانا)

رومی، ۱۳۱۴ : ۱۴۵)

مولانا نه فیلسوف است نه شاعر، هم فلسفه را تحقیر می کند و هم بر فلسفه می نازد. چنانکه قافیه اندیشی را عبث می شمارد. شور عشق، او را هم فلسفی کرده است. شعر می گوید و در آن اندیشه های فلسفی، خود را با شیوه های فکر و بیان خاص، استدلال می کند و در آن طوفان اندیشه،

وجود خود را فروگرفته است و نمی‌گذارد که خویشتن را به دست وزن و قافیه بسپارد. خودش آن پیش می‌رود و وزن و قافیه را هم به دنبال خویش می‌کشد و بدین سبب در اشعار مولانا روح خیلی زیاد از عقل جلوه دارد. این اندیشه از استغراق او در وجود حق حکایت دارد. همین استغراق است که وجود او را از عشق خالق و مخلوق پُر و در دریای وحدت غرق می‌کند. این فکر وحدت نزد وی مانند فکر «ابن عربی» نظری نیست، بلکه امری ذوقی و شهودی خاص مولانا است. آنچه وی بیان می‌کند احساس و کشف اتحاد و اتصال انسان با همه کاینات است که در طی آن عارف جز وجود حق چیزی نمی‌بیند. این حجابات وحدت و کثرت را از بین می‌برد و مثل یک آهن تفته که جز آتش نام دیگر ندارد، وی نیز عین حق می‌شود و از هستی او نشانی باقی نمی‌ماند. بدین گونه، هر چند از راه کشف و شهود به فکر وحدت می‌رسد، اما وحدت او چنان نیست که فاصله بین انسان و خدا را پُر کند، و از اینجا است که راه وی از ابن عربی جدا می‌شود. (حسین، ۱۳۸۳: ۹۳)

مولانا آن کسی را مرد کامل می‌داند که جامع صورت و معنی باشد و به شریعت که وسیله تهذیب و ریاضت نفس است، اهمیت خاص می‌دهد و می‌گوید که از راه تمسک به شریعت و سیر در طریقت، نیل به حقیقت حاصل آید که همان هدف اصلی است. با این همه جوهر شریعت و طریقت را از عشق عبارت می‌کند و محبت را که سبب تزکیه و تربیت دل است، موثرترین عامل در تهذیب نفس می‌شمارد. اما این عشق که در واقع دواي جمله علت‌های ماست و بدون این داروي عشق، علت بشریت از بین نمی‌رود، زاده اصلی معشوق می‌داند:

شاد باش ای عشق پرسودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما

(مولانا: ۱۳۷۳: ۱۴)

معرفی مولوی

مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان، العلماء بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی بزرگترین شعراي متصوف ایران به سال ۶۰۴هـ ق/۱۲۰۷م در بلخ که از مراکز فرهنگ و ادبیات و عقاید ایرانی شمرده می‌شد چشم به جهان گشود. پدرش محمد بن حسین ملقب بهاء الدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضایی و

مشایخ عرفاء محسوب می‌شد. گفته‌اند بهاء الدین ولد در نیشابور بیدار شیخ فرید الدین عطار نایل آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسرار نامه را به او هدیه کرد و مولانا بهاء الدین را گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند» (مولانا: ۱۳۷۳: ۹) بعد از عبور از بغداد و زیارت حج به ملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود. بعد به «لارنده» که از مراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحل اقامت افکند. سپس به موجب دعوت سلطان علاء الدین کیقباد (۶۱۷-۶۳۴) دوازدهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرگ دانش پرور بود به «قونیه» مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاء الدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت به نشر فضایل و علوم و به ارشاد مردم پرداخت و علاء الدین کیقباد ارادتی بسزا نسبت به او پیدا نمود. اولین تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جلال الدین در نزد پدرش بود و یکسال بعد از وفات او (که به سال ۶۲۸ اتفاق افتاد) سید برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان سابق بهاء الدین ولد بود و در این موقع در سلک خواص و اولیاء اهل طریقت مقامی داشت به «قونیه» آمد و جلال الدین از مجالس درس او کسب فیض نمود و نه سال تمام تحت ارشاد آن مرد عارف بود بعد به عزم سیاحت و اخذ معرفت و ترک مجلس اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معانی کرد و با تجارب معنوی و مکتسبات علمی باز به «قونیه» برگشت و در آنجا مانند پدرش به امر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد. (شفق، ۱۳۴۱: ۲۸۳-۲۸۴)

آثار مولانا شامل نظم و نثر است. نثر او اغلب تقریر و املا است، به جز نامه‌هایی که بیشتر به خط وی بوده، آنچه از تقریر و املا باقی مانده است؛ یکی فیه ما فیه و دیگری مجالس سبعة است. فیه ما فیه مجموعه نکاتی است که مولانا در مجالس خویش مناسبت‌های مختلف در جمع یاران شرح داده و خطاب به معین الدین پروانه که به حلقه درس و صحبت استاد گردیده بود. این همه مقالات، کیفیات عرفانی و اخلاقی را ابراز می‌نماید و درباره شمس تبریزی در حالت غمگین گفت: «این مردمان می‌گویند که ما شمس الدین تبریزی را دیدیم. ای خواجه ما او را دیدیم. ای غرخواهر، کجا دیدی؟» (موحد: ۱۳۷۵: ۱۵۴)

«غرخواهر» (خواهر جنده) دشنامی است که مولانا وقتی زیاد برافروخته می‌شد و به اصطلاح ما از کوره در می‌رفت بر زبان می‌

آورد. افلاکی می گوید که خداوندگار «چون از کسی رنجیدی و مکابره او از حد شدی «غرخواهر» گفתי و در همش کوبیدی» (موحد: ۱۳۷۵: ۱۵۴)

مثنوی معنوی بزرگترین میوه افکار و اندیشه و بهترین جلوه اشعار مولوی و کاملترین دیوان تصوف در زبان فارسی است که به شمار ۲۶۰۰۰ بیت و در ضمن ۶ جلد در بحر رمل سروده شد. بعد از مثنوی معنوی تصنیف بزرگ مولوی مجموعه غزلیات وی است که به نام دیوان شمس تبریزی بود که به اسم مرشد و قاید روحانی خود کرده عده ای ابیات آن را ۳۰۰۰۰ گفته اند و دیوان چاپی تا حدود پنجاه هزار بیت دارد که دور نیست مقداری بر آن افزوده باشند. (شفق، ۱۳۴۱: ۲۸۸) اما مجالس سبعة نمونه اندیشه‌های مولانا است که پیش از ظهور شمس تبریزی بر منبر بیان کرده است. این مجالس در تحقیق سرگذشت روحانی مولانا خیلی اهمیت دارد و آنچه به شعر باقی مانده است؛ شامل: مثنویات، غزلیات و رباعیات می‌باشد که بیشتر از آنها در حال سرمستی و جذل و وجد و بی‌خودی پدیدآمده و این اشعاری که مستقیماً از جان آفرین وی تراوش کرده است و آینه‌دار تراوشها و تمایلات مولانا می‌باشد.

مولوی در مثنوی خود از حیث رسائی مقصود و اتفاق مطلب و لطافت معنی و باریکی اندیشه و صفا و پختگی فکر عرفانی سخن گفت و توان گفت شعر عرفانی با سنائی قوام و موزونیت تام پیدا کرد و با شیخ عطار مظهر معانی لطیف و شور و شوق گردید و با جلال الدین به کمال رسید و اگر بنا بود شخص کاروان سخنگویان ایران را بدیده نقاد درنگرد بایستی گفت فردوسی استاد در شعر داستانی رزمی و خیام هنرور در رباعی حکمی و انوری نمونه کامل در قصیده فنی و نظامی توانا در قصه و داستان عشقی و سعدی سرمشق در نثر بدیع و غزل و جلال الدین مثال با هر در مثنوی عرفانی و حافظ سخن پرداز در غزل عرفانیست. (شفق: ۱۳۴۱: ۲۸۹)

سرانجام مولوی و آن توانای عالم معنی در بستر ناتوانی بیفتاد و به حمای محرق دوچار آمد و هر چه طبیبان به مداوا کوشیدند سودی نبخشید و عاقبت روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سنة ۶۷۲ و قتیکه آفتاب زردرو می گشت و دامن در می پیچید آن خورشید معرفت پرتو

عنایت از پیکر جسمانی برگرفت و از این جهان فرودین بکارستان غیب
نقل فرمود. (مولانا: ۱۳۷۳: ۱۲)

معرفی شمس تبریزی

از زندگی و احوال شخصی شمس تبریز تا به حال هرچه مقالات
کشف شد خبر تشریحی در دست نیامده است. افلاکی در *مناقب العارفين*
درباره خلق و خوی شمس و تفصیل ملاقات او با مولانا اطلاعی به
دست می‌دهند اما در خصوص سابقه احوال او به اشاراتی کوتاه کافی
است. اسم شمس تبریزی محمد، اسم پدرش خواجه علاء الدین و اسم پدر
بزرگ ملکداد است. لقبش شمس الدین یعنی شمس دین است. شمس اسم
یکی از پرندگان می‌باشد. لقب دیگرش «پرنده» هم بود. ایشان مثل
پرنده جاهای مختلف پرنده بود، شاید بدین وسیله لقبش شمس الدین
مشهور بود. دکتر رضا زاده شفق نوشت:

این شخص عبارت بود از شمس الدین بن علی بن ملک داد
تبریزی که ژولیده پیری از پیروان صوفیه بود و نفسی گرم و
جاذبه‌ای بزرگ و بیانی مؤثر داشت و از شهری به شهری راه
می‌پیمود و با اهل راز و ریاضت و درویشان و عارفان انس و
الفت می‌نمود تا اینکه در این موقع که سال ۲۵۲ هجری باشد
بسراغ جلال الدین به قونیه آمد و در اول نظر بارقه عشق و
حقیقت را در چهره او دید و او را شفیع معنوی خود کرد و در
بقیه عمر مرشد و قائد روحانی او گردید. (شفق، ۱۳۴۱: ۲۸۵)

افلاکی در *مناقب العارفين* اطلاعات بیشتری می‌دهد: نام خود
شمس و پدر و جدّ او در کتاب افلاکی بدین صورت آمده است: «سلطان
الفقراء، سرّ الله بین الوری، کامل الحال و القال، مولانا شمس الحق
والدین، محمد بن علی بن ملکداد التبریزی» (موحد، ۱۳۷۵: ۳۹) در
کتاب *نفحات الانس* مولانا جامی اسم کامل وی شمس الدین محمد بن علی
بن ملکداد تبریز نوشت. (منصور الدین، ۱۹۷۸: ۱۴۶) وی از مردم
تبریز و خاندانش هم اهل تبریز بود. سخنش بلاغت و منطقی بود. ایشان
مرد عرفانی بود. پرفسور نیکلسن ایشان را با سقراط تمثیل کرد. وی
لباس رنگ سیاه پوشید و در جنگ قونیه وی از دنیا رفت. (منصور
الدین، ۱۹۷۸: ۱۴۶) از خطابات مولانا به تواتر آمده که لقبش شمس

الحق یا شمس الدین است و محمد نام او و علی نام پدر و ملکداد نام جدّ اوست. سپهسالار اگرچه القاب بیشتری برای شمس ذکر کرده:

سلطان الاولیاء والواصلین، تاج المحبوبین، قطب العارفین، فخر الموحّدين، آية تفضیل الآخرين علی الاولین، حجة الله علی المؤمنین، وارث الانبیاء و المرسلین، مولانا و سیدنا شمس الحق والملة الدین التبریزی عظم الله جلال قدره. (موحّد، ۱۳۷۵: ۴۰)

تاریخ دانان درباره تاریخ تولد شمس تبریزی ساکت هستند ولی کسی فکر می کند که شاید تاریخ تولد وی نزدیک سال ۶۰۴ هـ ق. می باشد. زیرا که وقتی که در قونیه شمس تبریزی و مولانا رومی باهم بودند همسالگی نشان می آید. (رومی، ۱۹۹۵: ۱۰) دکتر رضا زاده شفق تاریخ ملاقات را در سال ۶۵۲ هجری نوشت و A. J. Arberry سال ۱۲۴۴ م ذکر کرد. استاد عزیز الله کاسب گفت: «در سال ۶۴۲، رویارویی مولوی با شمس تبریزی، انقلابی در احوال او پدید آورد» (کاسب، ۱۳۸۱: ۱۵۰) وی مطالعات ابتدایی، تعلیم و تربیت به نزد پدرش در شهر تبریز به اتمام رسید و از اول زندگی خیلی خردمند و آتش عشق و محبت خدا مغروق بود و احساس فقیر و درویشی موجود بود. آتش عشق خدا ایشان را از محبت دنیا جدا کرد. روزی شمس تبریز گفت:

در زمان جوانی تجلی عشق خدا را دیدم، فرشتگان را دیدم، جاهای کوچک- بزرگ، بالا و پایین آسمان- زمین در نگاه من حاضر می شد، آنوقت فکر کردم شاید همه کسانی مثل من می بینند، ولی وقتی که من این چیزها اظهار کردم همه تعجب می شد، گاهی کسی با من مسخره هم کردند، بعداً در دل من یقین شد که خداوند هرکسی را که می خواهد باران لطف و محبت را میریزد. (رومی، ۱۹۹۵: ۱۱)

شمس الدین محمد بن علی بن ملکداد از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند و دولتشاه او را پسر خاوند جلال الدین حسن معروف به نومسلمان از نژاد بزرگ امید که ما بین سنة ۶۰۷-۶۱۸ حکومت الموت داشت شمرده و گفته است که جلال الدین «شیخ شمس الدین را به خواندن علم و ادب نهایی به تبریز فرستاد و او مدتی در تبریز به علم و ادب مشغول بود» و این سخن سهو است چه گذشته از

آنکه در هیچیک از مأخذهای قدیم تر این حکایت ذکر نشده، جلال الدین حسن نومسلمان بنص عطاملک جوینی جز علاء الدین محمد «۶۱۸-۶۵۳» فرزند دیگر نداشته و چون بیعضی روایات شمس در موقع ورود به قونیه یعنی سنه ۶۴۲ شصت ساله بوده پس ولادت او باید در ۵۸۲ اتفاق افتاده باشد. (مولانا: ۱۳۷۳: ۱۱)

بعضی گفته اند که شمس الدین تبریزی مرید و تربیت یافته رکن الدین سجاسی است که شیخ اوحد الدین کرمانی هم وی را به پیری برگزیده بود و این روایات هر چند از نظر تاریخ مشکل نمی نماید و ممکن است که اوحد الدین مذکور و شمس الدین هر دو به خدمت رکن الدین رسیده باشند و لیکن اختلاف طریقه این دو با یکدیگر تا اندازه ای این قول را که در منابع قدیمتر هم ضبط نشده ضعیف می سازد. (مولانا: ۱۳۷۳: ۱۱)

درباره زندگی و احوال شخصی و خانوادگی شمس تبریزی اطلاعات زیادی ندارد. شمس برای پدر خود سخن می گوید که «آدم خوب بود، نیک مرد بود و گرمی داشت»، به اصطلاح امروز عاطفی مزاج بود، احساساتش به آسانی تحریک می شد. شمس چیز زیادی از مادر نمی گوید، شمس در خانواده متوسط متولد شده بود. شغل پدر او بزازی بوده است. از همان اوان کودکی حالاتی داشته که غیر عادی و غریب می نموده و مایه نگرانی پدر و مادر بوده است. این حالات غیر عادی را آشنایی او با تصوف و تجربه عوالم سیر و سلوک تشدید می کرده است. تحول روانی که او در معرض آن قرار گرفته بود چنان ژرف و پُر نیرو بود که در تقاضاهای جسمانی و واکنشهای مزاجی او نیز مؤثر می افتاد. اشتهاهی او بسیار ضعیف شده بود. لقمه از گلپوش فرو نمی رفت. خوابش کم و کوتاه شده بود. اما او نه احساس ضعف، بلکه احساس سبکی و قوت بیشتری می کرد. گویی نیرویی تازه در خود می یافت. پدر درمانده بود و نمی دانست که بر فرزند دلبنده او چه می گذرد. ظاهراً او تنها فرزند وی بود. (موحد، ۱۳۷۵: ۴۲-۴۳)

مولانا شمس تبریزی برای حرکت مقام و درجه سالوک به عنوان مرشد بابا کمال الدین را انتخاب می کرد. بعد از این به دست شیخ ابوبکر تبریزی بیعت نمود. در کتاب افلاکی هم دارد که شمس «در اول حال مرید شیخ ابوبکر تبریزی سلّه باف شده بود» (موحد، ۱۳۷۵: ۴۱)

شمس الدین بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سنة ۶۴۲ به قونیه وصول یافت و به عادت خود که در هر شهری که رفتی بخان فرود آمدی «در خاک شکر فروشان نزول کرده حجره بگرفت و بر در حجره اش دو سه دیناری با قفل بر در می نهاد تا خلق را گمان آید که تاجری بزرگست، خود در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نبودی»، مدت اقامت شمس در قونیه تا وقتیکه مولانا در منقلب ساخت به تحقیق نپیوسته و چگونگی دیدار وی را با مولانا هم به اختلاف نوشته اند. (مولانا: ۱۳۷۳: ۱۲)

آشنایی شمس تبریزی با مولانا رومی

مولانا زین العابدین شیروانی در مقدمه مثنوی رومی نوشت:

کمال الدین پیر شمس تبریزی بود. وی شمس تبریزی را دستور داد: در شهر روم یک مرد «دل سوخت» (heart brunt) دارد. او را تازه ای بفرماید. شمس در شهر روم رسید و نزدیک شکر فروشندگان می ماند. در کنار خیابان با مولانا رومی ملاقات شد. شمس سؤال کرد: خرد یعنی چیست؟ رومی جواب داد: پیروی شریعت است. شمس سؤال کرد، این که همه می دانند، رومی سؤال کرد از این بهتر چی می شود؟ شمس گفت: خرد یعنی شمارا در راه مقصود رساندن. این نکته بر مولوی اینقدر تأثیر شد که وی همان موقع به دست شمس تبریزی بیعت نمود. (منصور الدین، ۱۹۷۸: ۱۴۴)

جوهر مجلیه یکی از کتب مشهور مذهب حنفی می باشد. در آن کتاب نوشته شد:

مولانا رومی در خانه خودش نشسته بود و در اطراف وی کتاب زیادی نا آراسته بود. شمس سؤال کرد: این چیست؟ مولانا جواب داد؛ این چیزی که تو نمی دانی؟ در این حال از آتش همه کتاب سوخت. مولانا سؤال کرد: این چیست؟ شمس گفت: این چیزی که تو نمی دانی؟ بعد از این حرف زدن شمس از آنجا رفت. مولانا شمس را خیلی جستجوی می کرد ولی پیدا نداشت. (منصور الدین، ۱۹۷۸: ۱۴۲)

در سال ۱۲۲۴م شمس تبریزی از شهر تبریز به قونیه آمد. مریدان رومی شمس را دوست نداشت. بدین سبب شمس به دمشق رفت. (عبد

الستار، ۱۹۸۷: ۴۲) ملاقات مولوي با شمس تبريزي در شهر روم اتفاق افتاد. در شهر دمشق مولانا شمس را یک مرحله دید ولي صحبت نشد. (منصور الدين، ۱۹۷۸: ۱۴۲) درباره ملاقات شمس با مولوي A.J. ARBERRY نوشت:

‘Suddenly the sun of love and truth cast its rays on that pure soul, and so fired and inflamed him that his eyes were dazzled by its light.’ With these words Rumi’s modern Persian biographer and interpreter Badi al-Zaman Furuzanfar introduces the most remarkable and influential episode in the poet’s life, his encounter with the wild mystic Shams al-Din of Tabriz. The meeting took place in 1244 when Shams al Din, a wandering dervish of some sixty years, arrived in Qonia. ‘Jalalul-Din found in the stranger that perfect image of the Divine Beloved which he had long been seeking,’ writes R. A. Nocholson. ‘He took him away to his house, and for a year or two they remained inseparable.’ (ARBERRY, 1958 : 215)

تأثير شمس بر مولوی

ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت پرتوي بر جان پاک مولوي افکند، وي اينقدر تافته و تابناک ساخت که چشمها از نور او خيره گرديد و روز کوران محبوب که از ادراک آن هيکل نوراني عاجز بودند از نهاد تيره خود به انکار برخاستند و آفتاب جان افروز را از خيرگي چشم شب تاريخ پنداشتند، مولانا طريقه و روش خود را بدل کرد، اهل آن زمان نيز عقیده خویش را نسبت به وي تغيير دادند، آن تجلي آفتاب تيرگي سوز که اين گوهر شب افروز را مستغرق نور و از دیده محجوبان مستور کرد و آن طوفان عظيم که اين اقيانوس آرامي را متلاطم و موج خيز گردانيد و کشتي اندیشه را از آسیب آن بگرداب حيرت افکند، سرّ مبهم و سر فصل تاريخ زندگاني مولانا؛ شمس الدين تبريزي بود (مولانا: ۱۳۷۳: ۱۱)

تاريخ دان مشهور احمد افلاكي در کتاب مناقب العارفين نوشت:
رومی سرودن شعرهاي دردناک از جدا شدن شمس شروع کرد و

مولوي شعرهاي مختلف به نسبت شمس نوشت، اعتقاد خدا و حقيقت، روشن بيني و بصيرت در درون شمس پيدا كرد (عبد الستار، ۱۹۸۷: ۴۲) دكتر رضا زاده شفق گفت، «تا روزي گردش روزگار او را با يكي از اوتاد زمان و نوادر دوران بيك جا آورد و اين ملاقات در حيات جلال الدين تأثير عظيمي نمود.» (شفق، ۱۳۴۱: ۲۸۵) از تعظيم و احترامامي كه مولوي در اشعار و اقوال خود نسبت به شمس ابراز نموده نيك پيدااست كه تأثير نفس او در دل جهانگير مولوي بسيار عميق بوده، چنانكه بيت ذيل بهترين شاهد اين بود:

مور يالوم دشن زگره يولوم دش هن يزيربت سمش مالغ ات

(رومي، ۱۹۹۵: ۱۰)

اشعار مولوي در شرح حكايات مثنوي و بيان معاني تصوف اين مرشد پير را در برابر چشم داشته و بيداد او بشور و طرف بوده گرچه از نكر نام او خودداري نموده و اسرار عرفان و راز ايمان او را در حديث ديگران گفته است. مولوي در مدتي در خلوت و فيض صحبت اين عارف سوخته و سوزنده گذراند بعد مرشد مسافرتي به دمشق نمود و باز به قونيه برگشت و باز به ارشاد و تحريك شوق و شعله ور ساختن آتش عشق مولانا پرداخت (شفق، ۱۳۴۱: ۲۸۵)

ملاقات رومي با شمس تبريزي حكايتهاي مختلف موجود دارد. يكي از آن حكايتها اين است:

روزي مولانا رومي در كنار حوضه اي نشسته بود. در جلوي وي چندتا كتاب هم بود. شمس سوال كرد: اين كتاب است؟ مولانا گفت: اين جنجال است؛ تو با اين چكار داري؟ شمس كتابها را گرفت و در آب ريخت. مولانا خيلي ناراحت شد و گفت: وي درويش! تو اين چيز ها را كه مهلوك كردي؛ جاي ديگر پيدا نمي شود. در اين كتاب اينقدر بحث بود كه مثال آن ندارد. آقاي شمس تبريزي توي آب دست كشيد و كتاب هارا بيرون كرد كه كتابها خشك بود خيس هم نشد و علامت آب هم نبود. مولانا متعجب شد. شمس گفت: اين عرفاني است. شما از اين چي مي دانيد؟ بعد از اين مولانا شاگرد شمس تبريزي شدند. (منصور الدين، ۱۹۷۸: ۱۴۴)

مولوي شمس تبريزي را اينقدر دوست داشت که از جدا شدن شمس پنهان توانمدي شعر گفتن ظاهر مي شد. تذکره نويسان نوشت که در درون سنگ آتش موجود دارد همین طور در درون مولوي توانمدي شعر گفتن پنهان بود. ولي صحبت شمس و ضرب خوردن ناله اي آن آتش ظاهر مي شد. (منصور الدين، ۱۹۷۸: ۱۴۶) وقتي شمس تبريزي با مولوي ملاقات شد؛ آنوقت شمس بيت سنابي زير را خواند:

علم کز ترانه بستاند جهل از آن علم به بود بسيار

(رومي، ۱۹۹۵: ۱۲)

يکي از شاگردان مولوي سپهسالار بود. وي پيش مولوي ۴۰ سال بود. وي نوشت: بعد از ملاقات شمس؛ مولوي منزل خودش بيرون زندگي مي کرد، گاهي ۳ ماه هم بيرون می گذشت. گاه گاه پيش حجره صلاح الدين زرین آن زمان مي ماند و عشق و محبت الهي مشغول بودند. (رومي، ۱۹۹۵: ۱۲) دکتر رضا زاده شفق گفت که اولين خليفه او صلاح الدين فریدون زرکوب نام داشت که توجهي مولانا مایه حسد مريدان واقع ميگشت و او ده سال در اين خدمت بود. (شفق: ۱۳۴۱: ۲۸۶) A.J. ARBERRY نوشت:

What passed between the older and the younger mystic during their close association is not recorded, but all ancient sources agree that thenceforward Rumi was a changed man. 'Meanwhile,' Nicholson continues, 'the Maulawi disciples of Rumi, entirely cut off from their Master's teaching and conversation and bitterly resenting his continued devotion to Shamsul-Din alone, assailed the intruder with abuse and threats of violence. (ARBERRY, 1958 : 215-216)

شمس تبريزي گاه گاه چند روز چيزي نمي خورد، در عشق الهي مغروق بود. گاهي بعد از چند هفته یک نان با آب خورد، مولوي هم نزديک شدن وي همین طور شد. روزي از سوي حادثه عوام قونيه بر او شوریده او را در ملاء عام کشت (۶۴۵) و علاء الدين پسر ارشد مولانا نیز در اين معرکه سخت مجروح شده جان سپرد (شفق، ۱۳۴۱: ۲۸۶) از برخي غزليات ديده مي شود که شمس روزي ناپديد شد و مولانا دو سال شبان و روزان در فراق کعبه مقصود جويان و گويان بود ولي

اثری نیافت. مولوی بعد از این همه سرگذشت و سرگردان شد و ریاضت و تجربه در عالم عرفان به مقام بلندی رسید و قطب سالکین آن مسلک گردید.

تأثیر و نفوذ شمس بر مولوی بر افکار، اندیشه و اذهان بسیار دارد و پیروان و مقلدان او بشمار است. بعد از رویارویی مولوی با شمس تبریزی در زندگی مولوی انقلابی دیده می شود. انقلابی که ریشه های آن، تا همین روزگار ما، در روانکاوان پنهان مانده است. شمس تصرفی شگرفت در زندگی و احوال مولوی کرد که به گفته مولوی: «بی سر و دستار» شد (کاسب: ۱۳۸۱: ۱۵۰) و از آن پس مولانا به مقامات دنیوی، پشت پا زد و فارغ و رها، در صحبت شمس بود، و هم از آن پس بود، که اندیشه های انسانی مولوی فوران کرد، و بزرگترین تفکرات و تخیلات را به عالم اندیشه ارائه داشت، اندیشه هایی بالا و والا، که قرن ها گره از دشواری های روحی و روانی آدمیان گشوده است و در قلب جهان مادی امروز و نقطه ثقل تمدن دیار غرب، هم اینک مولوی، بزرگترین مداوگر درمندی های روحی مردم است. و این رویارویی بوده است که دریچه هایی از عالم غیب بر دل و جان مولانا گشوده است و طی هفتاد و پنج هزار بیت شعر، در دو کتاب عظیم «مثنوی» و «دیوان شمس» آدمیان را به رموز عالم انسانی آگاه کرده است. (کاسب، ۱۳۸۱: ۱۵۰)

گفته اند که شمس تبریزی در یک ستیز تعصب آمیز که از سوی مریدان مولانا روی داده است، کشته شده، و از آن پس، مولانا، چندی «صلاح الدین فریدون» قونیوی را به خلیفگی خویش برگزیده است و یک چند «حسام الدین چلبی» را و مولانا، «مثنوی» خویش را به درخواست این «حسام الدین» سرود. (کاسب، ۱۳۸۱: ۱۵۰)

مطابق روایات سلطان ولد پسر مولانا در ولدنامه، عشق مولانا به شمس مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت و رتبه کلیم الهی، باز هم مردان خدا را طلب می کرد و مولانا نیز با همه کمال و جلالت در طلب اکملی روز می گذاشت تا این که شمس را که از مستوران قباب غیرت بود به دست آورد و مرید وی شد و سر در قدمش نهاد و یکباره در انوار او فانی گردید. (مولانا: ۱۳۷۳: ۱۲) در ابتدا نامه نوشته:

شمس تبریز را به شام ندید

خواه او را بین و خواه مرا

(ابتدا)

نامه: ص ۵۷-۶۰)

(مولوی شمس تبریزی را در شهر شام ندید ولی در درون خودش دید مثل طلوع آفتاب در آسمان دل خودش. گفت از نظر جسم از او دور هستم ولی در زمینه روحانی هر دو یک نوریم. ای جويا! اگر می خواهی تو می بینی که او بین من و من بین اوست.)

روزی مولانا فرزند خود سلطان ولد را با بیست تن از مریدان و مبلغی پول نزد شمس فرستاد و استدعای بازگشت او را کرد. شمس دعوت مولانا را پذیرفت و همراه فرستادگان مولانا به قونیه بازآمد. سلطان ولد مسافت بین حلب و قونیه را در رکاب وی پیاده راه پیمود و به احترام پیر از نشستن بر اسب خودداری نمود. و این مطلبی است که یاد آن را هم در مقالات شمس و هم در *ابتدا/نامه سلطان ولد می یابیم*. مولانا و اصحاب به استقبال شتافتند و دیگر بار جشن و سرود در محافل یاران غلغله افکند:

(موحد: ۱۳۷۵: ۱۵۸)

نتیجه گیری

سر عرفان و راز ایمان است که به علت نفوذ شمس غزلهای مولوی شورانگیز شده است. بدین علت، شعر مولوی سراسر زمزمه جان و دل اوست، چه در مثنوی و چه در غزلیات دیوان شمس، مولوی توجّهی به عالم لفظ ندارد و همه هستی او معنی دارد. گاه در مصرعی مضمونی

می گوید و در مصراع دیگر فاصله سخن را با تکرار یک لفظ پر می کند که سراسر کلام مولانا گنجینه عشق است که همه تفکرات و تخیلات خود را به حقیقت گنجانیده است. طبیعت را جلوه گاه خدا می بیند و حتی گاه جز خدا هیچ چیز دیگر در سراسر کاینات نمی بیند و مدام در امواج فروغ و حدث خودش را غرق می دارد. سراسر غزل مولوی همه پدیده‌های شگفت انگیزی است که شاعر، در عالم جان دیده است و از این دست شعر در دیوان غزلیات شمس تبریزی بسیار است. نفوذ شمس تبریزی بر مولوی اینقدر بود، که مولانا «شمس تبریزی» را به عنوان تخلص خود برگزیده است. شمس نه تنها جهان خارج مولانا، جهان مبصرات وی را فروگرفته در بسیط وجود خود او نیز خیمه زده و او را با خود یکی گردانیده است:

چون خیالی ز خیالات توام

گویی الفاظ و عبارات توام

(موحد: ۱۳۷۵: ۱۶۸)

منابع و مأخذ:

۱. مولانا، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۳): *مثنوی معنوی*، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ پنجم، تهران.
۲. شفق، دکتر رضا زاده (۱۳۴۱): *تاریخ ادبیات ایران*، انتشارات امیر کبیر، تهران.

۳. مولانا رومي، جلال الدين (۱۳۱۴) : *مثنوي معنوي*، نيكلسون، كتابخانه و مطبعة بروخيم، تهران.
۴. كاسب، استاد عزيز الله (۱۳۸۱) : *زندگينامه شاعران زبان فارسي*، انتشارات گلي، چاپ اول، تهران .
۵. موحد، محمد علي (۱۳۷۵) : *شمس تبريزي*، انتشارات طرح نو، چاپ اول، تهران.
۶. عبد الستار، (۱۹۸۷م) : *فارسي شاهيتر كالكروم*، انتشارات اسلامي فاونديشن بنگلادش.
۷. حسين، محمد عابد (۱۳۸۳) *پرتوي عشق در كلام مولانا، قند پارسي*، شماره ۲۷، پائيز، ص ۹۱-۱۰۷
۸. منصور الدين، پرفسور محمد (۱۹۷۸م) : *ايران ركوبي* (شاعران ايران) انتشارات بنگلا آكادمي دكا.
۹. رومي، جلال الدين (۱۹۹۵م) : *مثنوي رومي*، محمد عبد المجيد، چاپ سوم، انتشارات كتابخانه امداديه، دكا.
۱۰. ARBERRY, A. J. (1958) : *CLASSICAL PERSIAN LITERATURE*, Ruskin House, George Allen and Unwin Brothers Ltd, Museum Street. First Publication, London.

جایگاه خردورزی در سروده‌های ناصر خسرو و فردوسی

بلال احمد ساسولی*

چکیده:

حتی کسی که کمترین آشنایی را با اشعار ناصر خسرو و فردوسی داشته باشد، ابیاتی از این دو در ستایش و بایستگی خرد شنیده است. ما در این مقاله، پس از ذکر مقدمه‌ای کوتاه درباره‌ی ارزش خرد و میزان گرمی بازار آن در قرون نخستین ورود اسلام به ایران، به تفکیک، به سراغ نمونه‌هایی از اشعار فردوسی و ناصر خسرو رفته‌ایم تا حدود معنایی اندیشه و کارکردهای آن را در نزد این دو حکیم فرزانه روشن کنیم. پس از آن، به عنوان نتیجه‌گیری به مقایسه‌ی جایگاه خرد در اشعار این دو شاعر بلندآوازه‌ی پارسی‌سرا پرداخته‌ایم.

کلید واژها : ناصر خسرو، فردوسی، خرد، دانش، اندیشه.

مقدمه:

بر طبق دیدگاه اهالی علم منطق، اندیشه مهم‌ترین وجه تمایز و تعریف انسان در مقایسه با جانداران دیگر است (۱) بر همین مبنا، تنها راه تعالی انسان و مایه‌ی انفکاک او از عالم حیوانی، تربیت و تقویت «نفس ناطقه»ی بشری‌ست. شاید از همین رو حکیمان همواره در طول تاریخ، بیش از هر چیز دیگری خواص و عوام جامعه را به کوشش در جهت رشد عقلانیت توصیه کرده‌اند. از سوی دیگر، این راست است که ظاهراً از قول عارفان،

* . استادیار بخش فارسی دانشگاه بلوچستان
Bilalahmedsasoli2005@yahoo.com

از «عقل» به عنوان کژراهه‌های گمراه‌کننده و راهزنی طرّار (به جای «شهود» و «دل») در راه رسیدن به حقیقت نام برده شده است، (۲) ولی حتی آنان نیز غور و تفکّر در آفاق و انفس را جاده‌ای به ملکوت معرفت می‌دانند (۳) در قرون نخستین اسلامی، حوزه‌ی فرهنگی ایران در بحران هویت و گرداب نابخردی حاکمان ناشایسته گرفتار بود (۴) و نیاز به اشاعه‌ی تفکّر سالم به شدّت در آن احساس می‌شد؛ از سویی تکاپوهای عقیدتی و کلامی چنین اقتضا می‌کرد که کسانی چون ناصر خسرو در میدان سخن حاضر شوند و از سوی دیگر ستم‌های حاکمانی که به نام حکومت اسلام در پی گسترش قلمرو و کسب منافع برای خود بودند، حکیمانی چون فردوسی را و می‌داشت که با ارجاع به حال گذشتگان، شاهان خیره‌سر را زنهار دهند و به عقلانیت فراخوانند. نباید از یاد برد که ما در این مقال به نحلّه‌های عقیدتی این دو شاعر و حکیم مسلمان التفاتی نداریم و فارغ از ارزش‌گذاری و راستی‌آزمایی اعتقادات اینان، (۵) صرفاً به جایگاه اندیشه در اشعارشان، و توجّه‌شان به لزوم خردورزی نظر داریم. آنچه که بر اساس منابع تاریخی (و گاه مفردات آثار اینان) روشن است، این است که هر دوی این شاعران با کلیّات منش حاکمان زمانه‌ی خود هم‌آوا نبوده‌اند (۶) و از همین رو توصیه‌های آنان به خردورزی، بیش از عموم مردم، حاکمان زمان را (که بیش از همه به منابع مکتوب دسترسی داشته‌اند) مخاطب قرار می‌داده و علاوه بر نقش و کارکرد فرهنگی، وجهی اجتماعی (و سیاسی) نیز داشته است.

الف) جایگاه خرد در اشعار ناصر خسرو:

همان‌طور که شنیده‌ایم، ناصر خسرو در سن چهل سالگی شبی در خواب دید که کسی او را می‌گوید: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از

مردم زائل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر». ناصر خسرو پاسخ داد: «حکما، چیزی بهتر از این نتوانستند ساخت که اندوه دنیا ببرد». مرد گفت: «حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی و بی‌خردی رهنمون باشد. چیزی باید که خرد و هوش را بپزاید». ناصر خسرو پرسید: «من این از کجا آرم؟» گفت: «عاقبت جوینده یابنده بود». و به سمت قبله اشاره کرد. ناصر خسرو در اثر این خواب دچار انقلاب فکری شد، از شراب و همهی لذائذ دنیوی دست شست، شغل دیوانی را رها کرد و راه سفر حج در پیش گرفت. (۷) این ماجرا، هم حسن‌مطالعی بر مقام معنوی ناصر خسروست و هم براعت استهلالی بر جایگاه کانونی خرد در کهکشان دغدغه‌های او.

پس از این واقعه، او در طول تمامی آثارش بر این اعتقاد پای می‌فشارد که شایستگی انسان در خرد و تفکر وی نهفته است. او تمام‌قد و یک سر و گردن بلندتر از دیگر شاعران در میانه‌ی میدان اندیشه و خرد انسانی ایستاده و با تمام قوت از آن دفاع و پاسداری نموده است. این اندیشمند که خود را «حجت خراسان» (۸) دانسته و ستم و ملامت دیگران را در راه و روش خردمندان‌اش بر خود خریده، همیشه فراخواندن دیگران به خرد و گوش سپردن به نصایح را، سرلوحه‌ی اشعارش قرار داده و می‌گوید:

**«جانت به سخن پاک شود زان که خردمند
از راه سخن بر شود از
چاه به جوزا» (۹)**

ناصر خسرو در بعضی موارد، لحنی را بر دوش شعرش سوار می‌کند، که خواننده از آن پیام اصلی اجتماعی آمیخته با خردش را درمی‌یابد:

**«چند گویی که چو هنگام بهار
گل بیاراید و بادام به بار آید
آید
روی بستان را چون چهره‌ی
از شکوفه رخ و از سبزه عذار**

دلبندان

آید

روي گلنار چو بزدايد قطره‌ی
شب

این چنین بیهده‌ها نیز مگو با من
که مرا از سخن بیهده عار
آید» (۱۰)

این شاعر انسان‌منش بدین وسیله می‌خواهد بگوید که سخن گفتن از گل و بلبل بهار، کاری بیهوده است و باید بهاری را جست‌وجو کرد که شکفتن شکوفه‌ی خرد انسانی در آن مطرح باشد تا گل دل‌ها را به هم پیوند دهد. او اصل خرد را مایه‌ی جلال و کمال سخن و اندیشه‌اش قرار داده و اصل خرد را مایه‌ی جان و نهاد انسان دانسته و عقیده دارد که وی به‌واسطه‌ی خردش زنده است:

«یک دم پر کشتی خرد
تا نشوی غرقه اندرین دنیا»
بنشین (۱۱)

او عقیده دارد که به دین هم باید از مسیر خرد راه جست، یعنی دین را به-وسیله‌ی تعقل شناخت و دین‌شناسی را بر شانه‌ی خرد باید نشانند:

«دل ز خرد گشت پر ز نور مرا
سنگ سیه بودم از قیاس و
خرد

بر سر من تاج دین نهاد خرد
دین هنری کرد و بردبار مرا»
(۱۲)

«راه سوی دینت نماید خرد
از پس دین رو که مبارک
عصاست» (۱۳)

در جايي هم قامت انسان را آراسته با زيب خرد مي‌خواهد، نه آن که تن جولان‌گاه آرايش ظاهر و پهنايي تنه و توش باشد:

«بفزاي قامت خرد و مفزاي طول پيرهن و پهنا»

(۱۴)

حکمت

«زيور و زيب زنان است حرير و زر و سيم

مرد را نيست جز از علم و خرد زيور و زيب» (۱۵)

به باور وي، خرد را نبايد خوار شمرد، زيرا خوار شمردن خرد، خوار شمردن خود انسان است پس نبايستي به خرد به چشم حقارت نگريست:

که خرد پيشت اي پسر خوار

است

«تو به پيش خرد از آن

خواري

که خرد علم را خريدار است»

مر خرد را به علم ياري ده

(۱۶)

ناصرخسرو خرد انساني را از شناخت آفريدگار ناگزير مي‌داند و بر آن است که خرد گوهري است که آفريننده تنها انسان را به داشتن آن سرافراز گرداننده است. از نگاه ناصرخسرو، خرد و دانش انساني، کلید پذيرفته شدن طاعت وي به درگاه خداست، زيرا اگر طاعت از روي دانش و دانايي و با خرد نهادينه شده انجام شود، بيشتري از جانب حق مورد قبول واقع مي‌شود. او در عين حال عقیده دارد که با طاعت و نياز جاهلانه نبايد به سوي خدا رفت، تا زماني که به خرد و دانش ذاتي دين آشنا نشده باشيم:

مکن ديو را جان خویش

آشيانه

«بياموز اگر پارسا بود

خواهي

برون افکن از سر خمار

شبانه

به دانش گراي و در اين

پيري

روز

خدای از تو طاعت به دانش

مبر پیش او طاعت جاهلانه»

پذیرد

(۱۷)

این اندیشمند و الاسخن که بر چکاد بلند اندیشه و خرد زمان خویش ایستاده و یکتته با نابرابری‌ها و اجحاف ستمگران و دین‌فروشان می‌ستیزد، به اندازه- ای خرد و دانش انسان را ارج می‌گزارد، که حتی نمی‌خواهد ببیند که دست دانایی پیش نادان دراز شده است:

«به آب روی اگر بی‌نان بمانم بسی به زان که خواهم نان ز نادان

به نانش چون من آب خویش چو آبم شد من آن‌گه چون خورم

(۱۸)

نان؟!»

بدهم

بی‌خردی و نابخردی انسان در نزد وی تا حدی مذموم است که فکر می‌کند انسان بی‌خرد همیشه در بند است و زندانی اندیشه‌های جاهلانه‌ی خود، که این زندانی هر لحظه و هر آن ممکن است گروه بزرگی از انسان‌ها را به خطر رهنمون شود و فساد ذهن وی زندان‌های بی‌خردی دیگری را نیز بگشاید:

«بی‌خرد گرچه رها باشد، در با خرد گرچه بود بسته، چنان دان که

رهاست» (۱۹)

بند بود

او مردیست با مناعت طبع، خردمند، فروتن، در برابر رویدادها و سختی- ها بردبار و اندیشه‌ورز و در راه رسیدن به هدف، پای فشار. چنان‌که درباره‌ی خود می‌گوید:

«گه نرم و گه درشت چون پند است نهان و آشکارم

تیغ

با جاهل و بی‌خرد درشتم با عاقل، نرم و بردبارم»

(۲۰)

این را البته نباید تفاخر دانست؛ چرا که در پس این‌گونه سخن گفتن نیز پندی و توصیه‌ایست به بایستگی و شایستگی این‌گونه بودن. این هم بیت معروف وی است که در آن دانش و خرد را به چه زیبایی ستوده است:

«درخت تو گر بار دانش به زیر آوری چرخ نیلوفری

بگیرد را» (۲۱)

در جایی دیگر این قافله‌سالار سخن و اندیشه که در عزت نفس و در قیام و قلم و جرأت و شهامت زبانزد خاص و عام زمان خود است، خیر انسان را در عقل و دانایی وی می‌داند، که واقعیت هستی انسان نیز چنین است. بدین معنی که انسان‌هایی زندگی درست و بجا و نسبتاً راحتی داشته‌اند که با معرفت و با خرد، پیوند داشته‌اند:

«از جان و تنت ناید الا که چون عقل بود در تن و بر جان تو

همه خیر سالار» (۲۲)

«هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند خویشان را گرچه دون است ای پسر والا کند» (۲۳)

از احادیث پیغمبر اکرم(ص) است که فرموده‌اند: «اول ما خلق الله العقل»؛ (۲۴) نخستین آفریده‌ی خداوند عقل است. ناصرخسرو در شعرش به این معنا اشاره دارد و می‌سراید:

«خرد آغاز جهان بود و تو بازگرد از سر انجام بدان نیک

انجام جهان آغاز» (۲۵)

و باز هم در جایی دیگر و با استفاده از سخنان و احادیث گهربار رسول اکرم(ص) که می‌فرمایند: «اطلبوا العلم ولو كان بالصحین» (۲۶)، می‌سراید:

«علم را فرمودمان جستن جست باید ار نباشد جز به چین»

رسول

(۲۷)

او همچنین در جایی دیگر با اشاره به رجحان دانش اکتسابی بر نام و نسب نیک خانوادگی و موروثی، می‌گوید:

«فضل و ادب مرد، مهین نسبت شاید که نپرسی ز پدر و ز عم و

خالش» (۲۸)

اوی است

این باور خردمندانه می‌رساند که او سخت در بند خودی خود انسان است. یعنی شخصیت واقعی انسان را در داشتن فضل و ادب وی جست‌وجو می‌کند، نه در شرافت خانوادگی وی.

روان حقیقت‌جو و آزادی‌خواه ناصر خسرو او را وامی‌دارد تا برخیزد و کمر جست‌وجو و حتی سفر ممتد را بربندد و برای کسب کمال و اوج عزت و دریافت حقیقت پیرامون آیین‌ها و ملل و نحل به جست‌وجو بپردازد و در عین حال نمی‌خواهد که مانند علمای قشری طوطی‌وار کلمات را ادا کند، بلکه می‌خواهد به کنه حقیقت پی ببرد و واقعیت اصلی و اصیل را دریابد:

«ز اندیشه همی‌گشت مرا دل به

تفکر

رویم چو گل زرد شد از درد

جهالت

برخاستم از جای و سفر پیش

گرفتم

تقلید نپذیرفتم و حجت ننهفتم

پرسنده شد این نفس مفکر ز

مفکر

وین سرو به ناوقت بخمید چو

چنبر

نهز خانم یاد آمد و نهز گلشن

و
منظر

زیرا که نشد حق به تقلید

مشهر» (۲۹)

در آخر سخن باید گفت که این شاعر اندیشمند و شیواییان و این حکیم فرزانه، در تمام دوران زندگی خود کوشیده است تا به ترویج خرد پردازد و مردم زمانه و مخاطبان سخنش را به اهمیت دانش و اندیشه رهنمون شود.

ب) جایگاه خرد در اشعار فردوسی:

شاهنامه را که باز می‌کنی، نخستین بیت آن کافیست تا بدانی خرد تا چه اندازه نزد فردوسی بزرگ و ارجمند است. به عبارت دیگر، این بیت، براعت استهلالیست بر جایگاه اندیشه در سرتاسر شاهنامه. ارج خرد در شاهنامه تا به آنجاست که در نخستین بیت و هم‌ارز جان آمده و بلافاصله پس از نام خدا جای گرفته است:

«به نام خداوند جان و

کزین برتر اندیشه بر نگذرد»

خرد

(۳۰)

در حدیث آمده است که نخستین آفریده‌ی خداوند، عقل بود. (۳۱) فردوسی نیز ستایش خرد را پیش از اشاره به آفرینش عالم و دیگر مخلوقات الهی آورده که خود پیداست، این ارج برای خرد بر تمامی عناصر شاهنامه سایه افکنده است و همین است که راه را بر یاوه‌های طاعنان این میراث بزرگ می‌بندد که شاهنامه را دروغ و افسانه می‌خوانند:

«تو این را دروغ و فسانه

به رنگ فسون و بهانه

مدان

«مدان» (۳۲)

رستم که راوی ذهن فردوسی است در شاهنامه جهاندار نیست. او تاج‌بخش است (۳۳) و این انتخاب نقش برای رستم نشان می‌دهد که رستم نه خرد عقاید حاکمان که خرد ناب و داوری‌کننده است؛ خردی که می‌توان با آن تمام اندیشه‌ها را به چالش کشید و تا آنجا پیش رفت که برابر شهریار ایستاد و با فریاد به او گفت:

«همه کارَت از یکدگر بدتر است تو را شهریاری نه اندر خور است» (۳۴)
شاهنامه دریای دانش و خرد است. واژه‌ی «خرد» که به جرأت می‌توان
گفت تکیه‌کلام فردوسی در سرودن شاهنامه است، در هنگامه‌های گوناگون
تکرار شده است. در همان آغاز شاهنامه و پیش از مقدمات دیگر، فردوسی
پاره‌ای از پیشگفتار منظوم خود را در ستایش خرد آورده است. به این
مثال‌ها که تنها در جلد‌های اوّل و دوم شاهنامه گردآوری کرده‌ام توجه کنید:

- آغاز شاهنامه:

«به نام خداوندِ جان و خرد
خرد را و جان را همی سنجد
او
خرد گر سخن برگزیند همی
کزین برتر اندیشه برنگذرد
در اندیشه‌ی سخت کی گنجد او
همان به گزیند که بیند همی...».

(۳۵)

- اندر ستایش خرد:

«خرد بهتر از هرچه ایزدت
داد
خرد افسر شهریاران بُود
خرد زنده‌ی جاودانی شناس
خرد رهنمای و خرد دل‌گشای
کسی کو خرد را ندارد ز پیش
از او بی به هر دو سرا
ارجمند

خرد را و جان را که یارد
ستود؟
و گر من ستایم، که یارد شنود؟».

(۳۶)

- پادشاهی فریدون:

«ندارید ترس و نه شرم از خدای شما را همانا خرد نیست رای». (۳۷)

- پاسخ شاه یمن:

«زبان راستی را بیاراسته خرد داشته، عقل پیراسته».

(۳۸)

- گفتار فریدون به پسران:

«چه گفتند گویندگان پُر هر آن کس که بد کرد کیفر

بَرَد

خرد

که بر ما چنین گشت گردان سپهر خرد خیره شد، تیره شد جای مهر».

(۳۹)

- در مردن فریدون:

«جهانا! سراسر فسوسی به تو نیست مردِ خردمند

شاد». (۴۰)

و باد

- دوره‌ی منوچهر:

«ز سهم وی و مویه‌ی پور خویش خرد در سرم جای نگرفت بیش». (۴۱)

- دوره‌ی سام:

«چو بیدار شد بخردان را سرانِ سپه را همه برنشاند

بخواند

زبان و خرد بود و رای به تن نیز یاری ز یزدان

بجُست». (۴۲)

درست

- سام و زال:

«به مهر و به خوبی و داد
و خرد
دگر با خردمند مردم نشین

- زال و رودابه:

«چو ما صد هزاران فدای
تو باد
همی هر زمان مهرشان
بیش بود
دل از من رمیده‌ست و
هوش و خرد

- مهراب پدر رودابه:

«بدو گفت کای شُسته مغز
از خرد
وزان پس همان کس که
رای آیدت

- سام و دیدن رستم:

«به فرمان شاهان دل
آراسته

- پادشاهی نوذر:

«خردمند رنج اندرون کی برد

زمانه همی از تو رامش برد
که نادان نباشد بر آیین و دین».

(۴۳)

خرد ز آفرینش روای تو باد
خرد دور بد آرزو پیش بود
بگوئید کاین را چه درمان
برد؟».

(۴۴)

به پر گوهران این کی
اندرخورد؟
روان و خرد رهنمای آیدت».

(۴۵)

خرد را گزین کرده پر
خواسته».

(۴۶)

که بگذارد آن‌جای و خود
بگذرد».

(۴۷)

- دوره‌ی افراسیاب:

که هرگز نیامیخت کین با خرد
همه نیکویی کن اگر
بخردی». (۴۸)

«سر مرد جنگی خرد نسپرد
دراز است دست فلک بر بدی

- پادشاهی کاووس:

پشیمانی و رنج باشد برش». (۴۹)

«ز پند خرد گر بگردد
سرش

فردوسی به دنبال این است تا خرد را در ژرفای هستی و رگ و خون انسان جای دهد و آدمی را بر کشتی اندیشه سوار کند و در دریای آرامش به گشت و گذار وادارد. به همین جهت می‌گوید بر کسی که تار و پود وجودش داد و خرد باشد باید درود فرستاد. از طرفی هم او خرد را تاج شهریان و زیور نامداران قلمداد می‌کند؛ بلاگردان انسان را خرد می‌داند و آن را ابزار دوری از بدی می‌شناساند:

که داد و خرد باشدش تار و پود
همان زیور نامداران بود
مبادا کسی در بلا مبتلا
بکوشد ز داد و بیچد ز بد»
(۵۰)

«ز ما باد بر جان آن
کس درود
خرد افسر شهریان بود
رهاند خرد مرد را از بلا
بداند بد و نیک مرد خرد

حکیم طوس از هم‌طراز بودن عقل و حلم پرده برمی‌دارد، انسان خردمند را مرد بذل و بخشش و گذشت قلمداد می‌کند و می‌گوید اگر کسی بخواهد از همه‌ی مردمان سربلند باشد، باید بردبار باشد و تندی را از خود دور کند تا

نزد دیگران خوار و سبک نشود و از چشم مردم فرو نیفتد که وقتی از چشم افتاد زیر پای قرار می‌گیرد و له می‌شود:

«مدارا خرد را برابر بود
ستون خرد، داد و بخشایش
خرد بر سر دانش افسر بود
در بخشش او را چو آرایش
است
است

ستون خرد، بردباری بود
چو تندی کند تن به خواری
بود» (۵۱)

او از طرف دیگر، انسان باخرد را صاحب اندیشه و شرم و حیا می‌داند و گفتار و سخن نرم و دلپذیرش را نافذ می‌داند:

«خردمند هشیار و با رای و
شرم
سخن گفتنش خوب و آواش
نرم» (۵۲)

فردوسی در نقش تربیتی خود تا آنجا پیش می‌رود که راه خدا و راه خرد را یکی می‌داند. او باور دارد که فردی که راه یزدان را یافت و هستی خویش از تار و پود خرد بافت، اهل سپاس و شکرگزاری خداوند متعال است:

«هر آن کس که او راه یزدان
بجست
به آب خرد، جان تیره بشست

خردمند و بینادل آن را شناس
که دارد ز دادار کیهان سپاس»
(۵۳)

فردوسی یکی دیگر از شناسه‌های عقل را در آدمی پرهیز از هواگرایی می‌داند و مهر دیوانگی و جنون را بر پیشانی کسی می‌زند که روی و کشش به طرف خواسته‌های نفسانی دارد و دیوانگی او را آنچنان روشن و

آشکار می‌داند که نیاز به گواهی دادن کسی در این باره نیست و همان
هواپرستی بهترین دلیل بر نبود خرد در شخص هواگراست:

«وگر بر خرد چیره گردد هو نخواهد به دیوانگی بر گوا
تو گر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس نیابی به جز
آفرین» (۵۴)

همان‌گونه که دیدیم، فردوسی دادگری و دین‌داری را دو چیز توأم با هم یا
مکمل یکدیگر می‌داند. وقتی انسان دنیاگرایی را پیشه کند از عدل و داد
روی می‌گرداند و برای رسیدن به امیال دنیایی خود، جور و آزار دیگران
را در پیش می‌گیرد. چنین کسی از وادی خرد بیرون می‌رود و به قول
فردوسی کیش اهریمن را برمی‌گزیند:

«کسی کو خرد جوید و ایمنی نیازد سوی کیش اهریمنی
که هرکس که در شاهی او داد شود در دو گیتی ز کردار شادداد
همان شاه بیدادگر در جهان نکوهیده باشد به نزد مهان
به گیتی بماند از او نام بد همان پیش یزدان سرانجام بد
کسی را که پیشه به جز داد چون او در دو گیتی دگر شاد
نیست نیست» (۵۵)

وقتی که خرد یار باشد، خدای گرداننده‌ی روزگار نگهدار فرد است:
«کسی کهش خرد باشد ننگه داردش گردش روزگار»
آموزگار (۵۶)

از نظر فردوسی، بیداد، نتیجه‌ی دلبستگی به دنیاست؛ فردوسی معتقد است
که انسان عاقل به دنیا دلبستگی و وابستگی ندارد؛ جسمش دنیایی و روحش
آخرتیست:

«خردمند و دانا و خرم

تنش زین جهان است و جان زان

نهان

جهان» (۵۷)

از نظر فردوسی، ریشه‌ی تندى و عصیّت، بدگمانی است که متأثر از بی-خردیست و با روحیه‌ی مردم‌داری سازگاری ندارد:

«بباید کشیدن گمان از

ره ایزدی باید و بخردی

بدی

همی مردمی باید و راستی

ز کزى بود کمى و کاستى»

(۵۸)

فردوسی در بی‌تی نیز با اشاره به حدیث نبوی می‌سراید:

«نخست آفرینش خرد را

نگهبان جان است و آن

شناس

سپاس» (۵۹)

در شاهنامه نه تنها خرد لازمه‌ی زندگی است بلکه همچو زیوری آراسته برای مردمان به ویژه بزرگان دانسته شده است در اصل این خردورزی و دانایی است که بزرگی و سروری را پدید می‌آورد. در بینش شاهنامه پادشاهی برانده‌ی کسی است که دارای خرد و دانایی باشد و کسی که فاقد این امتیاز باشد حقّ پادشاهی بر مردمان را ندارد و چنانچه پادشاهی دارای دانایی و نیک اندیشی نباشد، فرّ شاهی از او گسسته می‌گردد:

«کسی را دهد تخت شاهی

که با فرّ و برز است و با هوش و

خدای

رای» (۶۰)

در شاهنامه به دانایی و خردمندی شاهان بسیار اشاره گشته و همواره به شاهان یادآوری شده که در انجام کارها خردمند باشند. زیرا خردورزی و دانایی است که موجب می‌شود شاهان دارای دادگری و نیکی باشند. از دیدگاه او، هر پادشاهی که رفتار و کردارش مغایر با خرد و هوش باشد، در جهت مخالف رفتار جامعه و انسانیت گام برمی‌دارد؛ چرا که خردمندی

شاهان موجب سازندگی و پیشرفت جامعه می‌گردد. فردوسی، اهمیت دادن حاکمان خوش‌نام در دوران باستان به دانش و فراگیری آن برای مردم را از امتیازات و ارزش‌های آنان می‌داند و از دید او هر پادشاهی که در این زمینه بیشتر گام برمی‌داشت در نظر مردمان گرامی‌تر بود:

«کنون ایرج اندر خورد نام مه بهتری باد فرجام او
او
دبیر و خردمند و بارای بود به هر جایگه پای بر جای
بود» (۶۱)

در مجموع، در شاهنامه حدود سیصد بیت وجود دارد که مستقیماً به جایگاه خرد اشاره دارند. این غیر از بیت‌هایی است که غیرمستقیم درباره‌ی ارزش خرد سخن گفته‌اند. از این نظر می‌توان ادعا کرد که مسأله‌ی ارزش دانش و خرد، یکی از برجسته‌ترین دغدغه‌های فردوسی بوده است.

نتیجه‌گیری:

از مجموعه‌ی سروده‌های مرتبط با خردورزی و دانش در میان اشعار ناصر خسرو و فردوسی، به این نتیجه می‌رسیم که این موضوع یکی از پربسامدترین موضوعات مورد توجه این دو شاعر بزرگ پارسی‌سرا بوده است و بخش اعظمی از محتوای فکری اندرزی اشعار این دو شاعر، مشحون از یادکرد و توصیه و بیان ارزش خرد است. به دلیل همین بسامد و گستردگی، می‌توانیم اندیشه را محوری‌ترین موضوع و دغدغه‌ی ناصر خسرو و فردوسی بدانیم. نکته‌ی جالب این‌جاست که هردوی اینان راه تعالی بشر را در دو جهان، از رهگذر خرد می‌دانند و در این راه به استدلال‌های ملموس عقلانی و همین‌طور منابع نقلی (احادیث و باورهای

دینی) تمسک می‌جویند. در حقیقت، آبشخور توجّه ناصر خسرو و فردوسی به مفهوم خرد، دغدغه‌ی سعادت‌مندی بشر است. از خلال نمونه اشعار ذکر شده، آشکار است که این دو حکیم فرزانه، برای تعریف و عینی کردن مفهوم مجردی همچون «عقل»، «اندیشه» و «خرد»، به بیان کارکردها و منافع آن در عرصات فردی و اجتماعی زندگی انسان پرداخته‌اند.

یادداشتها

۱. اهل منطق، انسان را «حیوان ناطق» تعریف کرده‌اند. (ن.ک. دائرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی؛ علی‌رضا شایان‌مهر؛ نشر کیهان؛ ۱۳۳۷؛ تهران؛ ص ۷۸).
۲. مکتب تفکیک؛ محمدرضا حکیمی؛ نشر دلیل ما؛ چ هشتم؛ ۱۳۸۳؛ قم؛ ص ۲۳.
۳. دفتر عقل و آیت عشق؛ غلامحسین ابراهیمی دینانی؛ ج اول؛ چ اول؛ نشر طرح نو؛ ۱۳۸۲؛ تهران؛ ص ۶۹.
۴. ن.ک. تاریخ و فرهنگ تمدن اسلامی؛ زین‌العابدین قربانی؛ نشر سایه؛ ارومیه؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۸۸.
۵. مقصود، وجه مذهبی و شریعتی گرایش ناصر خسرو به اسماعیلیون فاطمی و حرف و حدیث‌هایی‌ست که در باب تشیع یا تسنن فردوسی مطرح است. و نیز، جهت‌گیری‌های این دو در مشرب‌های کلامی چون جبر و اختیار و... (ن.ک. مذهب فردوسی؛ احمد مهدوی‌دامغانی؛ مجله‌ی ایران‌شناسی؛ ش ۱۷؛ بهار ۱۳۷۲؛ صص ۵۳ - ۲۰. و تأثیر مذهب اسماعیلیه بر اشعار ناصر خسرو؛ حسین شاه‌رخی؛ پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی؛ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی).

۶. ن.ک تصویری از ناصر خسرو؛ علی دشتی؛ به کوشش مهدی ماهوزی؛ نشر زوّار؛ ۱۳۸۳؛ تهران؛ صص ۳۷ - ۳۳. و سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی؛ محمّد امین ریاحی؛ پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۳۸۸؛ تهران؛ صص ۸۶ - ۷۹.
۷. ناصر خسرو و اندیشه‌های او؛ جلیل نظری؛ انتشارات دانشگاه شیراز؛ ۱۳۸۳؛ ص ۱۴.
۸. شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو؛ مهدی محقق؛ ج ۱؛ چ ۱؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ ۱۳۸۶؛ تهران؛ ص ۲۱۹.
۹. ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ هشتم، ۱۳۸۸؛ ص ۵.
۱۰. همان؛ ص ۱۶۱.
۱۱. همان؛ ص ۴۰۵.
۱۲. همان؛ ص ۱۲۶.
۱۳. همان؛ ص ۱۰۱.
۱۴. همان؛ ص ۲۱۱.
۱۵. همان؛ ص ۵۲۱.
۱۶. همان؛ ص ۲۸۵.
۱۷. همان؛ ص ۴۲.
۱۸. همان؛ ص ۱۰۷.
۱۹. همان؛ ص ۲۲.
۲۰. همان؛ ص ۱۷۱.
۲۱. همان؛ ص ۱۴۲.
۲۲. همان؛ ص ۱۶۵.
۲۳. همان؛ ص ۳۸۷.

۲۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱؛ باب عقل و جهل؛ نشر معروف؛ قم؛ ۱۳۸۷؛ ص ۱۱.
۲۵. ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ هشتم، ۱۳۸۸؛ ص ۱۱۲.
۲۶. دهگفتار؛ مرتضی مطهری؛ نشر صدرا؛ ۱۳۷۴؛ تهران؛ ص ۲۸.
۲۷. ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ هشتم، ۱۳۸۸؛ ص ۱۱۹.
۲۸. همان؛ ص ۲۰۶.
۲۹. همان؛ ص ۵۱۰.
۳۰. فردوسی؛ شاهنامه؛ به تصحیح دکتر سعید حمیدیان؛ نشر قطره؛ چاپ پنجم، ۱۳۷۹؛ جلد اول؛ ص ۱۲.
۳۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱؛ باب عقل و جهل؛ نشر معروف؛ قم؛ ۱۳۸۷؛ ص ۱۱.
۳۲. فردوسی؛ شاهنامه؛ به تصحیح دکتر سعید حمیدیان؛ نشر قطره؛ چاپ پنجم، ۱۳۷۹؛ جلد اول؛ ص ۲۱.
۳۳. اسطوره‌شناسی سیاسی در ایران باستان؛ حامد عمویی و پریچهر شاهسونند؛ فصل‌نامه‌ی تخصصی علوم سیاسی؛ ش ۸؛ پاییز ۱۳۸۸؛ دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج؛ ص ۴۶.
۳۴. فردوسی؛ شاهنامه؛ به تصحیح دکتر سعید حمیدیان؛ نشر قطره؛ چاپ پنجم، ۱۳۷۹؛ جلد سوم؛ ص ۱۲۶.
۳۵. همان؛ جلد اول؛ ص ۱۲.

٣٦. همان؛ ص ١٣.
٣٧. همان؛ ص ٩١.
٣٨. همان؛ ص ١٠٢.
٣٩. همان؛ ص ١٠٨.
٤٠. همان؛ ص ١١٩.
٤١. همان؛ ص ١٣٨.
٤٢. همان؛ ص ١٤٠.
٤٣. همان؛ ص ١٤٨.
٤٤. همان؛ ص ١٦٦.
٤٥. همان؛ ص ١٦٧.
٤٦. همان؛ ص ١٧١.
٤٧. همان؛ جلد دوم؛ ص ١١.
٤٨. همان؛ ص ٥٤.
٤٩. همان؛ ص ٧٦.
٥٠. همان؛ جلد اول؛ ص ١٣٣.
٥١. همان؛ ص ٢١٤.
٥٢. همان؛ ص ١٩٨.
٥٣. همان؛ ص ٢٢٤.
٥٤. همان؛ ص ٢١٨.
٥٥. همان؛ ص ٢٣٢.
٥٦. همان؛ ص ٢٣٣.
٥٧. همان؛ ص ٢٤٩.
٥٨. همان؛ ص ٢٥٨.
٥٩. همان؛ ص ٢٦٢.

۶۰. همان؛ ص ۲۷۶.

۶۱. همان؛ ص ۱۱۶.

منابع

- ۱- اسطوره‌شناسی سیاسی در ایران باستان؛ حامد عمویی و پریچهر شاهسون؛ فصل‌نامه‌ی تخصصی علوم سیاسی؛ ش ۸؛ پاییز ۱۳۸۸؛ دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.
- ۲- اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱؛ باب عقل و جهل؛ نشر معروف؛ قم؛ ۱۳۸۷.
- ۳- تأثیر مذهب اسماعیلیه بر اشعار ناصر خسرو؛ حسین شاه‌رخ؛ پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی؛ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- ۴- تاریخ و فرهنگ تمدن اسلامی؛ زین‌العابدین قربانی؛ نشر سایه؛ ۱۳۸۹؛ ارومیه.
- ۵- تصویری از ناصر خسرو؛ علی دشتی؛ به کوشش مهدی ماهوزی؛ نشر زوّار؛ ۱۳۸۳؛ تهران.
- ۶- دائرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی؛ علی‌رضا شایان‌مهر؛ نشر کیهان؛ ۱۳۳۷؛ تهران.
- ۷- دفتر عقل و آیت عشق؛ غلامحسین ابراهیمی دینانی؛ ج اول؛ چ اول؛ نشر طرح نو؛ ۱۳۸۲؛ تهران.
- ۸- ده‌گفتار؛ مرتضی مطهری؛ نشر صدرا؛ ۱۳۷۴؛ تهران.
- ۹- دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی؛ بر پایه‌ی کهن‌ترین نسخه‌ی خطی مکتوب به سال ۷۳۶؛ به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ هشتم؛ ۱۳۸۸؛ تهران.

- ۱۰- سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی؛ محمد امین ریاحی؛ پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۳۸۸؛ تهران.
- ۱۱- شاهنامه‌ی فردوسی؛ بر اساس چاپ مسکو؛ به تصحیح دکتر سعید حمیدیان؛ دوره‌ی نُه‌جلدی؛ نشر قطره؛ چاپ پنجم، ۱۳۷۹؛ تهران.
- ۱۲- شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو؛ مهدی محقق؛ ج ۱؛ چ ۱؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ ۱۳۸۶؛ تهران.
- ۱۳- مذهب فردوسی؛ احمد مهدوی‌دامغانی؛ مجله‌ی ایران‌شناسی؛ ش ۱۷؛ بهار ۱۳۷۲.
- ۱۴- مکتب تفکیک؛ محمدرضا حکیمی؛ نشر دلیل ما؛ چ هشتم؛ ۱۳۸۳؛ قم.
- ۱۵- ناصر خسرو و اندیشه‌های او؛ جلیل نظری؛ انتشارات دانشگاه شیراز؛ ۱۳۸۳؛ شیراز.

نظری بر حماسه ، انواع و ویژگیهای شعر حماسی

حمیرا زمردی *

محمد فیاض **

۱- سرآغاز

حماسه در زبان عربی به معنی "دلآوری" و "شجاعت" است و ریشه این واژه "حَمَسَ" است به معنی "شدت و حدّت در کار" و در ادب قدیم عرب به نوعی شعر رزمی می‌گفتند که در شرح افتخارات قبایل عرب سروده می‌شد. ولی امروزه در زبان فارسی برابر اصطلاح غربی، به معنی "منظومه پهلوانی" (از یونانی و در اصل به معنی "سخن"، "داستان"، "نظم") به کار برده می‌شود. و اما Epos خود کهن‌ترین قالب منظوم نوع "اپیک. Epic" (= شعر روایی) است و اپیک یکی از انواع سه‌گانه شعر است. دو نوع دیگر، یکی "لیریک. Lyric" (= شعر غنایی) است و دیگری "دراماتیک. Dramatic" (= شعر نمایشی). حماسه نیز به معنی کاری افتخارآفرین که از سر شجاعت و بی‌باکی یا مهارت و ورزیدگی انجام شده باشد. حماسه نوعی شعر که در آن از جنگ‌ها، دلآوری‌ها، و مردانگی‌ها و افتخارات قومی، ملی و نژادی سخن می‌رانند. (۱)

ترجمه دقیق واژه Epic در دایره‌المعارف بریتانیکا Encyclopedia Britannica اینگونه است: "اپیک، یک شعر بلند روایی است در سبکی عالی، که نمودار کار بزرگ قهرمانانه و بیانگر مطالب تاریخی، ملی، مذهبی یا مفهوم افسانه‌ای باشد. (۲). دکتر شفیع کدکنی استاد و محقق بزرگ و شاعر معاصر ایران درباره حماسه می‌نویسد: "اصطلاح حماسه، در ادبیات فارسی که قدیم‌ترین ادوار نمونه‌های برجسته حماسه را داشته، امری است جدید، در پنجاه سال اخیر کلمه حماسه داخل تعبیرات نویسندگان و ادیبان ایرانی شده است و گرنه تا پنجاه سال قبل هیچ‌کس شاهنامه را حماسه نخوانده بود، در سال‌های اخیر، با توجه به اصطلاح اپیک‌فرنگی Epic بعضی از ادبا (مقارن جشن هزاره فردوسی ۱۳۱۳ هـ ش) کلمه حماسه را به جای اپیک به کار بردند و رواج پیدا کرد. عرب‌ها

*. استاد دانشگاه تهران

** . دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

خودشان از حماسه، مفهوم اپیک را احساس نمی کنند. به همین مناسبت در مورد کتابهایی از نوع شاهنامه یا ایلید یا مها بهاراتا لغت حماسه را بکار نمی برند، بلکه واژه الملحمه را بکار نمی برند که به معنی جنگ سخت خونین است. می گویند ملحمه الشاهنامه یا ملحمه ایلید". (۳) البته در کتب جدید عربی اصطلاح الشعرالحماسی دیده می شود، ولی همان طوری که گذشت بیشتر اصطلاح الشعرالملحمی معمول است.

حماسه که، از قدیمی ترین و مهیج ترین انواع ادبی است. هر چند حماسه در بادی امر جنگ و پهلوانی و کشورگشایی را به ذهن متبادر می کند. اما در آن معانی و مفاهیم متعدد است. حماسه شرح تاریخ قبل از دوران تاریخی است. گزارشی است از اوضاع و احوال روزگاران نخست و تاریخ صدر جهان و روزگار مردمان نخستین را ترسیم می کند. حماسه از زمانی که ملتی در راه حصول عظمت و تمدن گام نهاده است سخن می گوید. در آن سخن از جنگ های است که برای استقلال و بیرون راندن یا شکست دشمن یا کسب نام و به دست آوردن ثروت و رفاه صورت گرفته است.

همچنین، در کتب فرنگی آمده است که در حماسه، سوال حماسی Epic Question هست. راوی از یک الهه شعر یا روح راهنما می خواهد که داستان را به الهام کند. در ادبیات فارسی در آغاز حماسه براعت استهلال است. به جای الهه، ممکن است موبد یا دهقانی داستان را روایت کند و حتی ممکن است بلبل حماسه را گزارش دهد. چنانکه فردوسی در آغاز داستان رستم و اسفندیار، بهاری را وصف می کند که در آن باد و باران و بلبل و گل است. و سپس عشق ابر و بلبل را مطرح می کند.

نخستین کوشش های ذهنی بشر در رویا روی با مسایلی چون مرگ و زندگی و عشق و نفرت و گذشت و فداکاری نیز در حماسه مطرح است. از این رو حماسه مربوط به زمانی است که انسان به شعور رسیده است و تاریخ خود را در ارتباط با توضیح و تفسیر جهان نخستین و عصر آفرینش بیان می کند. او در مقابل خدایان و جهان ناشناخته قرار دارد. در حال شناخت جهان است و بر شناخته های خود نام می نهد.

حماسه های قدیمی بیشتر منظوم اند، اشعار روایی بلندی (منظومه) هستند که در آن ها درباره مسایل جدی زندگی مردم باستان با سبکی عالی و فاخر سخن گفته شده است.

شعر حماسی از همین رو همواره با موسیقی همراه بوده است. در خواندن ابیات شاهنامه فردوسی، ضرب آهنگ کوس حماسه همواره در دل و جان طنین انداز می شود. اگر به تحلیل و تجزیه موسیقی شعر حماسی بپردازیم در ابتدا موسیقی شعر را- منطبق با آنچه دکتر شفیع کدکنی گفته است- به (موسیقی بیرونی- موسیقی کناری- موسیقی درونی- و موسیقی معنوی) می توان تقسیم کرد. غرض از موسیقی بیرونی همان وزن عروضی است. که یک شاعر توانا- و در اینجا شاعری که می خواهد شعری حماسی بسراید یا اینکه بیان شعرش (از هر نوع) حماسی باشد- باید آگاهانه وزن شعر خود را انتخاب کند؛ اگرچه به قول ارسطو «در واقع همان طبیعت موضوع است که ما را به انتخاب وزنی مناسب هدایت می کند.» (۴) شاعر حماسه سرا باید به چند دلیل دست به انتخاب وزنی مناسب برای به نظم آوردن شعر حماسی- به معنی خاص آن-بزند. شیوه داستانی اینگونه شعر ایجاب می کند که قالب انتخاب شده «مثنوی» باشد. در این قالب امکان تغییر یا تنوع در وزن از شاعر گرفته می شود پس باید در انتخاب وزن-وزنی که بار حماسی را بدوش کشد-دقیق و سختگیر باشد. «اگر کسی در نقل داستان وزن دیگری جز وزن هیروئیک (=پهلوانی) و یا آنکه وزن های مختلف بکار برد کار او بطور بارزی زشت و زننده جلوه می کند» (۵) در ادبیات حماسی فارسی شاعران بزرگ- اغلب-بهر متقارب مثنی محذوف (یا مقصور) یعنی (فعولن فعولن فعل فعل) را برای بنای نظم حماسی خود انتخاب کرده اند. گشتاسب نامه دقیقی، شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه اسدی نیز در همین وزن سروده شده است

در یک منظومه حماسی، شاعر هیچگاه عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمی کند و آنرا پیروی از امیال خویش تغییر نمی دهد و به شکل تازه چنانکه خود ببینند یا معاصران او بخواهند در نمی آورد و به همین منوال در گذشت و یا شرح قهرمانیهای پهلوانان و کسانی که توصیف

می کند هر گز دخالتی نمی ورزد و بنام خود و آرزو خویش در باب او داوری نمی کند.

۲- تعریف و شرح شعر حماسه:

حماسه که یکی از مهمترین و جالب ترین انواع ادبی است از آغاز تا اکنون دانشمندان و پژوهشگران ادب در زمان های گوناگون حماسه را به اینگونه تعریف کرده اند: ایپیک، یک شعر بلند روایی است در سبکی عالی، که نمودار کار بزرگ قهرمانانه و بیانگر مطالب تاریخی، ملی، مذهبی یا مفهوم افسانه ای باشد. پیرو کار این تعریف حماسه عموماً پژوهشگران انگلیسی و اروپایی هستند و اکنون به یکی دو تعریف دیگر نیز نگاه می کنیم: "حماسه شعری است روایی و طولانی که معمولاً بر شرح احوال و اعمال خارق العاده قهرمانی، مبتنی است و با حوادث مهم غیر معمول که غالباً به سرنوشت یک قبیله یا ملت و گاه بطور کلی نژاد بشری مربوط است سروکار دارد." (۶)

«حماسه یک شعر بلند روایی است درباره رفتار و کردار پهلوانان و رویدادهای قهرمانی و افتخار آمیز در حیات باستانی یک ملت چشم انداز حماسه وسیع، سبکش عالی و پر آب و تاب و ساختش تفسیر و تفصیل ماهرانه است. اینگونه شعر داستانی، منظومه بزرگ و چند سویه است که آمیزه اسطوره، تاریخ، افسانه و فولکور است.» (۷)

این دو تعریف تقریباً فشرده تعاریفی است که دیگران نیز در این زمینه ارائه داده اند. همانطور که دیده می شود این تعریف نمی تواند شاهنامه فردوسی را بطور کامل معرفی کند و در آنها اشاره ای به اهداف عالی و انسانی شخصیتها و عملکرد ویژه و خاص پهلوانان و قهرمانان شاهنامه و یا مبارزه با پلیدی و زشتی و.... نشده است شاید در کنار این تعاریف بتوان این تعریف را نیز اضافه کرد که: «حماسه نوعی اثر توصیفی است که بیانگر نبردی قهرمانانه برای نبودی ستم، تجاوز، پلیدی و در یک کلام "اهریمن" است و در راس این مبارزه انسانیهای کامل یا قهرمانان فوق بشری حضور دارند.»

مضامین حماسی شاهنامه

چون شاهنامه فردوسی بعنوان یک متن حماسی، مملو است از هم درونمایه های عرفانی، چکیده مهمترین پندارهای داستانهای شاهنامه از این قرار است: اعجاز محبت، خواری درهم و دینار، بایستگی وجود که ومه در جامعه، بایستگی حشر و نشر با مردم، شومی گستاخی با پدر، گذران بودن سختی، بایستگی رهنمون (پیر)، فریبندگی غریزه جنسی، ناخوشی و تندخویی، نکوهش مستی، خطر کردن، جوانمردی، شومی دروغ گویی، زیان رهنمونی نادان و..... چون تمام این درونمایه ها در متون عرفانی هم وجود دارد پس وقتی که حماسه چنین پیوند عمیقی با عرفان دارد پس ما هم باید تعریفی ارائه دهیم که این درونمایه ها را هم معرفی کند. فردوسی از نظر برداشت در همان مضامین خودش، روح کاملاً حماسی نشان می دهد و مولوی از نظر رفتاری که با اشیاء می کند در قطبی دیگر نوعی خصوصیت حماسی را روشن می دارد. مولوی نفسی عارف و نفسی حماسی دارد مولوی از میان تمام شاعران جهان، شاعری است در همه حال شاعر و این به دلیل نفسی است حماسی که مثل شعله توفانی همه چیز را با خود مشتمل می کند. (۸)

دکتر منصور رستگار فسایی حماسه را دقیق تر و با کلمات زیر بیان نموده است. "شعر حماسی شعری است داستانی و روایی با زمینه قهرمانی و صبغه اساطیری، قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد و یا به وقایع تاریخی می پردازد که به هیچ وجه ساخته و پرداخته ذهن شاعر نیست." (۹)

در دوره معاصر، هر نوع شعر را که از جنگ (به هر نوعی که باشد) سخن بگوید، حماسه خوانده اند. بر اساس این توسع در تعبیر، تمام منظومه هایی که در بحر متقارب مثنی محذوفی یا (مقصور) یعنی (فعولن فعولن فعولن فعل) (فعول) و به تقلید از شاهنامه فردوسی که قدیم ترین و مهمترین نمونه شعر حماسی است، سروده شده از نوع حماسه خوانده شده است. و بر این اساس

حماسه ها را به چند دسته : ملی، تاریخی، مذهبی و عرفانی تقسیم کرده
ان(۱۰)

۳- سبک حماسی

سبک حماسی، سبکی فاخر و جزیل است. در آن عظمت، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی، چشمگیر می باشد. در ادبیات فارسی، حماسه در سبک خراسانی است (۱۱) و مختصات لفظی همان سبک را دارد یعنی در آن الفاظ کهن و خشن که بیشتر فارسی است به چشم می خورد. صنایع بدیعی در آن زیاد نیست. در حماسه بیشتر با ایجاز مواجهیم تا اطناب، تشبیه در آن بیشتر مرسل و مفصل و محسوس به محسوس است. اگرچه در حماسه های هومری، نوعی تشبیه هست که به آن تشبیه حماسی Epic Simile گویند. و آن تشبیه است که مشبه در آن طولانی باشد. از کنایه و مجاز هم در سبک حماسی زیاد استفاده می شود و استعاره خاص حماسه است. سبک حماسی ساده و بدوی است، جنبه مادی و ملموس دارد مثلاً به جای توصیف شجاعت، شجاع را وصف می کند یا امور انتزاعی را هم به صورت عینی و مادی توضیح می دهد مثلاً می گوید شرم را از دیده بشست. علاوه بر این، در سبک حماسی از انواع فنون جنگ آوری از قبیل نیزه از دست حریف ربودن، دست به کمر بردن و بلند کردن و از کار بردن های خاص انواع جنگ افزارها و از طرق صف آرای و نبرد با دقت خاص سخن می رود. در شعر حماسی، شاعر با داستانهای شفاهی یا مدون کار دارد و در آنها شرح به پهلوانیها، عواطف و احساسات مختلف مردمان یک روزگار و مظاهر میهن پرستی و فداکاری و جنگ با آنچه در نسل های ملتی بدو ناپسند و مایه شرح و فساد بود، آمده باشد. و باید همه آنها را چنان بود وصف کند و در آن وصف، خود دخالتی مستقیم ننماید و خود را در صحنه وقایع نیلورد و از خود درباره آن اشخاص یا حوادث داوری نکند. در دور حاضر در زبان و ادبیات فارسی حوزه استعمال کلمه حماسه، حتی از حد منظومه های جنگی هم فراتر رفته و هر نوع کار بزرگ یا درگیری اجتماعی و سیاسی را نیز، در روزنامه ها، حماسه می خوانند: حماسه ملت

ویتنام، حماسه ملت فلسطین که منظورشان از حماسه در این مورد تنها نفس نبرد و جنگ است نه شعری و منظومه ای که از این یا آن نبرد سخن بگوید.

۴- ارزش و اهمیت شعر حماسی

سرزمین ایران که یکی از پر بار ترین و اصلی ترین مراکز پیدایش داستانهای حماسی در سراسر جهان است و ادبیات حماسی این سرزمین یکی از مهیج ترین و پر شکوه ترین آثار تاریخی جهان را چون درّی گرانبها در میان صدفهای خود دارد، هزاره های دوره و دور از تاریخی را برای رسیدن به این مقام پشت سر گذاشته است. هر زمان که سرزمین ایران در گسترده تاریخ پهناور خویش دچار تاخت و تازها می شد، و مورد هجوم بی وقفه بیگانگان قرار می گرفت، داستانهای شکوهمند حماسی و یاد آوری از پهلوانان و گردان زبان زد خاص و عام می گردید و هر ولایت به فراخور اوضاع و احوال اجتماعی سهمی در پرورش این داستانها بر عهده می گرفت. در عصر پادشاهی اشکانیان تهدید دشمنان شرقی و غربی باعث گردید تا توده گرایش بیشتری به داستانهای حماسی پیدا کنند. مردم این عصر از پهلوانان و گردان سخن می راندند که حفظ و حراست و نگهبانی سرزمین نیاکانشان تنها به دست توانمند آنان سپرده شده بود. و چون این افسانه ها از نسلی به نسلی و از دوره ای به دوره ای دیگر منتقل می شد و در جریان حوادث تاریخی راه تکامل خود را می پیمودند. پژوهشگران، دانشمندان و مورّخین فراوانی بر این اعتقادند که داستان های حماسی ایران ریشه ای بسیار دیرینه تر از عهد سامانیان دارند (۱۲).

قهرمانان داستان های حماسی، نقش آفرین رخدادهای شکوهمند رزمی و دلاوری هستند که در راه پاسداری از آب و خاک، فرهنگ، اخلاق و ارزشهای معنوی چون: آزادگی، عدالت خواهی، کرامت انسانی و دیگر مکارم بشری می کوشند، و از لحاظ جهان بینی، اعتقادات دینی و آداب و رسوم، نمایندگان خود هستند. حماسه های ملی، تاریخی و مذهبی ملت های کهنسال و فرهنگ مدار، پاسدار حرمت ها، آرزوها و افتخارات ملی و دینی

و آیین‌گرایی آن نیز هست. علاوه از این شعر حماسی بدین جهت از جالبترین و سازنده‌ترین انواع سخن منظوم به حساب می‌آید. چون در واقع به منزله آیینی است که تصویر: بزرگیها، منشهای نیک، سنن‌ها و پای بندی‌های اخلاقی آن ملت‌ها را در آنها می‌توان مشاهده کرد. وانگهی: با توجه به این که قهرمانان داستانهای حماسی اصیل به ویژه حماسه‌های ملی و مذهبی ابرمردانی فوق بشری هستند، که از جمله صفات برجسته و پسندیده آنان: خدا پرستی، بشر دوستی، شجاعت، قدرت پایداری در برابر حوادث ناگوار زندگی و کوشایی در جهت زدودن زشتی‌هایی چون: ظلم و جهل و دروغ و ریا و آزمندی از چهره جوامع انسانی برای دست‌یابی به زندگی متعالی و جاودانه و بی‌مرگی می‌باشند. لذا آثار ادبی حماسی نظیر شاهنامه فردوسی که پهلوانشان واجد چنین ویژگیهای روحی می‌باشند، الهام بخش و برانگیزنده غرور ملی و دینی و حس کمال‌طلبی و سوق دادن به سوی مکارم اخلاقی و سجایای هستند. بی‌گمان سراینندگان آثار مذکور نیز درخور اینگونه بزرگداشت‌هایند که حکیم فرزانه فردوسی توسی درباره آن فرموده و به حق نیکو سروده است:

"..نمیرم از این پس که من که تخم سخن را پراکنده ام

زنده ام

هر آن کس که دارد هوش و رای پس از مرگ بر من کند آفرین)

(۱۳)

و دین

حماسه به طور عموم بر اساس وصف کردار و اعمال پهلوانی و مردانگی قومی و فردی است. حماسه سرگذشت همه افراد یک ملت است. در اشعار حماسی کارهای پهلوانی معمولاً به صورت داستان و افسانه در می‌آید. زندگی بدون این افسانه‌های شگرف و عظیم زیبا نیست، اساطیر گذشته هویت ملی و ملل جهان هستند. این افسانه‌ها در زمان‌های دور در بین اقوام و ملل مشهور بوده‌اند. سپس به وسیله ادبیات شفاهی سینه به سینه به شاعران، حماسه‌سرایان و راویان رسیدند و مدون شدند. و حماسه‌سرایی در انواع ادبی فارسی حماسه‌سرایی مقام و درجه خاصی پیدا کرد. به

وسيله شاعران حماسه سرا مردم از تاريخ و هويت خویش آگاه شدند و به صورت یک ملت در جهان آشنا شدند و ملت و ملت گرایی رشد کرد.

۵- ویژگیهای شعر حماسی

از ویژگیهای منظومه های حماسی هر جا و در هر زمان آن است که مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن می گویند، پدید می آید. مثلاً حماسه هومر در ادبیات یونان نماینده مدنیتی کهن است که چندین قرن پیش از هومر یا شعرایی که منظومه های ایللیاد و اودیسه را پدید آورده اند، وجود داشت. شاهنامه دقیقی و فردوسی و گرشاسب نامه و سایر منظومه های حماسی فارسی نیز جملگی به قرن های بسیار دور که از دوره های پیش از اوستا تا اواسط عهد اشکانی ممتد است، مربوط می شود. منظومه های رامایانا و مهابهارات نیز به آثار کهن و ادواری که تمدن هند در حال تشکیل بود، تعلق دارند. بدین طریق می بینیم که منظومه حماسی پهلوانی هیچگاه در حین جریان حوادث پهلوانی پدید نمی آید بلکه دوره بروز و ظهور آن همیشه قرنها پس از وقوع آن حوادث است زیرا: در ایام وقوع حوادث پهلوانی، آدمی تماشاگر و بیننده وقایعی است که در حقیقت و واقع با اعمال عادی بشری چندان متفاوت است. اما نتایجی که از این اعمال گرفته می شود، بر اثر اهمیت و ارزشی که دارد بتدریج آن اعمال را به چشم نسل های آینده بزرگ می کند و چیزهای بر آن افزوده می شود و پهلوانانی که از ایشان خاطراتی ماند، بتدریج به درجات فوق بشری ارتقاء می جویند و اعمال ایشان در شمار خوارق عادات در می آید. از جای دیگر کارهای که در قرون متواتر و اعصار متوالی صورت گرفت بتدریج فواصل زمانی و مکانی خود را از دست می دهد و با یکدیگر مربوط می شود و مانند سلسله علل و معالیل به شکل وقایع منظم و مرتبی در می آید و این داستان ها که در آغاز کار مختصر است بتدریج بر اثر نقل ناقلان و روایت راویان و شاخ و برگهایی که هر یک بر آن می افزایند، تفصیل بیشتری می یابد و آرمانهای ملی و مقاصد قوم در آنها بیشتر متجلی می شود. این مقدمات محتاج به رمان طولی است که گاه به چندین قرن بالغ می شود و به همین جهت

می بینیم که همیشه منظومه های پهلوانانی دیری پس از وقوع پهلوانیها و حوادث پهلوانی و تکوین ملیت و مدنیت یک قوم بوجود می آید. یک منظومه حماسی تنها جنگ و خونریزی نیست بلکه منظومه کامل آن است درعین توصیف و پهلوانیها و مردانگیهای قوم، نماینده عقاید و آراء و تمدن او نیز باشد و این خاصیت در تمام منظومه های حماسی مهم جهان موجود است. بنابراین باید گفت: داستانهای ملی، روایات مذهبی، آراء و عقاید، خاطراتی که از تکوین تمدن یک قوم باقی می ماند، یادگار مجاهدات ملت برای تحصیل استقلال و عظمت، نبرد با مهاجمان معاندان، برانداختن رسم های که خلاف منافع ملی تشخیص داده شود، بر این روی هم مواد اصلی حماسه را پدید می آورد و حماسه و تجلی گاه تمدن یا قسمتی از تمدن یک ملت در لحظه ای است که بوجود می آید و یا در حال وجود یافتن است. از اینجاست که گفته اند هر ملتی به تنهایی موسس اصلی حماسه خویش است و شعرا تنها عمال و کار گزاران او در تدوین و تنظیم آن شمرده می شوند. موضوع حماسه ملی نخستین دوره های تمدن آن قوم است نه ادوار ترقی و کمال و استقلال و تمدن ایشان. در ادواری که تمدن قوم به مراحل کمال و ترقی رسیده باشد نیز ممکن است بر اثر بحرانهای شدید اجتماعی یا مذهبی افکار حماسی بسیار شدید درمیان ملل می آید و به پیدا شدن حماسه های ملی تازه ای منجر شود. اما در ادوار جدید غلبه بیشتر با حماسه مصنوع است.

دیگر از خصایص حماسه طبیعی و ملی آن است که یک موضوع تاریخی که در روزگاری صاحب حقیقت خارجی بود در نهایت شدت با اساطیر مذهبی و داستانها و افسانه های ملی و خوارق عادت آمیخته شود ولی در عین حال صورت تاریخی داشته و عبارت باشد از یک سلسله اعمال منظم و مرتب و راجع به پادشاهان و پهلوانان و افرادی که هر یک سرگذشتی معین داشته باشند و هنگامی در صحنه عمل وارد شوند. و در وقت معینی از این صحنه بیرون روند. اما پیداست که این وقایع یکباره ابداعی و اختراعی نمی تواند بود. هرچه از جنبه اساطیری و ابهام روایات کاسته

شود و وقایع تاریخی و واقعی و صریح بیشتر در حماسه راه یابد. از ارزش حماسی روایات کاسته می گردد و برارزش تاریخی آن افزوده می شود. داستانها و روایت قدیم، اگرچه مأخذ و منشاء حماسه است ولی به تنهایی از مزایای یک منظومه حماسی عاری است. و در آوردن آنها بصورت کاملاً حماسی نتیجه هنر مندی استادی است که همت بر نظم آنها گمارد. این عمل از راه افزودن عناصری صورت می گیرد که بعضی از آنها تنها روحانی و بعضی دیگر کلامی و لفظی است. آهنگ پهلوانی و طرز بیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه برای تحریک حس پهلوانی مردم لازم است، چون جملگی باهم گرد آیند، باعث می شوند که یک روایت پهلوانی ساده و غیر محرک و خشک به منظومه حماسی زیبا و محرک و دلپذیر مبدل می شود. شاعری که در تبدیل روایت پهلوانی به منظومه حماسی از این عوامل خوب استفاده کرده او شهرت ملی و جهانی پیدا می کند و هر چه قدرت شاعر در استفاده از آن وسایل کمتر باشد اثر منظومه حماسی او ضعیف تر خواهد بود.

دیگر از خصایص منظومه حماسی ابهام زمان و مکان در آن است. به عبارت دیگر منظومه حماسی در زمان و مکان محدود نیست. زیرا هر چه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد، صراحت و روشنی وقایع بیشتر است. و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری به تاریخ نزدیک تر می شود و ارزش حماسی منظومه بیشتر نازل می گردد. اگر به دقت در شاهنامه و گرشاسب نامه و بهمن نامه و جز اینها نظر کنیم می بینیم در اغلب داستانها اشارات مبهمی به اماکن می شود و تنها بعضی از اعمال در نقاط نسبتاً معینی صورت می گیرد اما در زمان مطلقاً روشنی و صراحتی درکار نیست. مگر قسمتهای که آنرا باید قسمت تاریخی شاهنامه شمرد ابهام زمان و مکان در منظومه های حماسی کهن تری مانند رامایانا و مهابهارات و قطعاتی از یشب ها بسیار شدید تر است. بعد از مطالعات و تأملاتی در متون حماسی بالخصوص در شاهنامه فردوسی و نیز از تأمل بر مهمترین تألیفات و تحقیقاتی که دیگران در باب حماسه انجام داده اند، می توان ویژگیهایی برای شعر حماسی در نظر گرفت که آن را به دو دسته تقسیم می

کنیم: ۱- ویژگیهای عام ۲- ویژگیهای خاص که مستقیماً به مسأله زبان و بیان حماسه مربوط می شود.

الف- ویژگیهای عام حماسه

۱- حماسه نوعی شعر وصفی است. در آن شاعر توصیف ملّت یا فرد می کند.

۲- حماسه مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی و بزرگیهای قومی و فردی است. مثلاً در جنگ رستم و اسفندیار باید توجه داشت که رستم در جهت حفظ آبرو و نام خود است که تن به جنگ می دهد و در مقابل خواست اسفندیار که می خواهد دست او را ببندد می گوید: "نبندد مرا دست چرخ بلند". اسفندیار هم بر خلاف طرح ظاهری داستان که انگیزه را اطاعت از فرمان شاه مطرح می کند- برای اعتلای دین بھی است که می جنگد.

۳- حماسه شامل مظاهر مختلف زندگی این پهلوانان می گردد. (۱۴).

(آثار حماسی متضمّن جنگاوری، بهادری و شهبواری هاست مثلاً در زندگی رستم) و دیگر پهلوانان شاهنامه مانند اسفندیار و گیو و طوس) مدام با جنگ ها و بهاری ها مواجهیم. انگیزه حماسه ها ممکن است والا باشد مثل جنگ های رستم با افراسیاب که در جهت دفاع از کشور است و ممکن است والا نباشد، مثل پاره یی از جنگ های حماسه ایلپاد که بر سر تصاحب زنان است.

باید توجه داشت که موضوع حماسه هر چه باشد، باید در بافتی از جنگاوری و رشادت ها مطرح شود.

۴- در هر حماسه یک عنصر نیرومند ذهنی-خواه آیینی و ماوراءالطبیعی و خواه اخلاقی و سیاسی و گاه تاریخی-به آرایش حماسی آن مفهوم ویژه ای می بخشد چنانکه حماسه ملی ایران بر اساس عنصر ذهنی خود، اعتقاد نبرد دراز دامن میان هر رمز و

اهریمن، نیکی و بدی و ایران و توران را در ساخت اصلی خود قرار داده است.

۵- در هر حماسه سفرهای مخاطره آمیزی روایت می بخشد مانند هفت خوان رستم و اسفندیار، رفتن کاووس به مازندران و هاماوران و اودیسه در باز گشت به وطن مصایب بسیار می بیند. در حماسه های عرفانی، قهرمان-سالک طریق الی الله- باید از عقبه های بسیار گذر کند. در حقیقت او نیز هفت خوانی دارد که همان هفت وادی سیر و سلوک است.

۶- در هر حماسه رویدادهای ناگوار و پر خطر و دلاورانه رزمی و عاشقانه ای روی می دهد. (۱۵). ایزد بانوی یا زنی عاشق قهرمان حماسه می شود، اما قهرمان به عشق او وقعی نمی نهد. مثل عاشق شدن ایشتر به گیل گمش و بی اعتنایی گیل گمش به او که باعث خشم ایشتر می شود و گاو آسمانی را برای ویران کردن سرزمین گیل گمش به زمین می فرستد. داستان عشق تهمینه-دختر شاه سمنگان-به رستم و عدم شیفتگی رستم به او نیز از خطر ژرف ساخت از چنین الگویی متابعت می کند. تهمینه شباهنگام به نزد رستم می آید و می گوید:

ترایم کنون گر بخواهی مرا **نبیند جزین مرغ و**

باید

ماهی مرا

توجه داشت که قهرمان حماسه مرد است مگر به ندرت زن. مثلاً در بخشی از داستان رستم و سهراب با یک پهلوان حماسی زن که گردآفرید باشد، مواجهیم. جالب است که او هم به عشق سهراب وقعی نمی نهد.

۷- شعر حماسی مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن می گویند پدید می آید. در ایام وقوع حوادث پهلوانی، تماشگر و بیننده وقایعی است که در حقیقت و در واقع با اعمال بشری چندان متفاوت نیست اما نتایجی که از این اعمال گرفته می شود (مثلاً ایجاد استقلال ملی، دفع دشمنان و بد

اندیشان، تحکیم مبانی ملیت و....) و بر اثر اهمیت و ارزشی که دارد بتدریج آن اعمال را در چشم نسلهای آینده بزرگ می کند.

۸- مواد اصلی حماسه، داستان های ملی، روایات مذهبی، آراء و عقاید، خاطراتی که از تکوین یک قوم باقی می ماند، یادگار مجاهدات برای تحصیل استقلال، نبرد با مهاجمان، بر انداختن رسم های غلط و..... می باشند. قهرمان حماسه، قهرمانی قومی و ملی یا نژادی است.

۹- از دیگر خصایص منظومه حماسی ابهام زمان و مکان در آن است، منظومه حماسی در زمان و مکان محدود نیست. اگر وقایع داستانی و اساطیری به تاریخ نزدیک شود ارزش حماسی از میان می رود. (۱۶)

۱۰- در حماسه همواره شخصیتی حضور دارد که رأی و نظر او برای پادشاه و سران کشور محترم است شاید به چنین کسی بتوان لقب پیر یا بزرگ قوم داد. در نزد ایرانی ها این وضع تا حدی "زال" به عهده دارد.

۱۱- جنگی که در حماسه در می گیرد در حقیقت تدافعی است و پهلوان ناگزیر به جنگ می شود مثلاً در شاهنامه جنگ میان ایرانیان و تورانیان بر سر خون ریخته سیاوش است و در ایلید به سبب توهینی که به آنان روا شده است. (۱۷).

۱۲- در حماسه کمک به حقیقت و حفظ انسانیت اصل است و جنگ ها نیز برای حفظ چنین آرمانهایی صورت می گیرد. انسان در شاهنامه مقام والایی دارد و صفاتی چون خرد مندی، فرهنگ، صلح طلبی و بی آزاری از مشخصه های اوست. (۱۸)

۱۳- در حماسه رابطه بین انسان و خدایان هست، در شاهنامه، سروش چنین رابطه ای است. قهرمان با خدایان مربوط است و با او سخن می گوید. در برخی از نسخ رستم و سهراب، رستم هنگام آفرین کشتی گرفتن با سهراب، از خداوند می خواهد که زور قبلی او را به او باز گرداند. در داستان رستم و اسفندیار، زال پدر رستم با احترام تمام، در مقابل سیمرغ که جنبه الوهیت دارد قرار می گیرد و با او سخن می گوید:

بشد پیش با عود، زال از فراز ستودش فراوان و بردش نماز

ز خون جگر بر دو رخ جوی کرد که آمد ازین سان نیازت به دود؟	به پیشش سه مجمر پر از بوی کرد بدو گفت سیمرخ، شاها چه بود
---	---

مباحثه ایوب با خدا از زیبا ترین بخش های تورات است و مکالمه موسی با خدا هم در تورات و هم در قرآن مجید آمده است.

۱۴- بین پهلوانان و پادشاه-در حماسه-گاه اختلافاتی فاحش ظهور پیدا می کند.

۱۵- در متون حماسی، خواب و رویا مقام مهمی دارد. یعنی در حماسه سخن از آینده بینی و پیشگویی است.

۱۶- پادشاه در حماسه دارای فر ایزدی است.

۱۷- در حماسه یک قهرمان اصلی وجود دارد، رستم در شاهنامه، آشیل در ایللیاد.

۱۸- در حماسه حیوانات نقش های بزرگی دارند و نمی توان آنها را جانوران معمولی به شمار آورد.

اسب آشیل قدرت پیشگویی و سخن گفتن دارد و در جنگ xanthos خانتوس تروا مرگ آشیل را ابراز می دارد. رخس، اسب عادی نیست، با شیر می جنگد و در برخی از جنگ ها خود تصمیماتی اخذ می کند. سیمرخ، زال پدر رستم را می پرورد و در ولادت رستم نقش ماما را دارد. هموت که شیوه پیروزی بر اسفند یار روئین تن را به رستم می آموزد. در بهرام یشت مرغی است مرسوم به وارغنه که مرغ مرغان است. اهورا مزدا به زرتشت گفت که پر او را به تن خود بمالد تا تعویز او باشد، و اگر پری یا استخوانی از او را با خود داشته باشد، آسیب نا پذیر می شود. در حماسه عرفانی منطق الطیر سیمرخ خداست. در حماسه آدم و حوا، مار حوا را می فریبد و طاووس در اخراج آدم از بهشت نقش دارد. در حماسه مهر، مهر با گاو کشتی می گیرد. در حماسه، سخن از بعضی حیوانات اساطیری از قبیل اسب بالدار، مرغ سعادت (هما)، اژدهای هفت سر..... در میان است.

۱۹- قهرمان حماسه، جانور مهبیی یا هیولایی را می کشد. چنان که رستم و اسفندیار در هفت خوان های خود، اژدها و دیو سپید را می کشند و گیل گمش، هومبابا نگهبان جنگل سدر را که هیولای مهبیی است نابود می کند. مرسوم ترین جانور کشتی در حماسه های اصیل، اژدها کشتی است. قهرمان حماسه عرفانی نیز به جنگ اژدهای نفس می رود زیرا:

نفس اژدهاست او کی مرده است **از غم بی آلتی افسرده**
است (مثنوی)

۲۰- یکی از ابراز جنگ، فریب است. مگار بودن در معنی مثبت از صفات پهلوانان است و حيله و چاره به معنی اندیشه هم هست. رستم با فریب دادن سهراب، خود را از مرگ رها می کند:

بدان چاره از جنگ آن اژدها **همی خواست کاید ز**
کشتن رها
اسفندیار به رستم می گوید:

تو مردی بزرگی و زور آزمای **بسی چاره دانی و**
نیرنگ ورای

۲۱- در حماسه، با عینیت و اقتدار و سادگی و عظمت مواجه ایم. زندگی رستم و بیشتر پهلوانان شاهنامه در عین سادگی همراه با عظمت و وقار است. در شاهنامه بیشتر با مسایلی که جنبه عینی دارد مواجه ایم و همه جا سخن از اقتدار و قاطعیت و عظمت است.

۲۲- در حماسه، سخن از دیوان، غولان، جادوان و جادویی است. افراسیاب به جادوی جهان را بر کیخسرو تاریک می کند. دیو سپید در هفت خوان راه را بر رستم می بندد. دیوان شاهنامه در جادو دست دارند. اکوان دیو رستم را به آسمان می برد و به دریا می اندازد. طهمورث با سپاه دیوان و جادوان می جنگد. اسفندیار در هفت خوان زن جادو را از پا در می آورد. در حماسه های عرفانی نیز، قهرمان سر انجام بر دیو نفس چیره می آید.

ب- ویژگیهای خاص زبانی و بیانی حماسی

۱- حماسه باید دارای وزنی خاص و حماسی باشد و سرودن حماسه در وزنهای غیر حماسی کار عبث و بیهوده است. حماسه سرایان ایران نیز اکثراً این نکته را رعایت کرده و بحر متقارب را برای خود برگزیده اند (۱۹)

۲- طرز بیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه برای تحریک حس پهلوانی مردم لازم است یک روات ساده و غیر متحرک و خشک را به منظومه حماسی زیبا و محرک پذیری مبدل می کند. (۲۰)

۳- حماسه بصورت داستانی نسبتاً مفصل است که خود دارای اجزاء و حادثی بسیار است ولی در عین حال دارای وحدت است و به دور یک حادثه و قهرمانی اصلی می چرخد. (۲۱)

۴- در حماسه عقده یا گرهی هست که باید گشوده شود و از همین جهت حماسه شباهت فراوان به تراژدی یا فاجعه نامه پیدا می کند. (۲۲)

۵- در شاهنامه به عنوان نمونه عالی شعر حماسی "اغراق و غلو" بر "تشبیه و استعاره" رجحان دارد.

۶- اغراقها بر مدار نوعی "اسناد مجازی" و دارای تنوع زیاد است. حوزه امکانات و تنوع زمینه تصویری در اسناد مجازی بیش از همه انواع تشبیه و استعاره است زیرا جدول امکان ترکیب و اسلوب ساختمان استعاره و تشبیه در حد معینی به پایان می رسد ولی در اسناد مجازی این کار حد و حصری ندارد..... هر کدام از تصاویر رزمی شاهنامه را که بررسی کنیم هسته اصلی آن نوعی اسناد مجازی که بیش و کم با نوعی تشبیه ممکن است ترکیب شده باشد ولی در حقیقت تشبیه نیست.

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

که بظاهر تشبیه می نماید، عمق آن نوعی اسناد مجازی است و دمیدن حرکت و حیات انسانی در کوه آهن که به مرحله درک و شناخت برسد. (۲۳)

(

۷- تشبیه در شاهنامه محسوس و غیر انتزاعی است و وسیله ای است برای القاء حالتها و نمایش لحظه ها نه چون دیگر شاعران که تصویر را بخاطر تصویر در شعر می آورند پس در شاهنامه تزامم در تصویر نیست عناصر تشبیه و استعاره-و بر روی هم همه تصاویر شاهنامه-عناصری است مادی و در حوزه ملموسات، و این مادی بودن دید او یکی از مهمترین رمزهایی است که بیان حماسی او را تا این حد ملموس و حسی کرده است زیرا در حماسه، به علت فضای خاص اساطیری، نفس حوادث دارای نوعی غرابت و پیچیدگی هست و اگر سراینده بخواهد با تصاویری که درک آنها خود نیازمند تأمل است، به ترسیم حماسه بپردازد از صراحت و روشنی بیان او کاسته می شود و ذهن خواننده بجای اینکه به عمق حادثه و مرکز متوجه شود در پیچ و خمهای تصاویر انتزاعی گم و گنج خواهد شد.

۸- تصاویر شاهنامه رنگی حماسی دارد. حتی در توصیف طبیعت نیز تصاویری ارائه می شود که یادآور میدان نبرد است مثلاً :

دو زلف شب تیره بگرفت	چون از کوه بفراخت گیتی
روز	فروز
از آن چادر قیر بیرون کشید	به دندان لب ماه در خون
	کشید (۲۴)

یا این که توصیف طلوع خورشید به اینگونه می آید:

چون خورشید تابان ز چرخ بلند	همین خواست افگند
رخشان کمند. (۲۵.)	

۹- جهت دید در اغراقهای شاهنامه متوجه وسیع ترین عناصر هستی چون کوه، دشت، ابر، دریا و... می باشد (۲۶)

به تنها یکی گور بریان کنی	هوا را به شمشیر گریان کنی
برهنه چون تیغ تو ببند	نیارد به نخجیر کردن شتاب
عقاب	

نشان کمند تو دارد هژیر زبیم سنان تو خون بارد
ابر (۲۷)

۱۰- در حماسه حرکت و حیات، رکن اصلی تصویرهاست یعنی اینکه در تصاویر همه چیز در حال جنبش و حرکت و پویایی است و به هستی بعنوان موجودی فعال و زنده نگاه می شود. این حرکت البته از رهگذر اساندهای مجازی و جان دادن به عناصر طبیعی ایجاد می شود حتی مفاهیم مجرد نیز در زبان حماسه حرکت و حیات می یابند.

بر او تاختن کرد ناگاه مرگ به سر بر نهادش یکی تیره

ترک (۲۸)

۱۱- یکی دیگر از خصایص مهم شاهنامه تعادل و هماهنگی اجزای آن در هندسه شعر است.

۱۲- فردوسی در تصاویر از مضارع که فعلی است متحرک تر و دارای نوعی کشش و ادامه در زمان، بجای فعل ماضی کمک می گیرد. همچنین تنوع افعال یکی دیگر از عناصری است که خیالهای شعری او را متحرک و زنده تر نشان می دهد. (۲۹)

۱۳- در شاهنامه هر گاه بهره گیری از..... (هماهنگی حروف) دیده می شود:

خدنگی که پیکانش بد بید برگ فرو دوخت بر تارک ترک ترک

سه بار آوردن حروف بی صدای (ت، ر، ک، گ) همراه با چنین درونمایه می تواند با alliteration. های پر آوازه هومر مقایسه شود.

۱۴- زبان از نظر واژگان و از نظر نحوی بسیار ساده و روان است اما همین سادگی به ایجاز می انجامد. کوتاه نویسی و ایجاز ریشه در متن راستین فردوسی دارد.

اکنون برای مراجعه سریع و آسان به ویژگیهای حماسه، خلاصه همه آنها را در جدولی می آوریم و سپس عناصر زبانی حماسه را مورد بررسی دقیق قرار دهیم.

خلاصه ویژگیهای حماسه

ویژگیهای

- ۱- استفاده از همه امکانات موسیقایی کلام (از جمله انتخاب وزنی حماسی)
- ۲- انتخاب کلمات و عباراتی که حس پهلوانی را تحریک کند
- ۳- دارا بودن شکل داستانی
- ۴- وجود عقده یا گرهی در داستان که باید گشوده شود
- ۵- برتری اغراق و غلو بر تشبیه و استعاره
- ۶- استفاده از اسناد مجازی در اغراقها
- ۷- استفاده از تشبیهات محسوس و غیر انتزاعی
- ۸- استفاده از تصاویری که رنگ حماسی دارد
- ۹- توجه به وسیع ترین عناصر هستی چون کوه و دشت
- ۱۰- تعادل و هماهنگی همه اجزاء کلام در هندسه شعر
- ۱۱- استفاده از زبان ساده و روان
- ۱۲- کوتاه نویسی و ایجاز
- ۱۳- بهره گیری از alliteration (هماهنگی حروف)

ویژگیهای عام

خاص زبانی و بیانی

- ۱- توصیف اعمال پهلوانی با نشان دادن تمام مظاهر زندگی پهلوان
- ۲- نبرد دائمی بین نیکی و بدی
- ۳- ظهور رویدادهای ناگوار
- ۴- انجام سفرهای مخاطره آمیز
- ۵- بیان داستانهای ملی، مذهبی و ذکر آراء
- ۶- تدافعی بودن جنگها
- ۷- حضور یک پیرو رابط بین انسان و خدا
- ۸- کمک به حقیقت و حفظ انسانیت
- ۹- ابهام زمان و مکان
- ۱۰- اختلاف بین پادشاه و پهلوان حماسه
- ۱۱- پادشاه و دارا بودن فره ایزدی
- ۱۲- حضور یک قهرمان اصلی
- ۱۳- اهمیت خواب و رویا

۱۴- بوجود آمدن اثر حماسی پس از حوادث اصلی
۱۴- استفاده از فعل متحرک
مضارع بجای ماضی

۵- انواع حماسه:

آنچه در اینجا بایستی به آن اشاره شود این است که در ادبیات ملل تنها یک نوع حماسه چنانکه دیده ایم وجود ندارد بلکه دو نوع منظومه حماسی میتوان یافت. در رشد و تحول و تکامل شعر حماسی سه مرحله جداگانه مشاهده و ثابت شده است. مرحله اول مشخص است با بدیهه گویی آزاد و وسیع در میان توده های مردم. در این مرحله هنوز هیچ اشکال و صور دائمی اشعار وجود ندارد و اشعار دائماً تغییر شکل می یابد. در مرحله دوم بعضی اشعار به وجود می آید که به شکل های معینی تکرار می شود.

مرحله سوم مشخص است با گردآمدن و باهم متصل شدن اشعار مختلف دور و نزدیک موضوعات معین و به عبارت دیگر مشخص است با تشکیل وجود آمدن منظومه های بزرگ حماسی مانند ایلید، اودیسه، رامایانا، مهابهارات و شاهنامه فردوسی. فاصله زمان بین مرحله اول و دوم طولانی نیست زیرا که بسیار زود احتیاج پیدا می شود که توصیف دلاوریها و پهلوانی های قهرمانان محبوب ملت در شعر ضبط گردد و از فراموشی محفوظ بماند. به همین جهت از بین بدیهه گویی های آزاد بعضی اشعار مجزی و مشخص می شود که در میان مردم تقریباً با یک موضوع و با یک شکل جاری و تکرار می شود. اما فاصله زمان بین مرحله دوم و سوم خیلی طولانی تر است اشعار رزمی بین این مرحله دوم و سوم قرار دارد. پس حماسه ها را به اعتبارهای مختلف از قبیل قدمت و موضوع در انواع زیر تقسیم کرده اند:

(الف) تقسیم بر حسب قدمت:

۱- حماسه های سنتی Traditional Epics

حماسه های سنتی که به آنها حماسه های ابتدای یا نخستینه Primary Epics و حماسه های شفاهی Folk Epics نیز می گویند. این حماسه ها در زمان های قدیم شکل گرفته اند. مثل "ایلیاد"، "هومر"، "مهابهاراتا، رامایانا" هندوان و قطعات مختلفی از "یشتها"، و "منظومه" ایاتکارزریران، شاهنامه فردوسی، گرشاسب نامه اسدی طوسی، بهمن نامه، حکیم ایرانشاه، و برزنامه را در زبانهای ایرانی نام برد.

حماسه های سنتی را اصیل ترین انواع حماسه دانسته اند. شاعر حتی المقدور در منابع خود از قبیل کتب کهن و روایات پراکنده و قصص شفاهی دخل و تصرف نمی کند. این گونه حماسه ها مؤلفی مشخص ندارد. تمام ملّت در تمام نسلها، مؤلف این حماسه ها بوده اند.

۲. حماسه های ثانوی Secondary Epics

حماسه های ثانوی یا حماسه های ادبی Literary Epics که به صورت استادانه ی، بر مبنای حماسه های قدیمی ساخته شده اند. در این نوع حماسه دیگر تمام ملّت دخالت ندارند بلکه فقط یک شاعر این را می سراید. در این گونه حماسه ها، شاعر را ابداع می کند یا آزادانه از موضوعات قدیمی سود می جوید. مثل انه نید ویرژیل که بر مبنای ایلیاد و اودیسه ساخته شده اند و بهشت گمشده میلتون که حماسه ی مسیحی است. در اینگونه داستانها شاعر آزاد و مختار است با رعایت قواعد و قوانینی که برای شعر حماسی در میان است. هر گونه بخواهد موضوع داستان خویش را ابداع کند و تخیل خود را در آن دخیل سازد.

۳. حماسه های متأخر Tertiary Epics

حماسه های متأخر یا سومین که از روی حماسه های ثانوی، در ادوار متأخر ساخته شده است. مثل رستم و سهرابی که ماتیوارنولد Mathew Arnold شاعر انگلیسی، بر مبنای رستم و سهراب شاهنامه ساخته است. یا نمایشنامه رستم و سهرابی که حسین کاظم زاده بر مبنای شاهنامه نوشت و در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در برلین به طبع قصص رستم نوشته شده

است. شاهنامه کردی سروده الماس خان از سرداران نادر شاه هم از این نوع است.

(ب) تقسیم بر حسب موضوع:

در زبان فارسی همه نوع حماسه از بدیهی و گفتاری و نوشتاری، از پهلوانی و دینی و تاریخی و رمانس، و چه به نثر و چه به شعر، از آغاز سده چهارم تا پایان سده سیزدهم قمری، کما بیش در کنار یکدیگر بوده اند و حتی در خود شاهنامه گونا گونا های حماسه اسطوره ای، پهلوانی، تاریخی و رمانس در یک کتاب گرد آمده اند. پس حماسه ها را، چه گفتاری و چه نوشتاری، چه به نظم و چه به نثر، به حماسه های اسطوره ای، پهلوانی، دینی، تاریخی و کمدی. (۳۰) می توان تقسیم کرد

۱. حماسه اساطیری

حماسه های اساطیری که قدیمی ترین و اصیل ترین نوع حماسه است. این گونه حماسه مربوط به دوران ما قبل تاریخ است یعنی روزگاری که هنوز تاریخ حیات ملی تدوین نگشته و تنها اطلاع ها از آن ایام از طریق روایات و داستانهای است که اغلب به اساطیر آمیخته است و بر مبنای اساطیر شکل گرفته است مثل حماسه سومری گیل گمش و بخش اول شاهنامه فردوسی (تا داستان فریدون) و یا مواضع مهم فلسفی و مذهبی مانند: قسمت های از ایلیاد و اودیسه، قسمت های از تورات، رامایانا، و مهابهاراتا، را هم می توان جزو حماسه های اساطیری دانست.

در زبان فارسی پس از شاهنامه فردوسی آثار منظوم دیگری حماسه اساطیری و ملی عبارت است از: گرشاسب نامه، سروده ابونصراسدی طوسی، بهمن نامه و کوشش نامه (پایان سده چهارم آغاز سده پنجم)، سروده ایرانشاه بن ابی الخیر، فرامرزننامه (نیمه دوم سده ششم)، سروده رفیع الدین مرزبان فارسی، بانوگشسب نامه، کک کوهزاد و شیرنگ، احتمالاً هر سه سروده قاسم مادح، دو برزونامه، یکی احتمالاً از (سده هفتم ق)، سروده شمس الدین محمد کوسج و دیگری احتمالاً (سده دهم ق)، سروده عطای. (۳۱)

۲. حماسه های پهلوانی

حماسه های پهلوانی که در آن از زندگی پهلوانان سخن رفته است. حماسه پهلوانی ممکن است جنبه اساطیری داشته باشد، مثل زندگی رستم در شاهنامه و ممکن است جنبه تاریخی داشته باشد، مثل سکندرنامه (پایان سده ششم ق)، سروده الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، ظفرنامه (۷۳۵ق)، سروده حمدالله مستوفی قزوینی و شهنشاهنامه (آغاز سده سیزدهم ق)، سروده فتحعلی خان صبای کاشانی که قهرمانان آن ها وجود تاریخی داشته اند. در حماسه های پهلوانی، قهرمان معمولاً یک پهلوان مردمی است و برای او مرگ بهتر از ننگ است.

۳. حماسه های دینی و مذهبی

حماسه های دینی و مذهبی که قهرمان آن یکی از رجال مذهبی است و ساخت داستان حماسی بر مبنای اصول یکی از مذاهب است. مثل کمدی الهی دانته، خاوران نامه (۸۳۰ق) ابن حسام قهستانی، خداوند نامه (سده سیزدهم)، سروده فتحعلی خان صبای کاشانی.

حماسه های دینی پس از مورد توجه قرار گرفتن شاهنامه فردوسی به وسیله بعضی از شاعران، داستان رجال دینی و قهرمانیها و دلاوری های آنان نیز ساخته و پرداخته شد که مهمترین آنها عبارتند از:

صاحبقران نامه (۱۰۷۳ق) از شاعری ناشناس، حمله حیدری (سده دوازدهم ق)، سروده میرزا محمد رفیع خان باذل و ابوطالب اصفهانی، مختارنامه عبدالرزاق بیگ دنبلی متخلص به مفتون، شاهنامه حیرتی، سروده حیرتی (شاعر قرن دهم)، غزوانه اسیری، سروده اسیری (شاعر عهد شاه طهماسب)، کتاب حمله راجی، سروده ملابمانعلی کرمانی متخلص به راجی، اردیبهشت نامه (سده سیزدهم ق)، سروده سروش اصفهانی (شاعری عصر قاجار)، دلگشنامه، سروده غلامعلی آزاد بلگرامی (شاعر قرن دوازدهم)، جنگنامه آتشی (۱۲۷۱ چاپ شده)، داستان علی اکبر، سروده محمد بن ابی طالب (شاعر قرن سیزدهم).

۴. حماسه های عرفانی

یک جلوه عرفان در ادبیات فارسی دقیقاً شکل حماسی دارد. قهرمان حماسه عرفانی، پهلوانی است که در آرزوی جاودانگی است. پس قدم به راهی پر خون می دهد تا پیوستن به خدای جاودانه، خود را از طریق فنا فی الله جاودانه سازد. دشمن او دیو یا اژدهای است به نام نفس که مسلح به تعلقات دنیوی است، میان آنان جنگی دراز آهنگ و تن به تن در می گیرد. در این جنگ سخن از نعره های خونین یا آتشین، نهنگ لا، دریای توحید، زنجیر جنون، چاه تن، و سایر امور و اشیاء حماسی است. چنان که سعدی شیرازی، شاعر معلم اخلاقی فارسی سروده است.

تو با دشمن نفس همخانه ای چه در بند پیکار بیگانه ای

(سعدی)

گاهی سخن از سگ نفس و خوک نفس و گاو نفس است. کشتن گاونفس، یاد آور مهر(خدا- خورشید ایران باستان) گاواوژن است.(۳۲) در حماسه عرفانی قهرمانان بعد از شکست دادن دیونفس و طی سفری مخاطره آمیز(هفت وادی عشق یا هفت مرحله سیروسلوک همان هفت متون حماسی و هفت زینه آئین مهری) در جاده طریقت، نهاییه به پیروزی که همانا اصول به جاودانگی از طریق فنا فی الله است، دست می یابند. مثل حماسه حلاج در تذکره الاولیا. منطق الطیر، حدیقه الحقیقه، مثنوی معنوی، دیوان شمس هم یک حماسه عرفانی است.

چون تو نه مردی نه زن در کار	کی توانی کرد حل اسرار
عشق	عشق
گر به سرّ راه عشقی	بر فکن بر گستوانی از
مبتلا	بلا
گر به دعوی عزم این میدان	سر دهی بر باد و ترک جان

کنی

کنی

سر به دعوی بیش از این تا به رسوایی نمائی باز
مفراز تو تو(۳۳)

بهگوت گیتا را هم که از متون مذهبی هند محسوب می شود، حماسه عرفانی خوانده اند. در مورد عرفان بسیار زیادی در متون کهن و جدید آمده است اما اگر مروری بر پندارهای شاهنامه داشته باشیم این جملات در توصیف عرفان و تصوّف، ارتباط درونمایه های حماسه و عرفان را روشن می کند: « تصوّف ترک جمله لذّت های نفس است. جنید بغدادی گفته است تصوّف از هستی خود مردن و در هستی خدا زنده شدن است.» (۳۴) و یا «عرفان عملی رسیدن به وارستگی است، ستیز با نفس است، آراستن خویش است به فضایل و پیراستن خود از رذایل» (۳۵)

۵. حماسه طنز و مسخره

در ادبیات اروپایی نوعی از حماسه هست که به آن حماسه طنز و مسخره Mock Epic می گویند. این نوع حماسه بر خلاف حماسه های واقعی، از زندگی امروزی انسان مایه می گیرد و جنبه طنز و مسخره دارد. بودلر می گوید:

"حماسه طنز آن است که از زندگی امروز بشر، ابعاد حماسه را استخراج و مشخص کنیم و به خود نشان دهیم که چگونه با کراوات و پوتین های واکس زده شاعرانه زندگی می کنیم و بزرگیم"

در ادبیات فارسی هم نوعی حماسه مسخره دارد که قهرمان آن به اصطلاح یک "پهلوان پنبه" است. یا کسی است در توهمات خود، اوضاع و احوال دیگری را می بیند، مثل رمان معروف دای جان ناپلئون نوشته ایرج پزشگزاد.

۶- حماسه رمانس

حماسه رمانس، در کنار منظومه های حماسه بالا، چند منظومه پهلوانی-عشقی یا "رمانس" نیز هست همچون ورقه و گلشاه(سده پنجم)، سروده عیوقی، همای نامه(محتماً سده ششم ق) از شاعری نا شناس، همای و

همایون (۷۲۳) و گل و نوروز (۷۴۲ق) هر دو سروده خواجهی کرمانی. (۳۶)

۷- حماسه های کمدی

حماسه های کمدی غالباً نوعی نقیضه (parody) نسبت به حماسه است. نمونه معروف این گونه حماسه جنگ قورباغه ها و موش ها به یونانی، منسوب به هومر است که نقیضه ایلید است. سطل دزدیده شده (۱۶۱۴م) به ایتالیایی، اثر تاسونی (۱۵۶۵-۱۶۳۵)، میز دسته نوازندگان به فرانسه، اثر بوالو (۱۶۳۶-۱۷۱۱م)، دزدی زلف (۱۷۱۲م) به انگلیسی، ویلهلمینه (۱۷۴۴م) به آلمانی و موش و گربه به فارسی از عبید زاکانی (متوفی ۷۷۲ق) از دیگر نمونه های آن است. حماسه کمدی در غرب پس از رنسانس به وجود آمد و در ایران نتیجه خود آگاهی فرهنگی سراینده آن عبید زاکانی است، چنان که او در اشعار دیگر خود نیز پهلوانان حماسی را موضوع طنز و هزل ساخته است.

۸- حماسه دروغ

حماسه دروغ، در نوع دیگری از حماسه که به آن حماسه دروغ می گویند، قهرمان یک پهلوان دروغین است مثل مجموعه قصاید غزالی رشادت ها و جنگ های پادشاهان حقیر سروده شده است.

در اینجا توضیح این نکته لازم است که حماسه در هر صورت، چه فلسفی باشد و چه عرفانی و چه اساطیری باید همواره در بافتی از شهسواری ها و بهادری ها و خطر کردن ها ارائه شود. به عبارت دیگر، دل به دریا زدن ها و تن به خطر سپردن ها، مشخصه اصلی حماسه است.

یادداشتها و کتابنامه

۱- فرهنگ سخن، دکتر حسن انوری.

The New Encyclopaedia Britannica Vol. 4. ۲-۱۹۹۳

- ۳- انواع ادبی و شعر فارسی ،خرد و کوشش ،ص ۱۱۰ .
- ۴- عبدالحسین زرین کوب ،ارسطو و فن شعر؛چاپ اول ، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص۱۶۰ .
- ۵- عبدالحسین زرین کوب ،ارسطو و فن شعر،چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۶۰-۱۶۲ .
- ۶-میمنت ،میر صادقی، واژه نامه هنر شاعری،چاپ اول، کتاب مهناز ، تهران، ۱۳۷۳، ص۹۵ .
- ۷-محمد مختاری ، حماسه در رمز و راز ملی ،انتشارات قطره، تهران، ۱۳۶۸، ص۲۱ .
- ۸-رضا براهنی ،طلا در مس ،چاپ سوم،کتاب زمان ،تهران، ۱۳۸۵، صص۱۳۶-۱۴۰ .
- ۹-انواع شعر فارسی،منصور رستگار فسایی ، ص ۳۵۷ .
- ۱۰-برای نمونه این گونه منظومه ها کتاب حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا دیده شود.
- ۱۱-سروش شمیسا، انواع ادبی ، ص ۱۰۹ .
- ۱۲-شالیان ژوار ،حماسه حماسه ها ، ص ۷۰-۶۹ .
- ۱۳-شاهنامه فردوسی با مقدمه رول مل ،ترجمه جهانگیر افکاری ،تهران، ۱۳۴۵، انتشارات سازمان کتابهای جیبی ، ج ، ۷، ص ۲۵۲ .
- ۱۴-ذبیح الله صفا ،حماسه سرایی در ایران،موسسه مطبوعاتی امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۳، ص ۸ .
- ۱۵-محمد مختاری،حماسه در رمز و راز ملی ، ص ۲۳ .
- ۱۶-ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۱۰ .
- ۱۷-محمد علی اسلامی ندوشن،نوشته های بی سرنوشت، ص ۱۱۳ .
- ۱۸-همان ص ۱۱۴ .
- ۱۹-خسرو، فرشیدورد، در گلستان خیال حافظ، ص ۴۴ .
- ۲۰-ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۱۲ .
- ۲۱-خسرو، فرشیدورد، در گلستان خیال حافظ، ص ۴۶ .
- ۲۲-منصور رستگار فسایی ، ص ۱۴ .

- ۲۳- محمد رضا شفیعی کدکنی، صورخیال در شعر فارسی، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸، صص ۴۶۷-۴۴۰.
- ۲۴- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۴/۱۸۸.
- ۲۵- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲/۱۷۶.
- ۲۶- محمد رضا شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ۴۲۴.
- ۲۷- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲/۱۷۵.
- ۲۸- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۴/۱۸۰.
- ۲۹- محمد رضا شفیعی کدکنی، صورخیال در شعر فارسی، ص ۴۴۴.
- ۳۰- دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۲، ص ۷۴۰.
- ۳۱- دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۲، ص ۷۴۳.
- ۳۲- انواع ادبی، سروش شمیسا، ص ۱۲۱.
- ۳۳- منطق الطیر، ص ۱۰۸.
- ۳۴- عبدالباقی، گولپناری، تصوف در یکصد پرسش و پاسخ، ترجمه توفیق سبحانی، نشر دریا، ص ۱۷.
- ۳۵- همایون، همتی، کلیات عرفان اسلامی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۲.
- ۳۶- دانشنامه زبان و ادب فارسی، ص ۷۴۴.

عهد تالپوران: دوره زرین مثنوی سرایی در سند

سیده فلیحه کاظمی*

چکیده:

در قرن سوم هجری خلیفه عباسی به نام المعتمد انتظام منطقه سند را بدست یعقوب بن لیث سپرد و وی برای پیشرفت و گسترش زبان فارسی در سند جداً سعی نمود و از آن زمان فارسی در سرزمین شبه قاره ریشه گرفت و در عهد کلهور ها و تالپوران فارسی در مقام رسمی و درباری محترم شمرده می شد. امراء خود به زبان فارسی شعر می سرودند و شاعران فارسی زبان را تشویق می نمودند و به همین جهت شاعران معروف مثنوی سرای زبان فارسی مثل میر علی شیر قانع، عظیم تتوی، محسن تتوی، غلام علی مایل، سچل سرمست و دیگران در دربار های تالپوران حضور داشتند و این دوره یکی از ادوار توسعه و پیشرفت مثنوی سرایی زبان فارسی محسوب می شود.

در سراسر سرزمین پاکستان مردم این کشور علاوه بر زبان رسمی شان "اردو" باگویش ها و لهجه های متفاوت برای حرف زدن استفاده می نمایند و هر زبان و لهجه منطقه خاص دارای ادبیات مخصوص می باشد که حاکی از احساس ها، جذبات و زندگی مردمان آن منطقه می باشد. در این زمینه ادبیات کشور ما دارای کیفیت های متفاوت می باشد که به طور کلی تصویر از دنیای گوناگون شجاعت و دلیری، غیرت و حمیت، حکایات عشق و محبت، سختی ها و شیرینی ها، سعی و کوشش در زندگی، آرزوهای ناتمام، ارزش ها و افکار زندگی، احساس های موفقیت و ناکامی را به صورت کتاب به ما نشان می دهد. هر زبان باروش های متفاوتی رشد می نماید و دارای تاریخ ویژه ای می باشد و در زندگی ادبیات آن منطقه، نویسندگان و شاعران با خون خود گرمی و حرارت ایجاد می نمایند.

"در شبه قاره تاریخ اسلامی را محمد بن قاسم در سال (۹۲ هـ ق/۱۰م)، با فتح سند، آغاز می نماید اگرچه عنان دولت و قدرت تقریباً تاسه قرن در دست عربها بوده است اما چون محمد بن قاسم قبل از ورود به

* رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ال - سی (باتوان) لاهور

سند، مدتی در شیراز مانده بود و عده زیادی از لشکریان وی مسلمانان شیرازی بودند." (آفتاب اصغر، ۱۳۶۳ هـ/ش/ص ۲۱)

به همین جهت همان زمان فارسی به این منطقه ریشه اولیه گذاشت. در قرن سوم هجری/نهم میلادی خلیفه عباسی به نام المعتمد (۲۵۶ هـ/ق/۸۶۹ م - ۲۷۹ هـ/ق/۸۹۲ م) انتظام سند را بدست یعقوب بن لیث داد که از نژاد ایرانی و بسیار میهن دوست بود. به همین دلیل وی برای پیشرفت و گسترش زبان فارسی، در سند جداسعی کرد (آفتاب اصغر، معین نظامی، ۱۹۹۹ م/ص ۳۲۱).

به قول ابن حوقل (م بعد از ۳۶۷ هـ/ق/۹۷۷ م) یکی از بخش ایالت سند مکران بود و اهالی آن منطقه علاوه بر زبان مکرانی به زبان فارسی نیز حرف می زدند. در عهد المقدس (متوفی ۳۸۰ هـ/ق/۹۹۰ م) هم زبان فارسی تا ملتان، گسترش یافته بود و اصطخری (متوفی ۳۳۱ هـ/ق/۹۵۲ م) نیز فارسی را در فهرست زبان های "مکران" محسوب می نماید (وحید قریشی، ۱۹۹۵ م/ص ۳۲۱) اگرچه اغلب دانشمندان، تاریخ آغاز ادبیات فارسی را در شبه قاره از دوره غزنویان می دانند. بدون شک در شبه قاره تاریخ درخشان هزار سال زبان فارسی از عهد غزنویان پیشرفت اصلی گرفته بود و زمانی که سلطان محمود درسال (۳۸۸ هـ/ق/۹۹۸ م - ۴۲۱ هـ/ق/۱۰۳۰ م) بر شبه قاره حمله نمود و حاکم این سرزمین گشت و باوجود اینکه وی ترک نژاد بود، اما چون زبان فارسی را بسیار دوست می داشت به همین سبب در این سر زمین زبان و فرهنگ ایرانی پیشرفت کرد (ظهورالدین احمد، ۱۳۷۵ هـ/ش/ص ۲۱) اگرچه به نظر بنده ارتباط فارس و هند در عهد قدیم نیز به خوبی وجود داشته و فردوسی توسی در شاهنامه خود در مورد این ارتباط در عهد قدیم اشاره می نماید و حتی به قول وی بهرام گور بادختر یکی از شاهان هند "شنگل" از دواج هم کرده بود.

چو بهرام گوربا دخت شنگل بساخت زن او راهمی شاه گیتی شناخت

(شاهنامه ابوالقاسم فردوسی، ۱۳۶۱ هـ)

(ش/ص ۱۹۴۲)

وقتی که درسال (۶۱۶ هـ/ق/۱۲۱۹ م) مغول بر مسلمان ها شیخون زدند، عده زیادی از دانشمندان ماوراء النهر و خراسان در آغوش باز شبه قاره پناه برده، مستقر گردیدند. اما دوره اوج ورود دانشمندان، علماء و فضلاء

ایران به شبه قاره، عهد تیموریان بوده که در آن عهد از یک سوی در ایران صفوی ها بر تخت شاهی نشسته بودند و به سوی دیگر تیموریان با کمک ایرانیان سلطنت هند را بدست آورده شاعران و نویسندگان ایرانی را خوش آمد می گفتند "زیرا پادشاهان تیموری هند ایران را وطن خویش و ایرانیان را همشهری و همزبان خود می دانستند و از ذوق و هوش اینان لذت می بردند (بهار، ۱۳۳۸ هـ ش/ص ۲۵۶) و برای فارسی اینقدر اهمیت قایل بودند که نامهای خودشان مثل جهاندار، شهر یار، خسرو بر خود می نهادند (صفا، ۱۳۶۴ هـ ش/ص ۱۵۰) صفوی ها بیشتر به آنان پشتیبانی می نمودند که منقبت و مرااثی اهل بیت رسول (ص) می سرودند و علاوه بر این به قول صاحب "کاروان هند" علل و جهات دیگری نیز وجود داشت مثل سختگیری مذهبی شاه طهماسب و قتل عام شاهزادگان که مروج و مربی شاعران بودند (گلچین معانی، ۱۳۶۹ هـ ش /ص ۴۰) سلطنت باشکوه و کم نظیر تیموریان که در سال (۹۳۲ هـ ق/۱۵۲۶م) بدست ظهیر الدین بابر (از اخلاف امیر تیمور) در شبه قاره هند و پاکستان پایه گذاری شد، بوسیله جانشینان او بتدریج با آخرین درجه وسعت رسید، چنانکه یکی از متعصب ترین مؤرخان هندوی معاصر اورنگزیب عالمگیر و شاهجهان نیز این امر را اعتراف نموده است:

"در طول سلطنت امپراتور عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ ق) امپراتوری وسیع و پهناور تیموریان هند از لحاظ وسعت بدرجه ای رسید که در قرنهای متمادی، از بدو تاریخ تا اعتلای انگلیسی ها، سر زمین هند نظیر آن را ندیده بود. (Sir Jadu Nath Sarkar, 1912/P XIV).

در سال (۱۱۲۳ هـ ق/۱۷۱۲م) بهادر شاه فوت کرد و پسرش معز الدین جهاندار شاه بر تخت شاهی نشسته، سند را بدست خواجه محمد خلیل خان داد ولی فقط نه ماه از شاهی او گذشته بود که فرخ سیر علیه او مقاومت نموده تاج شاهی را بر سرش گذاشت و نواب عطر خان بن محمد سعید خان را "ناظم" سند نامزد نمود (عبدالشکور احسن، ۱۹۹۲م/ص ۳۹۵) فی الجمله چون مرکز سلطنت استحکام نداشت و هر شاهزاده می خواست که صاحب تاج هند بگردد و از سوی دیگر مخالفین اینها علم مقاومت را بلند می کردند، وضعیت سیاسی سند آرام نمی گرفت.

در قرن هفتم/سبزه دهم، شیخ عثمان (متوفی ۶۷۳ هـ ق/۱۲۷۳م) معروف به لعل شهباز قلندر از ایران به سند آمد. وی اهل مرند (آذربایجان) بود و اینجا در "سیهون" (سند) مستقر گردید و برای مدتی کوتاه در شهر ملتان نیز

زندگی کرد. نکته بسیار مهم این است که وی اولین شاعر فارسی گو در ایالت سند بوده است. اینجا چند شعر بطور نمونه از غزل او ارائه می شود:

گهی بر خاک می غلطم، گهی بر خار	ز عشق دوست هر لحظه به دور
می	نارمی
رقصم	رقصم
شدم بدنام در عشقتش، بیا ای پارسا	نمی ترسم ز رسوائی، بهر بازار می
اکنون	رقصم

بعد از وی تا مدت زیادی شاعر معروف فارسی در این سرزمین دیده نمی شود تا قرن نهم /پانزدهم میلادی که شاعر متصوفه به نام جهانگیر هاشمی (متوفی ۹۳۶ هـ ق/ ۱۵۳۹ م) از کرمان به شبه قاره آمد و وی یک دیوان و مثنوی به نام "مظهرالآثار" سراییده بود. اگرچه دیوان وی آلا ن در دست نیست اما مثنوی عرفانی او هنوز محفوظ مانده است (آفتاب اصغر، معین نظامی، ۱۹۹۱ م/ص ۳۳)

وقتی که دولت تیموریان هند، نفس آخرین می کشید، در سال (۱۱۵۰ هـ ق/ ۱۷۳۷ م) کلهور ها حاکمیت سند را بدست آوردند. اگرچه در زمان کلهورها هم وضعیت سیاسی سند بسیار نامطلوب بود چون از یک سوی نادر شاه به سند تاخته و پس از وی در سال (۱۱۶۶ هـ ق/ ۱۷۵۲ م) احمد شاه درانی حمله نمود و از سوی دیگر وضعیت سیاسی داخلی هند و سند نیز به حق کلهوریان موافق نبود اما با این همه عهد کلهور ها با وجود اختصار و سختی هایکی از دوره های طلایی زبان و ادبیات فارسی بوده است (صافی، قاسم، ۲۰۰۵ م/ص ۵)

فارسی در عهد تالپوران:

امرای تالپوران سلسله ای از امیران سند و اقوام بزرگ بلوچ خوانده و شناخته می شوند. تالپوران از سال (۱۴۸۳ تا ۱۸۳۳ م) با مرکزیت حیدر آباد ، بر قلمرو پهناور سند بزرگ که از دریای عمان تا مرز های سیستان و بلوچستان و بخشی از ایالت پنجاب امروز امتداد داشته حکومت می نمود. پیشینیان اینها کلهورها به بعضی از امرای تالپور بی اعتماد شده، آنان را به مجازات مرگ رساندند، این امر موجب شد تا خاندان تالپوران خشم خود را نسبت به حکام وقت کلهور ها آشکار کنند و با آنان به نزاع پرداخته، سر انجام با تصرف حیدر آباد ، حکومت آنان را خاتمه دهند (قانع، ۱۹۲۸ م/ص ۵۶)

در دوران حکمرانی آنان، فارسی در مقام رسمی و درباری محترم شمرده می شد و مکاتبات رسمی به وسیله این زبان انجام می گرفت. این دوره یکی از ادوار توسعه و پیشرفت زبان فارسی محسوب می شد. امرا خود به این زبان شعری سرودند و تالیفات عدیده پدید می آوردند. دیوانهای بزرگ مشتمل بر هزاران بیت از ایشان به یادگار مانده که اکنون به صورت خطی و چاپی در کتابخانه ها و در منازل شخصی اولاد خاندان فرهنگ دوست وجود دارد. "بواقع ذوق هنری و شعری فرمانروایان تالپوران و ارادت و علاقه آنان به زبان فارسی و تلاش در جهت توسعه مناسبات با دربار ایران، آنان را از دیگر سلسله های حکومت دیار سند متمایز می کند و می توان گفت هیچ خاندانی را در تاریخ سند در این زمینه باخاندان تالپوران نمی شود مقایسه نمود." (موهن لعل پریمی، ۲۰۰۳م/ص ۵۹)

یکی از امثال این امراء وجود کرم علی خان تالپور بود که نه تنها امیر بود بلکه مربی شاعران و خود هم شعری سرود. اودر سال (۱۲۲۴هـ ق / ۱۸۱۲م) برتخت حیدر آباد نشست و دوره وی بسیاری از نویسندگان، شاعران و نقاشان از ایران به ویژه خراسان به حیدر آباد سند رفتند، وی خودیک "مجموعه شعر" را ترتیب داد و نام آن "مجموعه دلگشا" گذاشت.

متأسفانه در دوران شصت سال حکومت تالپوران "کمپانی هند شرقی" توانست بیش از ۲۰ قرارداد و اقرار نامه با آنان به امضارساند و سر انجام هم بدون رعایت مفاد آنها طی لشکر کشی به سند، به حکومت ایشان که پنج امیر را پشت سر گزارده بود، در سال ۱۸۳۳م، پایان دهد و آرام آرام، زبان و ادب فارسی را نیز از رونق و حیز انتفاع بیندازد و بالاخره افول فرهنگ و ادب ایران را در این سرزمین موجب شود (صافی، قاسم، ۲۰۰۵م/ص ۶). سید عظیم الدین، میر ضیاء الدین، غلام علی مایل، منشی صاحب رای آزاد، نواب ولی خان لغاری، سید طباطبائی، میر حسن علی خان، محمد حسین شیرازی ناخدا، مخدوم دین محمد دین بوبکانی و غیره، به عنوان شاعران معروف این دوره محسوب می شدند.

مثنوی سرایی در دوره تالپوران:

مثنوی، اغلب چند نوع می باشد: مثنوی رزمیه مثل شاهنامه فردوسی مثنوی بزمیه مثل خسرو شیرین نظامی مثنوی ها است که مشتمل بر حکایات است مثل هشت بهشت و مثنوی هایی نیز موجود است که موضوع آن ها اخلاق

فلسفه و تصوف می باشد، مثل حدیقه الحقیقه سنائی ، منطق الطیر عطار، مثنوی رومی ، بوستان سعدی، گلشن راز شبستری و مثنوی هایی است که در موضوعات دیگر نیز نوشته شده است. مثنوی سرایی از سرزمین عرب به ایران آمد، و از ایران به شبه قاره رسید و شاعران شبه قاره در پیروی آنها مثنوی سرایی را آغاز نمودند و مثنوی های شاعران بزرگ ایرانی ، برای ایشان همچون الگوی بوده است. یکی از برجسته ترین ویژگی شاعران دوره تالپوران، مثنوی سرایی می باشد که اکثر شاعران معروف این دوره درزمینه مثنوی سرایی ید طولایی داشتند، عبدالحکیم عطا مثنوی ها به نام "هشت بهشت" نوشته مهارت کار خود را نشان داد. "فتح نامه"عظیم الدین نتوی بسیار معروف و مشهور گشت و موجب حفظ شدن تاریخ این دوره گردید.

از این که شاعران و امراء این دوره اکثراً شیعه بودند، به همین جهت در کلام شان منقبت ائمه اطهار زیاد دیده می شود.

در این دوره علاوه بر شاعران معروف، صوفیه و اولیاء نیز شعر می سرودند و در مثنوی های خود رموز و اسرار راه تصوف را باز می نمودند به طور نمونه مثنوی های سچل سرمست (محبوب علی چنابی ۱۹۲۲م/ص ۱۵)،

در جامعه ای زبان و ادبیات نمی تواند به اوج برسد تا صاحبان اختیار و قدرت توجه ای به آن نداشته باشند و خوشبختانه امراء تالپوران از این امر کاملاً آگاه بوده به شعراء کاملاً حمایت می نمودند و چون به مذهب هم متوسل بودند به همین جهت در این عهد مثنوی های مذهبی و عرفانی نیز زیاد سروده شد.

شاعران معروف مثنوی گوی این دوره به شرح زیر می باشند و ما اینجا مختصراً در مورد شاعران و مثنوهایشان ذکر می نمایم:

جد میر علی شیر قانع در سال (۹۲۸-۹۲۶ هـ ق) در تته ساکن شد (محموده هاشمی، ۱۳۷۵ هـ ش/ص ۱۱۴) و به مقام شیخ الاسلام رسید. میر علی شیر در ۱۱۳۰ متولد شد و غلام شاه کلهور، وی را در سال (۱۱۸۵ هـ ق) برای نوشتن شاهنامه به صورت منثور و منظوم استخدام نمود اما او در سال (۱۱۸۰ هـ ق/۱۷۶۶م) به نوشتن "تحفه الکرام" مشغول گردید. فهرست

آثار قانع بسیار زیاد می باشد اما فقط مثنوی های وی را ذکر می نمایم.

مثنوی شمه ای از قدرت

اگرچه وی این مثنوی را در سال (۱۱۶۵ هـ ق/۱۷۵۱م) نوشت اما هیچ نسخه ای از این مثنوی در دست نداریم الا چندابیات که در مقالات الشعراء موجود است و از این شعرها معلوم می‌گردد که شاعر در این مثنوی داستان پسری را ابراز نموده است.

پسر چون دکاندار شد در دیار **چو خورشید اندر حمل بسته بار**

(موهن لعل)

پریمی، ۲۰۰۴م/ص ۶۳)

قضا و قدر (گل از بهار قضا)

سال تالیف این اثر منظوم (۱۱۶۴ هـ ق/۱۷۵۳م) و اسم دیگر "گل از بهار قضا" می‌باشد (ظهور الدین احمد، ۱۹۴۴م/ص ۶۶۵) قانع بابت بیان قصه ای جالب از پسری که در دریا غرق می‌شود و همراهان وی اتفاقاً یکی دیگر را حفظ نموده وی را با خود به شهری می‌برند و زمانی اینها داخل شهر می‌رسند. اهالیان شهر آن پسرک را به اتهام قتل شخصی اعدام می‌کنند و شاعر به این صورت مسئله قضا و قدر را به خوبی بیان می‌کند

قضا را در میان قرب مقصود **جهان شد تیره اندر چشم بهبود**

قصه کامروپ

در زمینه شعر گویی قانع ید طولایی داشته و می‌گویند که از دوازده سالگی شعر می‌سرود این مثنوی نیز در دست نیست ولی اینقدر اطلاع داریم که در (۱۱۶۹ هـ ق/۱۷۵۵م) تالیف شده و دارای سه هزار شعر بود.

چهار منزله

قانع این مثنوی را احتمالاً در سال (۱۱۴۳ هـ ق/۱۷۷۰م) یا از این چند سال قبل سروده بود و هیچ نسخه ای هم از این بدست ما نرسیده و به همین سبب راجع به عنوان و موضوع آن اطلاعات دقیق نداریم. نمونه ای از شعر هایش از مقالات الشعراء بیان می‌کنیم که در مورد زمانه و شکایت از روزگار می‌باشد.

مرا از بی زری شد آنچه حاصل
منم از بی زری در مردمان بد

اعلام غم

به نام جهان داور کرد گار
که بر قدرت اوست مختار

کار

در این مثنوی شاعر سختی ها و مشکلات انبیا (ع) و مصائب شهداء کربلا را بیان نموده است که در سال (۱۱۹۲ هـ-ق/۱۷۷۶م) به مرحله تکمیل رسیده بود. نسخه ای از این مثنوی باز هم بادیستبرد زمانه محفوظ نمانده است.

مختارنامه

عنوان و موضوع این مثنوی حماسی و مذهبی می باشد که قانع در (۱۱۹۳ هـ-ق/۱۷۸۰م) راجع به زندگی مختار ثقفی (کسی که بعد از شهادت امام حسین و اصحابش، جهت انتقام وی بر می خیزد) سرود و دارای هفت هزار شعر بود.

ختم السلوک

موضوع این تصوف و اخلاق درویشان، غیب، شهود، محبت، تجلی، سماع و خرقه می باشد که در (۱۱۹۹ هـ-ق/۱۷۸۴م) کامل گردید.

قصاب نامه

در مورد قضا و قدر نوشته شده. قانع می نویسد که قرار بود پسر قصابی ازدواج کند، همه بسیار خوشحال بودند ولی متاسفانه روز عروسی زمانی که داماد در حجله عروس می رود، می میرد. در این مثنوی قانع به خوبی،

رسم های ازدواج منطقه سند را ابراز نموده و از کلمات محلی استفاده کرده است.

محبت نامه

اسلوب بیان این مثنوی کاملاً متفاوت است و در این، میان عاشق و معشوق مکالمه می شود، اما این محبوب و معشوق زن و مرد نیستند بلکه شمع و پروانه و گل و بلبل می باشند، علاوه بر این ذکر گل ها و پرندگان خاص این منطقه را ذکر نموده و تقریباً درسی بیت اسامی آهنگ و آلات موسیقی را هم ابزار نمودولی تشخیص نامها فقط کسی می تواند انجام بدهد که از آلات موسیقی کاملاً آگاهی داشته باشد.

کان جوهر

علاوه بر مثنوی های مذکوره به بالاوی یک مثنوی به نام کان جوهر نوشت. اماراجع به این هم اطلاعات زیادی در دست نداریم.

محمد عظیم الدین:

برادرزاده قانع عظیم الدین در سال (۱۱۶۳هـ-ق/۱۷۴۹م) بدنیا آمد. وی یکی از شاعران و نویسندگان معروف عهد خود بود و وابسته به دربار های میان سرفراز خان و میر فتح علی خان بود. عظیم الدین در (۱۲۲۹هـ - ق/۱۸۱۳م) فوت کرد.

در کلام وی محبت اهل بیت رسول خدا (ص) و وقایع تاریخ بسیار دیده می شود.

محمد(ص) شهنشاه دنیا و	گدایش سلاطین روی
دین	زمین
تحیات بر آل اطهار او	برازواج و اصحاب اخیار
	او
	(عظیم)

تتوی ۱۹۶۷/ص ۵)

سیر دل

مثنوی سیر دل با شعر های وحدانیت خداوند متعال آغاز می گردد و بعداً شاعر کسانیکه فقط صورت زیبای بشر را دیده ، خوبی های درونی وی را نگاه نمی کنند "غافل" گفته تمام اعضای بدن محبوب اش را بیان می کند و به این طریق از راه مجاز به حقیقت می رسد به طور نمونه:

دو شاهد حاضر از حسنین انور زدو رخسار دو جای مدور

فتح نامه

وی این مثنوی حماسی را در پیروی شاهنامه فردوسی نوشته بود (ظهورالدین احمد، ۱۹۷۷م / ص ۸۱۰) و سبب تالیف اش ، موفقیت خود و تهی دست ماندن فردوسی را می نویسد. این مثنوی که در سال ۱۲۰۹هـ-

ق/۱۷۹۴م به اتمام رسید، چون منسوب به فاتح سند، میر فتح علی تالپور (متوفی ۱۲۲۶هـ-ق/۱۸۱۱م) می باشد به همین جهت "فتح نامه" گفته شد و علاوه بر این چون ایالت سند از دست کلهوورها به خانواده تالپوران رسیده بود، اسم اش "فتح نامه" ذو معنی شد.

این مثنوی دارای یک ابتدائیه و پنج مجلس می باشد. شاعر علاوه بر مناجات و نعت پیغمبر (ص) منقبت حضرت علی (ع) و آئمه اطهار (ع) را بیان نموده، مدح فتح علی خان می نماید. از این مثنوی مامی توانیم اطلاعات و وقایع تاریخ سند را از سال (۱۱۳۱هـ-ق/۱۷۱۸م تا ۲۰۸ هـ ق/۸۲۳م) بدست بیاوریم.

هیر رانجها

وی این داستان را در سال (۱۲۱۳ هـ-ق/۱۷۹۹م) به خواش میر علی خان تالپور سرود، اگرچه قبل از عظیم شاعران دیگر، این داستان را به صورت مثنوی بیان کرده بودند. باوجود این که داستان هیر و رانجها کاملاً مربوط به سرزمین شبه قاره بود اما این شاعران باهم اختلاف نظر دارند به طور نمونه عظیم اسم شهر هیر، نورنگ و در مورد اختتام داستان می نویسد

که هیرو رانجها از شدت تشنگی نزدیک به مرگ بودند که حضرت خضر(ع) آنها را آب حیات داده زندگی ابدی داد:

هر دوبا هم هنوز سیار اند
لیک پنهان ز چشم اغیار اند
(ظهورالدین)

(احمد، ۲۰۰۱/ص ۷۷)

میر محمد نصیر جعفری:

نصیب من زازل شد محبت حسنین(ع) زحبّ آل محمد(ص) دلم

سر خوش است

صاحب این بیت میر محمد نصیر، فرزند امیر دیار سند میر مراد علی خان (متوفی ۱۲۳۸ هـ ق/۱۸۳۲ م) بود که نه تنها مربی شاعران بلکه خودش هم شعر می سرود. آثار وی مبنی بریک دیوان، دو مثنوی "مرزا و صاحبان" و "مختار نامه" (۱۲۳۱ هـ ق/۱۸۲۵ م) مکاتیب و یک سفر نامه، منظوم می باشد. مثنوی "مرزا و صاحبان" را وی فقط در طول دوماه به اتمام رسانید که دارای ۱۲۲۳ شعر می باشد (ظهورالدین احمد، ۱۹۷۷ م/ص ۷۲۳)

عبدالحکیم عطا

غریب اندر وطن این پیر مسکین
سخنور پخته لیک از بخت خامی

این شاعر حساس، صوفی و آدم پاک دل در (۱۰۳۸ هـ ق/۱۶۳۸ م) متولد شد و درد و رنج کشیده در سال (۱۱۳۷ هـ ق/۱۷۲۴ م) از این دهری وفا به عالم بقا برگشت. به نظر او شعر بی هدف هرزه سرایی باشد، لایق نفرت و حقارت است و در کلام او محبوبی دیده می شود که دارای تمام اوصاف حمیده می باشد وی از تشابیب قدیمی استفاده می نماید.

هشت بهشت

مجموعه هشت مثنوی های عطارد میان (۱۱۱۸-۱۰۸۵ هـ ق/۱۷۰۶-۱۶۷۲ م) به اتمام رسید (صفا، ذبیح الله، ۱۳۳۳ هـ ش/ص ۳۷۹) ما مختصرأراجع به این بیان می کنیم. بهشت اول به نام مثنوی "روح

رضوان" که در بحر حقیقه الحقیقه سنایی در سال (۱۰۸۵ هـ/ق/۱۶۴۳ م) سروده شده و یک اثر مذهبی و عرفانی است.

الهی تو وهاب عفو و عطا پذیرندهٔ عذر اهل خطا

"خط الجنان" که به نام بهشت دوم معروف گشته در ماه رمضان (۱۲۱۴ هـ/ق/۱۸۰۲ م) به بحر بوستان سعدی سروده شد و عناوین آن چنین می باشند: فی التقدیس زانه و عجز من ادراک آیاته تفکر فی العجائب آیاته فی الحیرت الجلال و غیرت الکمال فی المناجات و سوال حاجات و غیره. بهشت سوم "کنز الاحسان" به بحر یوسف زلیخای جامی در سال (۱۱۱۴ هـ/ق/۱۷۰۵ م) تألیف شد. این مثنوی مذهبی بیشتر در مورد اوصاف حضرت زهرا (ع) سروده شده. بهشت رابع یا نور الایمان هم یک مثنوی عرفانی است. زمانی که در محرم (۱۱۱۸ هـ/ق/۱۷۰۶ م) عطا، معنی الایمان بابهبشت خامس را سرود بحر مخزن الاسرار نظامی را بعنوان الگوی در نظر داشته و اولین شعرا این (مثنوی عرفانی و مذهبی) مذکور به شرح زیر می باشد.

ای صفت بی حد و بی انتها ذات تو بی آخر و بی انتها

"بحر العرفان" (بهشت سادس) "حرز الایمان" (بهشت سابع) "عجزونیا" (بهشت ثامن) هر سه مثنوی، عرفانی می باشد و به ترتیب در سال (۱۰۹۰ هـ/ق/۱۶۷۹ م ، ۱۱۱ هـ/ق/۱۷۰۶ م) به تتبع بحر های سبخته الابرار جامی، مثنوی مولوی معنوی و بحر مثنوی زلالی سروده شد. حرز الایمان و کنز الاحسان طولانی ترین مثنوی های عطا می باشد که دومین به سبب اهمیت تاریخ بسیار مهم است.

محسن تنوی (۱۱۲۱ هـ-ق/۱۷۰۹ م)

قانع راجع به وی می گوید "وضع شاعری دوست داشته و صحبتش خالی از فیض نبود و همواره سرشار و سرخوش می زیست" عقد دوازده گوهر ، طراز دانش و اعلام ماتم با حمله حسینی آثار معروف اش به صورت مثنوی می باشد.

عقد دوازده گوهر

این مثنوی در منقبت آمنه اطهار (ع) سروده شد

علی مقصود از ترتیل آیت امیر المومنین شاه ولایت

(محسن)

تتوی ۱۹۶۳م/ص:۸۳)

طراز دانش

این مثنوی دارای ۲۶۵ شعر درباره «ولادت حضرت امام مهدی(ع)» سروده شد اگرچه این بخش در دست نداریم ولی بخش دیگر که راجع به حمد، نعت، منقبت حضرت علی و مدح محمد تقی خان بود، محفوظ مانده است.

اعلام ماتم یا حمله حسینی

محمد رفیع باذل، یک مثنوی به نام حمله حسینی سروده بود اما نتوانست کامل اش کند. (فیاض محمود، وزیر الحسن عابدی، ۱۸۸۴م/ص:۱۳۵) بعد از ارتحال او، مرزا ابو طالب اصفهانی آنرا منظوم نمود و محسن همان تاریخ را ادامه داده وقایع کربلا و زندگی مختار ثقفی را منظوم کرد. این داستان کامل نموده، اسم اش را "مختار نامه" گذاشت (صفا، ۱۳۳۳هـ-ش/ص:۳۸۲)

میر غلام علی مایل (۱۱۸۱هـ-ق/۱۷۶۷م):

فرزند میر علی شیر قانع، غلام علی مایل از بچگی شعر می سروده. استاد "مایل" از عظیم الدین و عموی خود میر ضیاءالدین ضیاءشدیداً تحت تاثیر گرفته در تتبع ضیاءالدین هم شعر می سرود. وی اول از بارگاه میرغلام علی تالپور و سپس میرکرم علی خان (۱۲۲۴هـ-ق/۱۸۱۲م) وابسته گردید. وی دو مثنوی «رانجهن و هیر» (۱۲۱۳هـ-ق/۱۷۹۹م) و سیر دل (۱۲۰۶هـ-ق/۱۷۹۱م) "نوشته بود اسلوب بیان مایل مثل متقدمین می باشد. وی افکار ساده را با روش قابل فهم و بی تصنع بیان می کند، عشقش هم عشق الهی و عرفانی می باشد

دلم مشتاق دیدار تو باشد
چه یوسف یک غلامی زر
خریده

بنقد جان خریدار تو باشد
عزیز از فیض سرکار تو
باشد

(ابراهیم خلیل)

تتوی، ۱۹۶۸م/ص ۵۴۱)

عبدالوهاب سچل

عبدالوهاب به سبب حق گوئی و راست گوئی به نام "سچو یا سچل" معروف گشت. نیا کان وی بامحمدبن قاسم وارد سند گردید. سچل در زمینه افکار و فکر، پیروی منصورحلاج، ابن عربی، شاه گردیزی، عطار و بو علی قلندر بود و آخرین روز های زندگی خود علاقمند سماع و رقص گردید و در همان عالم بی خودی در هفت زبان فارسی، سراییکی، سندی، هندی، اردو، پنجابی شعر می سرود و به همین جهت معروف به شاعر هفت زبان گردید. (قاضی علی اکبر درازی، بتا/ص ۱۳۷) کلامش که بزبان فارسی سروده شده حاکی از عشق و احساسات درونی وی می باشد که برای وصال محبوبش همیشه بیقرار بود و به همین علت نمی خواهد آتش عشق فقط وجودش را بسوزاند بلکه می خواهد که مثل منصور "کوس انا الحق زده، خریدار سردار شود"

ای دلا جز عشق و مستی کار دیگر هیچ نیست
لاف گر مردی زنی تادر صف
مردان در آ

عشق نامه، گداز نامه، رخصت نامه، وصیت نامه، ساقی نامه، درد نامه، رهبر نامه، راز نامه مثنوی های وی پُر از درد محبت، عشق و مستی می باشد.

(موهن لعل)

پریمی، ۲۰۰۳م/ص ۶۶)

محمد عارف صنعت (۱۲۱۵هـ-ق/۱۸۰۰م):

محمد عارف در شکار پور بدنیا آمد. اول تخلص وی عارف بود اما بعداً به سبب شغل اش "صنعت" گذاشت وی در کلام خود صنایع لفظی را زیاد استفاده نموده است.

مثنوی ناگهان یا مجمه سلطان

زمانی که در سال (۱۳۸۸هـ-ق/۱۹۶۸م) سند ادبی بورد دیوان عارف رادوباره انتشار کرد، یک مثنوی دارای ۶۸ شعر رابه نام ناگهان یا مجمه سلطان نیز در آن شامل گردید که راجع به "مرگ بشر" سروده شده. در آن شاعر بیان می کند که حضرت مسیح مجمه شاهی را در صحرا بدست می آورد و آن به حضرت مسیح می گوید که من باوجود آن همه مقام و مرتبه و جاه مال نتوانستم از مرگ فرار کنم (ظهوالدین احمد، ۱۹۷۷م/ص ۷۷۶)

ضیاءالدین ضیاء (۱۲۲۹-۱۱۰۶هـ-ق/۱۶۴۸-۱۸۱۴م):

ضیاءالدین داستان "هیر رانجها" رابه فرمایش امیر سند، میر تهاری خان نوشته به نام وی منسوب نمود داستان هیر و رانجها یکی از معروف ترین و دلپذیر ترین داستانهای ایالت پنجاب می باشد(حمید یزدانی، ۲۰۰۵م/ص ۹۶) که نواب احمد یار یکتا (شاعر و امیر تته در سال ۱۱۱۶ تا ۱۱۱۹هـ-ق/۱۶۰۴-۱۶۰۷م سروده بود. ضیاءهم این رادر تتبع یکتا سروده و اغلب مصرع هانیز بعینه شامل شعر هایش نموده است. این داستان نیز مثل دیگر مثنوی ها با حمد و منقبت آغاز می شود و به آخر هر عنوان شاعر دو شعر، خطاب به ساقی هم سروده بود. طبق روایت این مثنوی وی نیز مناطق پنجاب و جهنگ را بسیار توصیف کرده است.

عجب پنجاب باشد حسن پرور که حسن و عشق را گویی تو کشور

صاحب رای آزاد:

هیر و رانجها آزاد

ناگه آمد بیان این تقریر سخن از سر گذشت و رانجهن و هیر

اگرچه در دربار تالپوران وزیر مالیات هند و به نام صاحب رای آزاد حضور داشت و این مثنوی به وی منسوب گردید اما به طور قطعی معلوم

نیست که وی صاحب این مثنوی می باشد یا نه اسلوب بیان و تلمیحات اسلامی مذکوره در این، احتمال هندو بودن وی بسیار کم می کند. قیل از آزاد یکتا و عظیم این داستان را منظوم کرده بودند اما امیران تالپوران باز هم خواهشمند شنیدن این داستان، با روش دیگر بودند و به همین علت آزاد که به قول صاحب "پاکستان میں فارسی ادب" با اضافه مضامین و قدرت کلام خود، این داستان را منظوم کرد.

ولی محمد خان لغاری (۶۶۶هـ-ق/۱۲۴۸م):

داستان "هیر و رانجها" را امراء تالپوران اینقدر می پسندیدند که به شاعران دربار خود دستور می دادند که این را بسرایند و به این سبب داستان هیر و رانجها به صورت مثنوی چهار بار وقادر بخش بیدل به صورت قطعه طویل سروده بود ولی محمد خان لغاری نیز یکی از مثنوی سرایان عهد تالپوران بود که این قصه را منظوم کرد. اما وی این مثنوی را با مناجات نعت و منقبت حضرت امیر المومنین آغاز نموده، مدح کرم علی، میر مراد علی و میر محمد خان تالپور بیان کرد و بعداً وقایع حمله پادشاه قندهار و کابل شاه محمود بر سند، هم بیان کرده است و این امر منظومه مذکوره را با دیگر مثنوی ها متفاوت می نماید. وی در مورد مناطق پنجاب و هزاره اشعار خوب سروده بود اما تکرار لفظی زیاد بسیار جالب به نظر نمی رسد. علاوه بر این نکته دیگر، راجع به و صف دوستان "هیر" که آنها شراب می خوردند و به حالت نشه شراب بی هوش می ماندند نیز برای ساکنان روستایی چند قرن پیش به حقیقت نزدیک نمی باشد.

باغ علی سندی:

خدایا تویی آفریننده جهان تو داندۀ آشکار و نهان

باغ علی سندی در سال (۱۱۵۵هـ-ق/۱۷۴۲م) یک مثنوی تاریخی به نام "نامه نغز" سروده و تعداد اشعار آن ۶۲۷۳ می باشد. اگرچه شاعر به لحاظ شعر گویی دارای مقام والایی نیست اما این مثنوی وی به لحاظ بیان تاریخ بسیار مهم می باشد. چون در این وی وقایع مهم و با ارزش دوره خدایار خان (امیر کلهورها) و حمله نادر شاه بر هند و سند را ابراز نموده است.

علاوہ بر این آن شهر ها را اہم مذکور کردہ کہ خود خدا یار خان آباد کردہ
بود. (ہمانجا، ۱۹۸۸م، ۳/۱۵۸)

محمد حسین شوقی:

در مورد این مثنوی گوی دورہ تالپوران اطلاعات زیاد مستندی در دست
نداریم الا این کہ وی دو مثنوی بہ نام "نغمات شوق و ناز و نیاز" سرودہ بود
(ہمانجا، ۱۸۰/۳)

منابع و کتابنامہ

- * آفتاب اصغر ، "تاریخ نویسی فارسی در ہند و پاکستان"، خانہ فرهنگ
ج ۱، ایران ، لاہور ۱۳۶۳ ہ ش
- * ابراہیم خلیل تتوی، «تذکرہ تکملہ مقالات الشعراء» مرتبہ حسام الدین
راشدی، سندی ادبی بورڈ، کراچی ۱۹۶۸ م
- * بہار ، محمد تقی ، "سبک شناسی"، تہران ۱۳۳۸ ہ ش
- * حمید یزدانی "نواب یکتا اور اُسکی فارسی مثنوی ہیر رانجھا" پیغام
آشنا (شمارہ ۲۱)، رایزنی فرہنگی ایران ، اسلام آباد، ۲۰۰۵ م
- * سید صباح الدین عبدالرحمن، "بزم تیموریہ"، نفیس اکادمی، کراچی
- * صافی ، قاسم، "گنجینہ خطی و ہنری در دورہ تالپوران"، مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان ۲۰۰۵ م
- * صفا ذبیح اللہ، "حماسہ سرایی در ایران"، امیر کبیر ۱۳۳۳ ہ ش
- * صفا ، ذبیح اللہ، "تاریخ ادبیات در ایران" ، انتشارات فردوس تہران ،
۱۳۶۳ ہ ش
- * ظہیر احمد صدیقی، "گنجینہ معانی" ، دانشگاه جی سی، لاہور ۲۰۰۲ م
- * ظہور الدین احمد ، "پاکستان میں فارسی ادب"، ادارہ تحقیقات پاکستان،
دانشگاہ پنجاب لاہور ۱۹۷۷ م
- * ظہور الدین احمد "ایرانی ادب" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
۱۳۷۵ ہ ش ، ص ۲۱
- * ظہور الدین احمد "فارسی ادب برصغیر میں" دانشگاه جی سی،
لاہور، ۲۰۰۱
- * عبدالشکور احسن، "پاکستانی ادب" ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاه
پنجاب ، لاہور ۱۹۹۲ م.

- * همو "مجموعه مقالات" مرتبین آفتاب اصغر، معین نظامی، دانشگاه پنجاب ۱۹۹۹م
- * عظیم الدین تتوی "فتح نامه" به تصحیح شیر محمد نظامانی، سندی ادبی بورد، حیدرآباد، پاکستان ۱۹۶۵
- * فردوسی، "شاهنامه فردوسی" به اهتمام دبیر سیاقی، ج ۳، انتشارات علمی، ۱۳۶۱ هـ ش
- * فیاض محمود، وزیر الحسن عابدی "تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره"، با ترجمه: مریم ناطق شریف ۱۸۸۷م .
- * قاضی علی اکبر درازی "مثنوی راز نامه مع دیوان خدایی" سچل سرمست کوپریتو اکادمی، خیر پور بتا، ص ۱۳۷
- * گرد فرا مرزی، علی سلطانی، "ادبیات فارسی"، انتشارات مبتکران، تهران ۱۳۷۸ هـ ش
- * گلچین معانی، احمد، "کاروان هند"، آستان قدس، ۱۳۶۹ هـ ش
- * محبوب چنابی "سرمست درازی" مهران (مجله) شماره ۱، ۲، ۱۹۹۲م
- * محمود هاشمی "تحول نثر فارسی در شبه قاره" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ هـ ش
- * محسن تتوی "دیوان محسن" به تصحیح و مقدمه حبیب الله راشدی، سندی ادبی بورد، کراچی ۱۹۶۳م
- * موهن لعل پریمی "سچل سرمست" مقتدره قومی زبان، ۲۰۰۳م
- * وحید قریشی "مطالعات ادبیات فارسی (مجموعه مقالات)". دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، ۱۹۹۵م

* Sir Jadu Nath Sarkar "History of Orangzaib" Calcutta, Vol 1, 1912

سیری در زندگی حیرت لاهوری با نگاهی به شعر او

منوچهر اکبری *

محمد سفیر **

چکیده:

این مقاله به پژوهش درباره زندگی و شعر حیرت لاهوری می‌پردازد. وی شاعر قرن دوازدهم است و بزرگ‌ترین شاعر عصر او بیدل دهلوی است. او در دوره اورنگ-زیب می‌زیسته است و این دوره مقارن است با افول شعر فارسی در هند. حیرت به سبک هندی شعر می‌گفته و علی‌رغم نام بردن از بیدل، اشعارش بیشتر تحت تأثیر صائب تبریزی است. او منصب لشکری داشته و از شاه عالم بهادر شاه لقب قسور خان گرفته است. تمایلات او به صوفی‌گری و سلسله نقشبندیه مشهود است. در این پژوهش علاوه بر ذکر موارد فوق به بررسی سبک شعر و قالب‌های شعری دیوان او می‌پردازیم.

کلید واژها: حیرت، اورنگ‌زیب، شاه عالم، بیدل، صائب، سبک هندی

مقدمه

اهل تحقیق بر اهمیت دستیابی و بررسی دیوان شعرای گمنام متفقد. بی‌شک از میان همین شاعران، می‌توان به زوایای نایافته‌ای از ادب پارسی دست یافت. سبک هندی بعد از افول و زوال به شدت از طرف منتقدین

* . استاد دانشگاه تهران

** . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

ادبی مورد هجمه واقع شد. این دسته از منتقدان بدون در نظر گرفتن ظرایف و دقایق این سبک، تنها از آن خرده گرفتند. شاعرانی مثل صائب تبریزی، کلیم کاشانی، طالب آملی و ... ادبیات آن دوره را رونق دادند. غیر از این شاعران که سرآمد دوران خویشند دیگران نیز در تعالی آن نقش داشتند؛ کسانی مثل غنی کشمیری و حزین لاهیجی. در این بین می توان از شاعران دیگری نیز نام برد که تا به حال اشعارشان به طور جدی مورد بررسی قرار نگرفته است. حیرت لاهوری یکی از همین شاعران است. شاعری که در عین حال که تحت تاثیر سبک صائب تبریزی و اندیشه بیدل دهلوی است نوآوری‌هایی نیز در اشعارش دیده می‌شود.

مقصود از این پژوهش آشنایی با همین شاعر است. در خصوص این شاعر تاکنون هیچ تلاش علمی صورت نگرفته است. حیرت از جمله شاعرانی است که حتی صاحبان تذکره از او کمتر سخن گفته‌اند. مقاله حاضر نخستین کوشش برای معرفی این شاعر است.

شرح احوال و زندگانی شاعر

حیرت از جمله شاعران عصر اورنگزیب گورکانی است و از وابستگان محمد معظم شاه عالم بود. تمام ویژگی‌های شاعران این عصر در اشعارش دیده می‌شود. عصری که شعرا از انحصارطلبی و تکلف و صنعت‌پردازی با تکیه بر ندای باطنی و الهامات‌درونی به عوام روی آورده‌اند، کثرت شعرای این دوره که از طبقات مختلف جامعه بودند می‌تواند شاهدهی بر این مدعا باشد و حیرت نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. متأسفانه اطلاعات ما درباره این شاعر خوش‌ذوق اندک است. با این توضیح در اینجا به شرح زندگی، احوال و شیوه شاعری او می‌پردازیم.

سیمای شاعر در آئینه تذکره‌ها

ساده‌ترین راه برای شناخت هر شاعری مراجعه به تذکره‌های عصری است. راه دیگر برای ورود به هزارتوی پنهان زندگی هر شاعری، تأمل و غور در اشعار و دیوان اوست. در مورد حیرت دست ما از مقولهٔ اولی خالی است و از میان تمام تذکره‌هایی که پس از حیرت نوشته شده تنها در تذکرهٔ مردم دیده، روز روشن و شعرای پنجاب به حیرت اشاره‌ای رفته است. در این تحقیق حدود سی تذکره را از نظر گذراندم اما حاصل چیزی نبود که بر میزان اطلاعات ما بیفزاید. بنابراین اکثر اطلاعات ما در مورد حیرت به دیوان او محدود می‌شود.

با این وجود در اینجا آنچه در این سه تذکره آمده است را نقل کرده و بررسی می‌کنیم:

مردم دیده (۱۱۷۵هـ.ق):

«قسور خان «حیرت» تخلص. از برادران معتمدخان میرزا رستم عالمگیر شاهی است. تورانی کابل زاست. در عهد محمد شاه بادشاه به منصب چهار هزاری امتیاز داشت. امیر عمده و شجاع و دلیر و تند بود. فقیر در صغر سن، او را در صحبت نواب دلیر جنگ مکرر دیده بودم. با شاه آفرین مرحوم اخلاص داشت و شاه مرحوم با همهٔ نفرت که از مردم دنیا داشت، به خانه‌اش گاه گاهی می‌رفت. دیوانی قریب به دو سه هزار بیت دارد. شعرش خالی از تلاش نیست. از اوست:

خرامد چون به مهتاب از لطافت می-	مگر از عطر پیراهن کسی گیرد
شود پنهان	سراغش را
در خموشی می‌شود لعل لبش آدم	چون به هم آید دو لب یک دانه گندم
فریب	می‌شود
نیست از آبله بر چهرهٔ صاف تو نشان	شده حسن تو به صد چشم تماشایی

(لاهوری،

۱۳۹۰:۱۵۵)

این روایت کوتاه اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار ما قرار می‌دهد. نخست اینکه به منصب او در امور نظامی اشاره کرده است. نکته دیگر نام برادر حیرت است که صراحتاً «معمدخان میرزا رستم عالمگیر شاهی» ذکر شده است. نکته دیگر اشاره تقریبی به تعداد ابیات دیوان حیرت است. با توجه به اینکه مؤلف مردم دیده شاعر را در صغر سن دیده است و این مطالب پس از درگذشت شاعر نوشته شده است می‌توان فهمید که دیوان شاعر در همین حدود بوده است و نه بیشتر. پس کتاب حاضر که شامل ۳۶۵۲ بیت است، اغلب اشعار شاعر را شامل می‌شود. البته نمی‌توان با اطمینان گفت که این کتاب تمام سروده‌های حیرت را شامل می‌شود؛ چرا که در همین سه بیت که در تذکره آمده؛ یک بیتش در نسخه خطی ما نبود.

روز روشن (۱۲۹۷ ه.ق.):

«حیرت لاهوری از برادران نواب معمدخان عالمگیری بود و محمد شاه پادشاه به منصب چار هزاری او را سرفرازی بخشیده است». در ادامه دو بیت از ابیات بالا را آورده است. (صبا، ۱۳۴۳: ۱۹۰)

بدون شک «صبا» در روایت خود به مردم دیده نظر داشته است. چنانچه دو بیت نقل شده را عیناً از آن رو نویس کرده و هیچ مطبی افزون بر مطالب آن ندارد. با این حال اشتباه وی در ضبط نکردن نام کامل برادر حیرت مراجعین بعدی را به اشتباه انداخته و او را «معمدخان» نام برده‌اند که البته وی تفاوت زمانی زیادی با حیرت دارد اما کسانی که این مطالب را از روی این کتاب رونویسی کرده‌اند بدون توجه آن را اشاعه داده و موجب این اشتباه تاریخی شده‌اند. در اینجا ذکر این مساله لازم است که در هیچ

کتابی به شخصیت «معمدخان عالمگیری» اشاره نشده است و او یک شخصیت گمنام برای ما به شمار می‌رود.

تذکره شعرای پنجاب (۱۳۴۶ش):

سرهنگ خواجه عبدالرشید مطالب کتاب خویش را در مورد حیرت عیناً از روز روشن برداشته است بدون آنکه به آن اشاره‌ای داشته باشد. (عبدالرشید، ۱۳۴۶: ۱۹۱)

غیر از این، دو کتاب، دیگر نیز به حیرت پرداخته‌اند. نخست فارسی ادب به عهد اورنگ زیب که به زبان اردو نوشته شده و با تکیه به نسخه موجود در هند مطالبی از قبیل؛ زادگاه شاعر (بخارا)، تعلق خاطر حیرت به سلسله نقشبندیه و مضامین شعرش اشاره شده است (انصاری ۱۹۶۹: ۳۲۸). توفیق سبحانی نیز در کتاب نگاهی به ادب فارسی هند مطالب خویش را از همین سطور گرفته است و فاقد حرف‌های تازه (سبحانی، ۱۳۹۱: ۵۳۶).

اسم شاعر:

در مقدمه دیوان حیرت اسم کامل شاعر «میرزا عنایت الله حارثی الچغتایی الانصاری» المعروف به «قسور خان» آمده است. (حیرت، ۱۲۲۶: ۵) اما در بعضی تذکره‌ها اسم شاعر

«حیرت لاهوری» ذکر شده است. ولی خود شاعر هیچ‌جا به اسم خودش اشاره‌ای به لاهوری نکرده است. با این حال اقامت وی در لاهور موجب شهرت وی به لاهوری را فراهم آورده است. چون وی از وابستگان محمد معظم شاه عالم بود و شاه عالم، حاکم کابل و لاهور بوده و آخرین ایام زندگانی‌اش را در لاهور سپری کرده است، به احتمال زیاد حیرت نیز همراه با شاه عالم مدت زیادی را در لاهور گذرانده و به همین خاطر به حیرت لاهوری معروف شده است. اما شاعر راجع به اسم خودش اینگونه می‌گوید:

گذاشت نام تو لطفش عنایت
دادار

شنیده‌ام ز پدر اینکه از ولادت
پیش

(حیرت، ۱۱۲۶: ۳۶)

در جای دیگری نیز چنین گفته است:

فرمود اسمم عنایت‌الله پیرم
پس کرد امیر شاه عالم‌گیرم

(همان: ۲۵۴)

تخلص:

شاعر در اشعار خود «حیرت» تخلص می‌کرده است و خود شاعر در
مقطع اغلب غزلیات و در ضمن بعضی از اشعار دیگر این تخلص را به
کار برده است:

حیرت از خود باش فانی تا شوی می‌شود خورشید از مه هر قدر کم می
باقی به حق شود

(همان، ۱۳۶)

وجه تسمیه تخلص:

راجع به وجه تسمیه تخلص شاعر کاتب نسخه دیوان حیرت در مقدمه
چنین می‌نویسد: «این مؤلف را که هر بیتش از علو مراتب مضمون مقام
حیرت بود حیرت نشان نام نهاد»

(حیرت، ۵) و حتی در بعضی ابیات شاعر (حیرت) را به معنی
اصلی خود به کار برده و وجه تسمیه تخلص خویش را در ضمن آن بیان
کرده است.

حیرتم فقر آشنا تا کرد تمثالم خرقة پشمینه‌ای از جوهر آئینه
به بر داشت

(همان: ۹۷)

میرت‌افزای خود آن حسن	بخت هر دانه عرق ناز رخس گُوهر
تیاپرور	بود

(همان: ۱۲۲)

شدم حیرت من از فیض علی غواص	نمی‌گنجد چو گوهر جز صفای خویش در
بحر	جامم

(همان: ۱۹۵)

اغلب شعرای فارسی زبان به همان تخلص خود اشتهار داشته‌اند و حتی اسم و لقب بعضی از آنان متروک مانده است مانند: رودکی، فردوسی، انوری، خاقانی، سعدی، حافظ، بیدل و ... که به همین نام‌ها مشهورند. حیرت نیز بیشتر بدین نام شهرت یافته است تا به اسم و القاب و خطاب خود.

در ادبیات فارسی کم نیستند شاعرانی که تخلص مشترک دارند. اهلی شیرازی و اهلی ترشیزی، زلالی خوانساری و زلالی خراسانی و شاعرانی از این دست فراوانند. حیرت نیز تخلصی فراگیر بوده است و به جز حیرت مورد بحث ما، گروهی از شاعران به «حیرت» تخلص می‌کردند. معروف-ترین آنها عبارتند از:

- ۱- **حیرت‌شاه:** محمد علیم الله در سخنوری به پایه بلند رسیده خافیه شرح شافیه و جواهر زواهر و مثنوی شیر و برنج از وی است. (صبا، ۲۲۸)
- ۲- **حیرت‌شاه مشهدی:** معروف به شاه‌درویش که در عهد نواب آصف-الدوله بهادر از وطن به شهر لکهنو رسیده رفیقانش او را از نبیره شاه می-گفتند و بعضی اهل ایران و کفش‌دوزی بیان می‌کردند. (همان: ۲۲۹)
- ۳- **حیرت‌تونی:** تقی‌الدین یا تقی‌الدین محمد، حیرتی تونی یا حیرتی مروی، شاعر معاصر شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ق) متخلص به حیرتی. (انوشه، ۱۳۸۰: ۷۶۵)

۶- **حیرت بخاری**: چون مذهب اصلی گذاشته متمذهب به تشیع گردید به خوف جان از بخارا به گریخته در ملک ایران به سرکار شاه طهماسب صفوی رسید و مبذول تفضلات شاهی شده، محسود شعراء زمان گشت. (صبا: ۲۳۰)

۷- **حیرت میرزا**: میرزا اسماعیل بن محمدعلی تهرانی، مترجم و شاعر ایرانی، متخلص به «حیرت» در سال ۱۲۶۲ق در تهران به دنیا آمد. از سوی مادرش، با نشاط اصفهانی خویشاوندی داشت. در چهار سالگی به حضور محمدشاه قاجار رسید و تقرب یافت. (انوشه: ۷۷۶)

لقب حیرت:

شاه عالم به وی لقب «قسور خان» عطا کرده بود. قسور به مفهوم شیر است که در پاسداشت

شجاعت و دلاوری اش به او اعطا شده است. در یکی از رباعیات، راجع به لقبی که از شاه عالم گرفته می‌گوید:

فرمود اسمم عنایت‌الله پیرم	پس کرد امیر شاه عالم-
شاه عالم خطاب قسور خان	حیرت بدهد خدا اگر
داد	جاگیرم

(حیرت: ۲۵۴)

جای دیگر در مقطع یکی از غزل‌هایش چنین آمده است:

روبه از قلت جاگیر ز من زور	حیرت از شاه خطابم شده قسور
تر	خانی
است	

(همان: ۲۳۶)

خاندان:

درباره پدر و مادر و دیگر خویشاوندان او اطلاعاتی در دست نیست. حیرت خود نیز به تصریح ذکری از آنها به میان نیاورده است. از تذکرها و دانشنامه ادب چنین برمی‌آید که او برادر نواب معتمد خان عالمگیری است.

ولی کاتب نسخه در مقدمه درباره خاندان وی اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. منسوب کردن شاعر به برادرش نشان از معروفیت او در آن زمان داشته است. هرچند نگارنده در کتاب‌هایی که برای نگارش این تحقیق مراجعه کرده است هیچ نامی از برادر حیرت نیافته است.

نکته دیگری که در اینجا لازم است به آن اشاره شود این است که در هیچ کتابی به استاد احتمالی و یا شاگردان او اشاره‌ای نشده است و دیوان شاعر نیز در این زمینه حاوی اطلاعات تازه‌ای نیست.

زادگاه شاعر:

درباره موطن اصلی حیرت بین راویان اختلاف نظری وجود ندارد. در بعضی کتاب‌ها وطن حیرت بخارا یا توران ذکر شده است، (انصاری، ۳۲۸؛ سجانی، ۵۳۶) و در دانشنامه ادب فارسی زادگاه حیرت بخارا آمده است. (انوشه، ۲۳۸۷) خود حیرت در اشعارش نیز راجع به زادگاهش می‌گوید:

بیرون ز وطن کلفتم افزود از دود صفا بود بخارا
وگرنه شررم را

(همان: ۶۶)

وی در رباعیات راجع به کشورش چنین می‌گوید:

گویند سخنی دری بود در فیض حق را به یک مکان
ایران خاص مدان

حجت طلبی اگر درین دعوی
بنگر که منم ز خاک پاک توران
کذب

(همان: ۲۵۲)

جای دیگری می‌گوید:

غلط مکن که بود فیض حق بر
به این کمال من از خاک پاک
ایران ختم
تورانم

(همان: ۱۹۴)

اینکه شاعر در شعرش خویش را هم از توران خوانده و هم از بخارا
منافاتی با هم ندارد به این دلیل که بخارا جزوی از سرزمین جغرافیایی
توران محسوب می‌شده است.

شجاعت حیرت

حیرت از راد مردان، شجاع و مرد میدان جنگ بوده است. نزد حیرت
شمشیر، تیر و ابزار جنگی زیور و عظمت مرد است از همین رو در
اشعارش به کرات مضامینی از قبیل شهامت و دلاوری بر می‌خوریم. نزد
حیرت شمشیر در دست مرد و در مقابل آینه در دست زن است:

هستند هر دو صیقلی اما در دست مرد تیغ و به دست
دهد نمود زن آینه

(همان: ۲۲۱)

در جای دیگری چنین گفته است:

استقامت مرد میدان را حصار
جوهر شمشیر، جوشن بر
آهن است سپاهی می‌شود

(همان: ۲۳۱)

کرم ضایع نمی‌گردد بکن همت اگر که نامت زنده بعد از مرگ در ملک
مردی عدم دارد

(همان: ۱۵۴)

حیرت تشنگی جام شهادت را داشت و خود را سپاه اسلام و جان خود را
امانت اسلام و دین محمدی می‌دانست:
اگر لب تشنه تیغ شهادت هستی سر خود را فدای نصرت دین پیمبر کن
ای حیرت!

(همان: ۲۱۴)

اگر دیدار خواهی تشنه خون کند کار گشاد چشم اینجا زخم بسمل‌ها
شهادت شو

(همان: ۴۹)

سفرها:

همانطور که دیدیم در هیچ تذکره و کتابی در مورد سفرهای او اشاره‌ای
نشده است. اما مرسوم بوده است که شاعران در رکاب سلاطین از این
شهر به آن شهر می‌کوچیدند. از همین رو در اشعار حیرت به ابیاتی بر
می‌خوریم که آینه برخی از سفرهای اوست:

ز فرق ساز قدم تا برو به طوف مزار شریف
مدینه لاهور قطب مدار

(همان: ۳۵)

مرا چو مصلحت عقل دل
پسند آمد

ز جای جستم و بر بستم از
پشاور پار

(همان: ۳۷)

مذهب:

حیرت از اهل تسنن بود و دل بستگی و عقیدت خاص نسبت به حضرت پیغمبر (ص) و اصحاب حضرت پیغمبر (ص) و انبیا الله داشت. با این حال او با آزاداندیشی نگاهی فارغ از تعصب خشک و منجمد را به نمایش می-گذارد:

هر یک پی هم نشسته بر جای وی اند	یاران نبی به جای اعضای وی اند
تحقیق بدان که هر دو اعدای وی اند	دو فرقه به حب و بغضشان مختلفاند

(همان: ۲۳۸)

ابیات دیگری را می توان در این فضا در اشعار حیرت سراغ گرفت:

خصوص چار چراغی که هست دین ز نور	هزار شکر که هستم غلام اصحابش
------------------------------------	---------------------------------

(همان: ۲۲)

رفیق حضرت صدیق بود در شب غار شجاعت علوی علم آن شه اخیر	نصیب یافت ز فیض نبی شب معراج صلابت عمری داشت حلم ذی- النورین
---	---

(همان: ۳۵)

امام ابن امام است تا علی
ولی است ابن ولی تا به حیدر
و نبی
و کزار

(همان: ۲۷)

حیرت و سلسله نقشبندیه:

حیرت از پیروان سلسله نقشبندیه است و در اشعارش اسامی علمای این سلسله را نام برده و عقیدت و ارادت خاصی را نسبت به ایشان نشان داده است و نیز در بارگاه خداوند متعال عرض شکر و سپاس دارد که از پیروان نقشبند است. چنین می‌گوید:

هزار شکر شدم نقشبندی
بدین بدارم وهم به این شوم
المشرب
محشور

(همان: ۲۳)

ای قبله عمر جاودانی مددی
ای پشتبان دو جهانی مددی
بسیار ز ضعف مضطرب
ای حضرت نقشبند ثانی مددی
احوال

(همان: ۲۳۸)

حیرت نیز از معتقدان و پیروان و عقیدت‌مندان محمد قاضی، خواجه احرار نقشبند و خواجه عطار است می‌گوید:

غرض که خواجه عطار عهد خویشتن
هم او محمد قاضی و خواجه احرار
او بود
به عصر خویش شه نقشبند وقت
بلند بود ازو نام خواجه عطار
او بود

(همان: ۳۵)

طریقت نقشبندی در قرن پنجم هجری قمری به وجود آمد که در تاریخ تصوف اسلامی یکی از طریقت‌های مهم به شمار می‌آید و مردان بزرگی از این فرقه تصوف اسلامی برخاسته و به نشر افکار به این طریقت اقدام کرده‌اند. (سمیعی، ۱۳۸۷: ۱۲)

این مکتب با شریعت رابطه نزدیک داشته و بر یازده اصل بنیان نهاده شده، شامل هشت اصل است که در زیر نمونه‌های که به ۳ اصل آن اشاره شده است را در شعر حیرت بررسی می‌کنیم:

۱- هوش در دم و نظر بر قدم:

در تعریف این اصل می‌گویند: «هر نفسی که از درون برآید باید که از سرحضور و آگاهی باشد و غفلت به آن راه نیابد». (کاشفی، ۱۳۵۶: ۳۱)
سعد الدین کاشغری در معنی نظر بر قدم بودن گفته است: «که نظر بر قدم یعنی که سالک در رفتن و آمد نظر او پراکنده نشود و به جایی که نمی‌باید نیفتد». (جامی، ۱۴۴۳: ۴)

حیرت با توجه به دو اصطلاح هوش در دم و نظر بر قدم می‌گوید:

از آن همیشه نظر بر قدم که هوش او دمی از یاد حق
بود او را نشد بی‌کار

(حیرت: ۳۷)

۲- سفر در وطن:

«آن است که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری به صفات ملکی و از صفات ذمیمه به صفات حمیده انتقال فرماید»: (کاشفی:

(۲۳)

همیشه شغل سفر در وطن
بود او را
به گرد خویش چو افلاک می کند
انوار را

(حیرت: ۳۷)

آوارگی من ز ازل شیوه‌ای
ذاتی‌ست
مانند نگه در وطنم بین سفرم
را

(همان: ۶)

۳ - خلوت در انجمن: خلوت بر دو نوع است:

معنی عام آن است که سالک، ظاهر خود با خلق و باطن خود با حق تعالی باشد و ظاهر خود را به نور فرایض و سنن مَنور کند و باطن خود به مشاهده حق تعالی مَنور سازد و ذرّه‌یی غفلت را درون خود راه ندهد و در خلا و ملا و بیع و شری با حق تعالی باشد. (پارسا، ۱۹۷۵: ۲۲۳) حیرت راجع به خلوت اینطور می‌گوید:

ز فیض باطن او بسته از	تتق مشاغل انوار حق هزار
زمین تا عرش	هزار
لبالب است دلش از دوام	به باطن است به حق ظاهرش به
آگاهی	خلق نگار

(حیرت: ۳۷)

سیرت، اخلاق و عادات:

حیرت حسن خلق و گشاده‌رویی را از برجسته‌ترین صفت‌هایی می‌داند که در معاشرت‌های اجتماعی، موجب جلب محبت می‌شود و در اثربخشی سخن فرد بر دیگران، اثری شگفت‌انگیز دارد. از این رو خدای مهربان، پیامبران و سفیران خود را از میان انسان‌های رئوف و نرم‌خو برگزید تا

بهتر در مردم اثر بگذارند و آنان را به آیین الهی جذب کنند. حیرت فروتن است و غرور و تکبر را نمی‌پسندد و رفعت و بزرگی را در تواضع می‌بیند:

در خاکساری است اگر هست خم کرده است تاج سر خویش
رفعتی خشت ما

(همان: ۶۳)

جای دگر در لزوم داشتن پیر و مراد چنین می‌گوید :

حیرت ز پی به‌راه حق فردی زیر قدمش فتاده چون گردی
باش باش
بگذر ز غرور این و آنی که چون مرد نه‌ای در قدم مردی
تراست باش

(همان: ۲۵۱)

جاه و مسند

حیرت مسند و جاه و دولت و قدرت را فانی می‌داند و اعتقاد دارد که
نباید بر این‌ها غرور و تکبر کرد:
مشو مغرور زور خود اگر دشمن نسیمی گر وزد نخل جوان با ریشه
زبون داری می‌لرزد

(همان: ۱۵۲)

ای دل از دنیا مشو مغرور جاه و می‌گشاید چون کند آغوش وا چشم بدی
مسندی

(حیرت، ۲۳۳)

تکبرچیست بر جسمی که آخر می خورد غرور از بهر مشیت استخوان کار
خاکش سگی باشد

(همان: ۱۴۰)

نسب و تکبر

حیرت بر حسب و نسب و قوم تکبر را لاف و بیهوده می شمارد و بر
حقیقت تخلیق انسان توجه دارد که اصل و نسب امتیازی محسوب نمی شود:
بندگی کن چه زنی لاف ز فضل اب و به حقیقت چو رسی فخرنسبها
اعم حسب است

(حیرت، ۹۰)

فخرکردن به خود این قاعده از که تفاخر کذب است و بود کذب ذمیم
بی خردی است

(همان: ۳۱)

تملق و چاپلوسی

به نظر حیرت افرادی که با تملق و چاپلوسی به ناحق، به مدح و ستایش
صاحبان زور و زر می پردازند و در برابر آنان کرنش می کنند و شخصیت
و ارزش والای انسانی خود را پایمال می سازند انسان های ارزشمندی
نیستند. اینان با کمال وقاحت، نام این رفتار ناشایست را حسن خلق و مدارا
می گذارند. چنین افرادی مانند سگی هستند که در انتظار لقمه ای دم خود را
می جنبانند و تملق و چاپلوسی می کنند و از این کار پرهیز ندارند:

حیرت! ز خدا طلب ز لک تا به یکی کاو هست کریم و رازق و نیست

شکی

هرکس به خوش آمدی امیری و چسبیده به مرداری، مانند سگی

وزیر

(همان: ۲۴۲)

عاقلان را آگهی بر حال خود بهتر مرد دانا را خوش آمد کمتر از دشنام
بود نیست

(همان: ۹۴)

عزت نفس:

حیرت عزت نفس را، یکی از پایه‌های اساسی شخصیت آدمی و باعث نیل انسان به افتخار و سربلندی می‌داند و عزت نفس را مایه آزادگی و والایی همت می‌شمارد. حیرت هرگز به ذلت و بندگی دیگران تن نمی‌دهد و سرمایه شرافت و آزادگی خود را با هیچ قیمتی معامله نمی‌کند و احسان و منت را بار سنگین مانند کوهی به حساب می‌آورد. در وقت حاجت و ضرورت حتی کمک دوستان را نیز خالی از منت نمی‌داند:

گذر ز مطلب و از دوستان که بار منت‌شان کوه را کند
مخواه مدد کمری

(همان: ۲۲۸)

سحرخیزی حیرت

از آن جا که سحرخیزی و انس با سحر جایگاه خاصی در فرهنگ قرآنی دارد و در تعلیم اسلام مورد توجه بوده و بدان توصیه شده است، سریع‌تر نتیجه خواهیم گرفت که توجه حیرت به سحر و بامدادان ریشه‌ای اسلامی دارد.

این غزل حیرت در واقع توصیفی است از آنچه که به هنگام سحر رخ می‌دهد، البته به زبان رمز و کنایه و تصویری از صبح را در اشعارش نقشه‌کشی کرده است:

از بسکه واجب آمد تعظیم	خورشید سر برهنه شود
سوی	روپه روی
صبح	صبح
یا رب! سفیده سحری گشته	یا در افق کشیده سر از جیب
تار	موی
تار	صبح
سیلاب نور پرتو مهر از	تا شام جاری است به عالم ز
فیض	جوی
طلوع	صبح.....

(همان: ۱۱۰)

حیرت سحرخیز است و برای سحر اهمیت قایل است. خواب صبح را غفلت می‌داند و معتقد است که هنگام صبح وقت اجابت و قبول دعا است:

حیرت! مرو به خواب که فیض است	برخیز تا رسی به مراد از
منتظر	دعای
	صبح

(همانجا)

غیبت مردم

یکی از کارهائی که در جامعه باعث هتک آبروی افراد می‌شود عمل زشت و نکوهیده «غیبت» است. حیرت عیب‌جویی و غیبت مردم را کاری زشت می‌شمارد و می‌گوید که این عمل مانند آلوده کردن دندان خود به خون دیگران است. ناگفته پیداست که این سخن او ریشه‌ای قرآنی دارد:

به عیب خود رس و بگذر ز	ز خون خلق کنی تا به چند دندان
غیبت	سرخ
	مردم

(همان: ۱۱۲)

تولد و وفات

همانطور که در مرور تذکره‌ها دیدیم در هیچ تذکره‌ای نه به تاریخ وفات او اشاره‌ای شده است نه به تاریخ تولد او. اما با توجه به شواهدی می‌توان این تاریخ‌ها را حدس زد.

در دیوان حیرت اشاره‌ای به وفات شاه عالم شده است. درگذشت او از نظر تاریخ مورد شک و شبهه نیست. وفات شاه عالم که در سال ۱۹ محرم ۱۱۲۳ هـ اتفاق افتاد یعنی حیرت تا آن سال حیات بوده است. (ذکاءالله، ۱۹۱۹: ۷۴)

شاه عالم رفت و حیرت هند شد **عالمی را شام کرد از گرد لشکر**
ظلمت‌سرا **آفتاب**

(حیرت: ۷۵)

نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد تاریخ کتابت دیوان اوست. کاتب در انتهای دیوان او ضمن برشمردن خصایل اخلاقی حیرت برای او آرزوی سلامتی می‌کند. تاریخ کتابت دیوان او ۱۱۲۶ هـ.ق. با این توصیف او تا آن تاریخ زنده بوده است. ضمناً آنچه کاتب در مورد حیرت می‌نویسد بیشتر مناسب مردان جا افتاده و لااقل میانسال است. با این شرایط می‌توان حدس زد که او دست کم در آن سال‌ها ۵۰ ساله بوده است.

در دیوان حیرت ابیاتی یافت می‌شود که به پیری شاعر اشاره دارد:

ز پیری‌ها نباشد ظاهر م را **بود موی سفید من کف جوش**
ناتوانی‌ها **جووانی‌ها**

(همان: ۴۸)

بعد از این مقدمه، اگر سن شاعر را عمر طبیعی یک انسان بدانیم می‌توان حدس زد که او در حوالی ۱۰۷۰ به دنیا آمده و یقیناً تا تاریخ کتابت مردم دیده (۱۱۷۵ هـ.ق) درگذشته بوده است.

سبک حیرت

ز نظرگاه سبک‌شناسی، شعر حیرت در محدود سبک هندی قابل بررسی است. مضامین گوناگونی را در دیوان حیرت شاهدیم که ذکر حتی یک نمونه برای آنها کار را به درازا می‌کشد. ناگزیر برای شناخت از مضامین متنوع در دیوان حیرت می‌توان از عشق، طلب، استغنا، تواضع، هستی و نیستی، فنا و بقا وحدت و کثرت و ... نام برد.

گذشته از مسائل سبکی در دیوان حیرت با سه قالب رو به رو هستیم. در ادامه فراوانی این قالب‌ها را بررسی می‌کنیم:

غزل

حیرت بسیاری از غزلیات صائب تبریزی و بیدل را تتبع نموده غالباً مضامین و بلکه الفاظ آن‌ها را هم با تصرفاتی اقتباس کرده و بعضی از اشعار صائب، بیدل و بسیاری از شعرای معاصرش از جمله: شوکت بخارایی، اسیر، حافظ، خسرو، اطهر، ساطع، قاسم، ناظم و منعم و غیره را تضمین کرده است. حیرت نیز خود تصریح کرده است که از اشعار و سبک صائب تبریزی پیروی نموده است که گوید:

حیرت این مصرع صائب شده	سنگ بر شیشه من شیشه زدن بر
استاد	سنگ
مرا	است

(همان: ۹۰)

جای دیگر می‌گوید:

کمال صائب از حیرت چه می‌پرسی که در	زبان موج می‌پیچد، سرگرداب
وصفش	می‌گردد

(همان: ۱۲۸)

غزلیات حیرت نسبت به قصایدش ساده و روان است ولی مملو از تلمیحات مذهبی، اساطیری، داستانی و تاریخی می‌باشد و از ترکیبات بکر و بدیع و از تشبیهات و اصطلاحات تازه نادر استفاده کرده است. اینجا چند غزل حیرت را

به طور نمونه می‌آوریم که در پیروی مضامین غزل صائب، بیدل و سایر شاعران معاصرش مطرح کرده‌است.

بیدل :

چون حبابم شیشه دل هر کجا خواهد	آن سوی نه محفل امکان صدا خواهد
شکست	شکست

(بیدل، ۱۳۶۶: ۲۳۱)

حیرت :

رنگ رویش رونق باغ از صفا خواهد	شاخ گل بی‌جنبش باد صبا خواهد -
شکست	شکست

(حیرت: ۱۰۵)

صائب:

چشم بیداری که دیدم، حلقة دام است	از دل آگاه، در عالم، همین نام است
و بس	و بس

(صائب،)

ج ۵، ۱۳۷۰: ۲۳۳۳)

حیرت:

از وفای دوستان در عصر ما نام است	گر بود آغوش شوقی حلقة دام است
و بس	و بس

(حیرت: ۱۶۰)

قصیده

هشت قصیده در دیوان حیرت دیده می‌شود. قصایدی که حیرت سروده به اصطلاح عام قصیده نیست بلکه مدایح دینی و مذهبی است. قصاید حیرت

زبانی کهنه‌تر از غزلیات دارد و از این حیث در حیطهٔ زمانی سبک متداول دورهٔ خویش نمی‌گنجد.

معمولاً قصیده به امید جلب منفعت در مدح سلاطین و امرا مقتدر عصر نوشته می‌شد ولی حیرت قصاید را با کمال عقیدت و ایمان در ستایش خداوند بزرگ، در مدح حضرت پیغمبر، انبیا، اصحاب و عشق خدا نسبت به پیغمبر و در وصف بهار مطرح کرده است.

حیرت در قصاید از کمال اصفهانی، ظهیر فارابی، انوری و عرفی شیرازی تتبع نموده و بعضی از الفاظ قصاید عرفی را هم با تصرفاتی اقتباس کرده است. حیرت هشت قصیده سروده است و بیشتر آن‌ها را به وزن و قافیه قصاید عرفی شیرازی مطرح کرده است. حیرت خودش را در قصیده‌سرایی و غزل‌سرایی قوی‌تر و تواناتر از عرفی می‌داند و نیز خودش را استاد عصر خود می‌شمارد در همین مورد چنین گفته است :

من به طور خودم امروز در این شیوه

مثل

دست فهمش بود از معنی باریکم شل

دهد استاد وی‌ام باج چه مدح و چه

غزل

بود در عصر خود استاد سخن، گر

عرفی

او اگر لفظ تراش است به صورت اما

لیک سنجی چو به انصاف به هم

دیوان‌ها

(همان: ۱۹)

عرفی:

شب شود نیم رخ و روز شود

مستقبل

دیده روز به تدریج بر آید احوال

چهره پرداز جهان رخت کشد چون

جمل به

چشم شب تنگ شود دایره مردمکش

(عرفی، ۱۳۷۸: ۲۲۲)

انوری:

جرم خورشید چو از حوت درآید به

حمل

کوه را از مدت سایه ابر و نم شب

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

پر طرایف شود اطراف چه هامون و

چه تل

(انوری، ۱۳۷۶: ۲۵۳)

حیرت:

نقطه حوت بدل کرد چو موسم به

حمل

مهر شد دایره و خط شعاعی جدول

(حیرت: ۱۷)

عرفی:

سپیده‌دم که زدم آستین به

شمع شعور

به دل ز شاهد بزم ازل ندا آمد

شنیدم آیت استفتحوا ز عالم نور

که ای تمام وفا وز رضای ما

بس دور

(عرفی: ۱۰۴)

ظهیر فارابی:

سپیده‌دم که شدم محرم سرای

سرور

شنیدم آیت توبو الی الله از لب

حور

(ظهیر: ۱)

حیرت:

رسید مژده لا تفتنوا ز رب
غفور

سحر که بیم گنه داشت خاطر
رنجور

(حیرت: ۲۲۱)

کمال الدین اسماعیل:

که در جهان کرم نیست ز آدمی
دیار

امید لذت عیش از مدار چرخ
مدار

(کمال، ۱۳۴۸: ۱۲۳)

حیرت:

شرار شد به دل سنگ دانه
انار

ز بسکه ریخت طراوت به مغز
بهار

(حیرت: ۳۴)

رباعی

شعرای سبک هندی به سرودن رباعی بی‌علاقه نیستند اما حقیقت این است که این رباعی‌ها در مقایسه با رباعی‌های موفق شعر فارسی، جلوه‌ای ندارند. رباعی‌های حیرت نیز خارج از محدوده زمانی خود نیستند. با این حال ۱۰۶ رباعی او فضای مناسبی برای رویت عقاید و جهان‌بینی اوست.

نتیجه‌گیری:

با مرور اشعار حیرت اینگونه استنباط می‌شود که وی علی‌رغم شهرتش به لاهوری، زاده بخارا و توران است. شرح حال مختصر او در تذکره‌ها اطلاعات جامعی از وی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. اما دیوان وی مرجع مطمئنی برای رسد عقاید و اندیشه‌های اوست. مرور اشعار وی بر ما

روشن می‌سازد که وی در عین رعایت آداب اهل سنت انسانی آزاداندیش و به دور از هرگونه تعصب آن دوره بوده است. تنوع قالب‌ها نشان دهنده این مسأله است که وی با وجود تعلق خاطر به غالب قالب آن دوره یعنی غزل، به دیگر قالب‌ها نیز بی‌عنایت نبوده. با این حال نقطه قوت کار او غزل‌های اوست.

منابع

۱. اصغر، آفتاب، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور، ۱۳۶۴.
۲. انوری، اوحدالدین محمد بن محمد، دیوان انوری، به تصحیح سعید نفیسی، به اهتمام پرویز بابایی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۶.
۳. انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، بخش ۳، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۴. بیدل، میرزا عبدالقادر، کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، خلیل خلیلی، به اهتمام حسین آهی، ناشر فروغی، تهران، ۱۳۶۶.
۵. پارسا، خواجه محمد، رساله قدسیه، مقدمه و تصحیح، محمد اقبال، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۳۵۴/۱۹۷۵ م.
۶. جامی، نورالدین عبدالرحمان، سررشته خواجهگان، به تصحیح عبدالحی حبیبی، انجمن جامی، ۱۳۴۳.
۷. حیرت، میرزا عنایت الله حارثی الچغتایی انصاری، نسخه خطی دیوان حیرت، شماره ثبت، ۸۷۰، کاتب، احمد فخرالدین احمد، کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۱۲۶ هـ..
۸. سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، چ، ۲، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۹۱.

۹. سمیعی، سید مهدی، «جایگاه طریقت نقشبندیه در تصوف اسلام» رودکی زبان و ادبیات، شماره ۲۴، ۱۳۸۷.
۱۰. صبا، محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه، محمد حسین رکنزاده آدمیت، رازی، تهران، ۱۳۴۳.
۱۱. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان صائب تبریزی، محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۰.
۱۲. ظهیرالدین، ابوالفضل طاهر بن محمد فارابی، دیوان ظهیر فارابی، با فهرست کامل و مقدمه و مقابله و تصحیح، هاشم رضی، انتشارات کاوه.....
۱۳. عبدالرشید، خواجه، تذکره شعراى پنجاب، اقبال اکادمی، لاهور، ۱۳۴۶.
۱۴. عرفی شیرازی، جلال الدین محمد، کلیات عرفی شیرازی، ۲ جلدی، به کوشش و تصحیح محمد ولی الحق انصاری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
۱۵. کاشفی، فخرالدین محمد بن حسین، رشحات عین الحیات، تصحیح علی اصغر معینیان، بنیاد نیکوکاری نورانی، ۱۳۵۶.
۱۶. کمال الدین اسماعیل، خلاق المعانی، دیوان کمال الدین، حسین بحر العلومی، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تهران، ۱۳۴۸.
۱۸. لاهوری، عبدالحکیم حاکم، تذکره مردم دیده، به تصحیح علیرضا قزوه، کتابخانه موزه مرکز مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.

موسیقی شعر در غزلهای نظیری

نوید احمد گل *

چکیده:

نظیری نیشابوری نخستین پیرو خواجه شیراز (۷۲۶هـ - ۷۹۱هـ) در هند به شمار می رود. آن عارف شیراز در سر تاسر جهان فارسی از لحاظ موسیقی شعر خود هنوز بی نظیر و بی سابقه محسوب می شود. نظیری خود را از زله برداران خوان کرم حافظ می شمارد. چنانکه گوید:

تا افتدء به حافظ شیراز گردید مقتدای دو عالم کلام
کرده ایم ما

(نظیری ۱۳۷۹هـ، ۲۱)

در این گفتار موسیقی شعر در غزل های نظیری بر عیارهای فنی و علمی مورد بررسی قرار گرفته است.

محمد حسین متخلص به نظیری (۱۰۲۱هـ) از شاعران نامور سده دهم و اوایل سده یازدهم در نیشابور به دنیا آمده. چون شاعر دوستی و صلوات میرزا عبد الرحیم خانخانان را شنید، در ۹۹۲ هـ به هندوستان آمد (توفیق سبحانی، ۱۳۷۷ش، ۴۵۰). به وساطت خانخانان به دربار اکبر گورکانی (۱۰۱۳-۱۰۶۳هـ) راه یافت (میر حسین، ۱۳۹۲هـ، ۳۵۰). نظیری یک دیوان از خود به یادگار گذاشته است. آن دیوان بر انواع زیر مشتمل است:

* . مربی فارسی کالج دولتی، جندیاله شیر خان - شیخوپوره

غزل ۵۶۳ ، قصیده ۳۲ ، قطعه ۳ ، ترکیب بند ۰۸ ، ترجیع بند ۰۱ ، رباعی
۱۳۸

(دیوان نظیری نیشابوری

(حسرت) ۱۳۷۹ش)

نظیری از دیدگاه بزرگان قرون بعدی

۱. «نظیری نیشابوری در فن شعر و شاعری از مردم قرار ربوده»

(جهانگیر بادشاه ، ۱۲۸۱هـ ، ۱۹)

۲. «نظیری از بی نظیران زمان است و اشعارش بحکم لطافت مدون

گردیده است» (امین احمد رازی ، بی تا ، ج ۲ ، ۲۸۵)

۳. سحاب طبعش حوصله طبع سخن شناسان را پر گوهر می ساخت .

نظیری بی تکلف فرید دهر و وحید زمان خود بود «(نهایندی ،

۱۹۳۱م ، ۱۱۸)

۴. صائب چه خیال است شوی عرفی به نظیری نرسانید

همچو نظیری سخن را

(نک ، صفا ۱۳۹۱)

(ش ، ۹۰۳)

۵. جواب خواجه نظیری نوشته ام خطا نموده ام و چشم آفرین

غالب دارم

(غالب ،

۱۹۶۹ ، ۳۵۸)

موسیقی که وسیله بیان آن صوت است ، قادر است بی واسطه هر کلام
و بیانی که واجد مفهوم و معنایی باشد ، در ما حالات عاطفی گوناگون ،
و البته عکس عملهای مادی و جسمانی متناسب با آن را به وجود
بیاورد . با در نظر گرفتن ارتباطی که عاطفه با صوت ، و صوت با

موسیقی ، موسیقی با عاطفه دارد ، می توان گفت که اگر قدرت موسیقی را در بیان و انتقال عواطف ، با قدرت کلام که وسیله « عواطف و اندیشه های ناشی از آن در شعر است ، همراه کنیم ، قدمی موثر در جهت مقصود هنر بر داشته ایم . به نظر می رسد که به علت همین تاثیر عنصر موسیقی در انتقال عواطف بوده است که از قدیم عنصر موسیقی به صوت وزن مهمترین عنصر شعر تلقی شده و حتی گاهی آن را تنها فسیل مشخص میان نثر و نظم که آن شعر را ارایه می کرده اند و پنداشته اند می دانید موسیقی و نقاشی با صوت و رنگ در ما انفعال نفسانی پدید می آورند (پور نامداریان ، ۱۳۷۴ هـ ش ، ۳۶۶-۳۶۵).

موسیقی با آهنگ شعر ، شامل هر نوع وزن یا آهنگی است که در شعر به کار می رود خواه وزن عروضی باشد و خواه آهنگی (میر صادقی ، ۱۳۷۶ هـ ش ، ۱۴۴)

دکتر شفیعی کدکنی آهنگ را یکی از مهمترین عناصر سازنده شعر بر شمرده است و در کتاب خود به عنوان « موسیقی شعر » برای شعر سنتی فارسی ، چهار نوع موسیقی را بر شمرده است که بدینگونه است :

۱. موسیقی بیرونی (وزن عروضی)
۲. موسیقی کناری : قافیه ردیف تکرار کلمات
۳. موسیقی داخلی : تکرار صامت و مصوت ، آوردن کلمات آهنگ و تجنیس
۴. موسیقی معنوی : پارادوکس ، حسا آمیزی ، تضاد ، ایهام و مراعات النظیر (شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۳ ش ، ۵۱-۵۲)

(الف) موسیقی بیرونی :

اگر در مجموعه ای از کلمات ، واژه ها طوری در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند که گوش از شنیدن آنها نظم و تناسبی خاص را درک کند ، آن نظم و تناسب را وزن و کلام را موزون می نامند و همین وزن موسیقی بیرونی شعر را تشکیل می دهند (میر صادقی ، ۱۳۷۶ش ، ۳۶۹)

نظیری شاعر کلاسیک زبان فارسی است و هر شعر او وزن و بحرهای عروض متداول آن زمان است و توضیح آنها حسب ذیل است :

۱. بحر خفیف : این بحر سبک سبک (خفیف) می رود و طول ندارد و در شعر های خود معمولاً گرفتگی ندارد (عمید ، ۱۳۴۳ش ، ۵۶۱) . « عموماً به صورت مسدس مستعمل است » (میر صادقی ، ۱۳۷۳ش ، ۹۹) ارکان :فاعلاتن ، مستفعلن ، فاعلاتن (در هر مصراع) تقریباً ۲۰ در صد غزلهای نظیری در این بحر است . به عنوان مثال :

نی	عدم	بودنی	وجود
اینجا	این	هم	می نمود

(نظیری ، ۱۲ ، ۱۳۷۹)

۲. بحر رجز : رجز به معنی اضطراب و سرعت و این وزن شعری نیز سرعت و بیتابی را در بردارد : (غیاث الدین ، ۱۳۶۳ هـ ، ۴۰۳)

ارکان مثنی سالم : مستفعلن ، مستفعلن ، مستفعلن ، مستفعلن (در هر مصراع) (میر صادقی ، ۱۳۷۶ ، ۱۱۰)

نظیری بحر رجز در اغلب غزلهای خود به صورت مثنی سالم آورده
است. به عنوان مثال :

بر رخ شکستم از خطا رنگ امید بیند منجم طالعم از هم درد
و بیم را تقویم را
(نظیری،

۱۳۷۹ش، ۲۲)

۳. بحر رمل : رمل در لغت حصیر بوریای خرما بافتن است. چون
این بحر ز کثرت اسباب خفیف به سرعت و شتاب خوانده می
شود. لهذا رمل نامیدند. ریگ ، ریگ نرم آمده است. ارکان مثنی
سالم :فاعلاتن ، فاعلاتن ،فاعلاتن ،فاعلاتن (در هر مصراع)
(غیاث الدین ، ۱۳۶۳ هـ ، ۵۹۳)

تقریباً ۲۰ در صد غزلهای نظیری سالم آهنگ رمل را در بردارد. به
عنوان مثال :

طاعت ما نیست غیر از ورزش هست استغفار ما محتاج
پندار ما استغفار ما

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۱۳)

۴. بحر متقارب : در لغت به معنی قرب و کرب آمده است. چون
اوتاد با اسباب آن بهم نزدیک می باشد لهذا متقارب نامند.

ارکان: مثنی سالم :فعولن ، فعولن ، فعولن ، فعولن (در هر مصراع)
غیاث الدین ، ۱۳۶۳ هـ ، ۵۹۸)

این وزن و آهنگ در غزلهای نظیری به غایت آمده است به عنوان مثال
:

زهی نسخه آفرینش نکته یاب مجموعه گل

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ،

۱۱۲)

هزار گونه شکایت به ضمن بناله که ندارد اثر چه کار مرا
خاموشی است

(همان)

، ۱۴)

۷. بحر هزج : هزج در لغت به معنی آواز با ترنم و خوش آیند است و این بحر را هزج از آن گویند که اهل عرب بیشتر اشعاریکه با آواز خوش در سروده (نغمه ها) می خوانند درین بحر است.

ارکان مثنی سالم : مفاعن مفاعن مفاعن مفاعن (در هر مصراع)
(غیاث الدین ، ۱۳۳۶ هـ ، ۹۵۷)

تقریباً ۳۰ در صد غزلهای نظیری در این بحر است به عنوان مثال :

ز خط و خال رخسارش قضا شکنی قلم برد است هر ذره ورق پرگشت
نمود اول از انشا

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۳)

موسیقی کناری :

موسیقی کناری شعر را قافیه ، ردیف و تکرار کلمات تشکیل می دهد
(شفیعی کدکنی ، ۱۹۵۸ م ، ۲۰۳)

قافیه : معنی قافیه در لغت از پی برده است . (عمید ، ۱۳۴۲ش ، ۹۳۲) بعضی از کلمه آخرین بیت باشد به شرط آن که به عیناً ها و معنا ها در آخر ابیات دیگر تکرار نشود . پس اگر مکرر بشود آن را ردیف خوانند و قافیت در مقابل آن باشد (شمیسا ، ۱۳۶۰ش ، ۹۲). قافیه های

نظیری اکثر مفرد و اسمی می باشد نه که فعلی ولی هر یک خیلی خوشنوا و گوشنواز می آید. نگاشتن فهرست قافیه هایش کار دشواری است.

ردیف: گونه ای از توازن واژگانی است که از همگونی کامل یک چند واژه با توالی یکسان در جایگاه پس از قافیه می آید. به عقیده شعر شناسان ردیف رکن شعر نیست امازینت است. در بیت ذیل مانند کلمه شدم می گوید:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم دولت عشق آمد و من دولت
خنده شدم پاینده شدم

(جعفر محجوب)

بی تا، ۱۵۴)

شعر بی ردیف گفتن تسلط و مهارت شاعر را که بر وزن عروضی و لغت زبان داشته باشد آشکار می کند ولی در عین حال این روش التزام، عیب موسیقی شعر است که بی ردیفی خوشنواپی خوشنوازی شعر را کمتر می کند (شمس قیس، ۱۳۶۲ ش ۲۰۲).

دیوان نظیری مشتمل بر ۵۶۴ غزل است و از لحاظ ردیف بدینگونه است:

۱. ۸۰: غزل، ردیف های اسمی دارد

۲. ۸۷: غزل، ردیف های حرف اضافه و حرف جار دارد

۳. ۳۴۵: غزل ردیف های فعلی دارد.

۴. ۴۳: غزل بی ردیف است. (نظیری (حسرت) ۱۳۷۹ ش)

و بیشتر غزلهای نظیری مردف است. او برای تکامل موسیقی شعر به ردیف توجه خاصی داده است. ردیف های او خیلی متداول و خوش

آهنگ است و اغلب مفرد، کوتاه، روان و فعلی است. چون ردیف های فعلی آهنگ و موسیقی شعر به نسبت ردیف های اسمی یا حروف اضافی افزونی می بخشد، او ردیف های فعلی را بیشتر دوست دارد و در جای بجای به نظر می رسد، به عنوان مثال :

شب امید به از روز عید می گذرد
که آشنا به تمنائی آشنا خفت است

(نظیری، ۱۳۷۹هـ، ۶۴)

مارا کجاست ارزش زخم التفات تو
شد عام آن چنان که تمنا به ما رسید

(همان، -، ۸۸)

از خوی کریم تو گنه گشت فراموش
شرمنده نمادیم زهی عفو خطا پوش

(همان، ۱۸۴)

غم بسزا داده ای دل به نوا کرده
از تو پذیرفته ام هر چه عطا کرده ای

(همان، ۲۹۶)

تکرار کلمات :

از مسلمانان نظیری شد مسلمانان
زین مسلمانان بر آی و در خراب
مسلمانی گریز

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۱۸۲)

درین بیت واژه مسلمان ۴ بار تکرار شده است

خود طلعت خود دید اگر پرده بر خود فتنه خودگشت اگر فتنه به
انداخت پاکرد

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۸۶)

در این بیت واژه «خود» ۴ بار واژه « فتنه » ۲ بار تکرار شده است .
موسیقی داخلی : موسیقی داخلی ، مجموعه هم آهنگیهای است که از
طریق وحدت یا تضاد صامت ها و مصوت های کلمات یک شعر پدید
می آید و کلمات هم آهنگ و انواع جناس ها یکی از جلوه های آن است
(میر صادقی ، ۱۳۷۶ ، ۱۴۴) .

به نظر می رسد که نظیری در آوردن کلمات هم آهنگ و مصوت
های بلند معنایی عمیق و فکر دقیق و با ارتفاع هنرمندی خویش . به چه
زیبایی و خوشنوایی مشحون کرده است که واجد وجد و رقص است . او
به وسیله تکرار صامت و مصوف ، کلمات هم آهنگ و انواع جناس
موسیقی شعر خود را بسیار افزونی بخشیده است . به عنوان مثال :

امروز آنچه تاج سر ماست سر ما یه درستی ما در شکست
دست ماست ماست

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۴۶)

در شعر بالا الف صامت ۶ بار ، س صامت ۶ بار ، ت صامت ۵ بار و ت
مصوت ۴ بار آمده است .

این پیش خیل کج کلهان از سپاه وین قبله که کج شده طرف کلاه

کیست

کیست ؟

(همان ، ۷۴)

در شعر بالا ، ک ، مصوت ۸ بار ، ی مصوت ۶ بار و ه مصوت ۵ بار
تکرار شده است . مثال مصوت بلند : (آ ، ای ، او) ملاحظه کنید
کجا بودی که امشب سوختی آزرده بقدر روز محشر طول دادی هر
جانی را زمانی را

(همان ، ۳۵)

روز قیامت هم عجب گر کام مشتاقان تو کز فریب وعده ای دل ها شکبیا
دهی کرده بی

(همان ، ۲۹۷)

در خلوت و عزلت ز تو غایب نمی صد عابد مستور را در شهر رسوا
گردد کسی کرده بی

(همان)

نی یار و محرم را گذرنی صبر و آخر درین ویرانه دل تنها چسان جا
راحت را مقرر کرده بی

(همان)

ترسم که در روز جزا گیرند خلقی با دیگران باری مکن جوری که با ما
دامنت کرده بی

(همان)

تجنیس : کلمه هایی که در تلفظ و نوشتن یکی باشند و در معنی با یکدیگر اختلاف داشته باشند. مثلاً شیر و شیر که یکی درنده معروف و دیگری غذای مفید است. (شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۱ ش ، ۳۱۰) به عنوان مثال :

باغمزه این معامله پیش از حرف بلی نبود ، که زخم بلا
 الست بود رسید

(نظیری)

(۱۳۷۹ هـ ، ۸۸)

افسرده تر از صبح خمار است امروز که بر دوش برندم زمی
 شب دوشم دوش

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۱۸۵)

موسیقی معنوی : مجموع تناسب ها ، تقارن ها - تضاد ها و نشانه های موجود در بین کلمات و مفاهیم شعر است. این ارتباط های پنهان می تواند در کوچک ترین جزو یک شعر یعنی مصراع و بیت یا در ترکیب کلی اثر شعری وجود داشته باشد (میر صادقی ، ۱۳۸۶ ش ، ۵۲)

پارادکس ، حسامیزی ، تضاد ، ایهام ، مراعات النظیر ، جلوه هایی از موسیقی معنوی است .

الف) پارادوکس در اصطلاح ، کلامی است که در ظاهر حاوی مفهومی متناقض است به طوری که در مرحله اول پوچ و بی معنی در نظر می آید اما در پشت معنی پوچ ظاهری آن حقیقتی نهفته است و همان تناقض ظاهری مفهوم زیبایی پنهان در آن می شود (شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۱ ش ،

نظیری در غزل‌های خود پارادوکس را به غیت هنر مندی به کار برده است ، به عنوان مثال : به خاموشی حکایت کردن ، از شور چاشنی گرفتن، تبسم پر خشم ، حلاوت تلخ ، نوش پر نیش ، خارورد عالم ، مومن زناردار ، به وجه نه پریشانی پریشان شدن ، از دردمان آوردن ، به آتش پاسبانی کردن ، بیمار بی درد ، در زیان فائده جستن ، بیچارگی چاره گران ، به عنوان مثال چند بیت :

حکایت بود بی پایان به خاموشی ادا	نمی گردید کوتاه رشته معنی ،رها
کردم	کردم

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۲۳۳)

در نیش و نوش جان ها ، در خار	خشمی همه تبسم ، تلخی همه
و ورد عالم	حلاوت

(همان، ۲۳۷)

عجایب مومن زنار دارم	به ایمان نیایم از پندار بیرون
----------------------	-------------------------------

(همان ، ۲۴۱)

آتش به پاسبانی پروانه برده	ما برق های نور به کاشانه برده
ایم	ایم

(همان ، ۲۶۰)

اندوه طبیبان دل بیمار شکسته	دل خسته ز بیچارگی چاره گرانم
-----------------------------	------------------------------

(همان، ۲۹۰)

ب) حسامیزی:

نسبت دادن محسوسات یکی از حواس پنجگانه است به حس دیگر. برای مثال که ترکیب «سکوت سنگین» را به کار می‌بریم و حس چشایی و لامسه را باهم آمیخته ایم - این را حسامیزی می‌گویند (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹ش، ۶۴)

نظیری اغلب شعرهای خود را به وصف حسامیزی رنگین و نمکین ساخته است و به نظر می‌رسد که حسامیزی نظیری حس ذائقه ذوق رنگها در بردارد و در عین حال از درک درون انسانی و محیطی بی بهره نمی‌باشد. به عنوان مثال: خواب شیرین، عیش تلخ، نقش شیرین، فرش دلبری، خواب تلخ، اشک تلخ، خنده شیرین، حلاوت اشک گل تلخ، ندیم شیرین گو، نوشین نگهی، نغمه شیرین شیر سنگین، شکر آهنین، جواب تلخ، حکایت شیرین، گریه تلخ، شکر خوابی، گرمی و شیرین بازار، جان شیرین، چند بیت پیش است:

که آن یوسف به زندان گرفتاران

شود پیدا

(نظیری، ۱۳۷۹هـ، ۲۴)

اشکم به حلاوت شد و آهم به اثر

گشت

(همان، ۵۳)

گل نیز تلخ گشته زهر تبسم است

زلیخا گو میارا بزم و فرش

دلبری مفکن

زد خنده شیرین نمکی بر دل

ریشم

شیرین نکرده خنده شادی مذاق

کس

(همان ، ۶۷)

نوش نگهی از عقب نیش بر آمد

نیش سیهم گرچه نمود آن صف
مژگان

(همان ، ۱۰۹)

به صورت چون شکر و شیر آهن
دسنگند

به دل ز نغمه شیرین حرارت
انگیزند

(همان ، ۱۱۲)

عرض هزار گونه تمنا نوشته ایم

قاصد به هوش باش ، بر یک
جواب تلخ

(همان ، ۲۳۱)

تلخی گریه را ، به شکر خواب
شسته ایم

امروز آب دیده ندارد اثر که
دوش

(همان ، ۲۳۴)

من گرمی و شیرینی بازار ندانم

درسردی هنگامه همین کام
فروشم

)

(همان ، ۲۴۵)

که توان تو را و جان را ز هم
امتیاز کردن

نه چنان گرفته ای جا به میان جان
شیرین

(همان، ۲۷۱)

ج) ایهام : در لغت به معنی به گمان افگندن و در شک افگندن است و در اصطلاح آن است که کلمه ای را به دو چند معنی به کار ببرند ، به طوری که یکی از آنها آشکار تر باشد و قصد گوینده ، هر دو معنی باشد . ایهام موجب ایجاد موسیقی معنوی در کلام و مایه شگفتنی و لذت خواننده می باشد (وطواط ، ۱۳۶۲ش ، ۳۹) معنی آفرینی ایهام نظیری ملاحظه بکنید ، مانند :

دو یک می باختم عمری	فگندم مهره را ششدر
دوشش	امروز
را	(نظیری ،

(۱۳۷۹هـ ، ۱۶۶)

غیرت ما با کسی تار دو تایی	برخود آخر تاب همچون رشته
برنتافت	یکتا
	زدیم

(همان ، - ، ۲۳۳)

ما و وفا درین شهر چون حسن	او را عزیز کردی مارا غلام
تو	گردان
غریب	

(همان، ۲۸۱)

اوراق نظم و نثر نظیری بگو	نحری کف سفینه گوهر
بسنج	نهاده
	ای

(همان، ۳۱۲)

فرض صبحم گر قضا گردد
صبحی کی شود

چار قل خوانم تمام شب به عشق
قلقلی

(همان ، ۱۳۸)

د: **مراعات النظیر** : آن است که کلماتی را در شعر یا نثر بیاورند که به نوعی یکدیگر را تداعی کنند، یعنی از نظر مشابهت ، ملازمت ، همجنس بودن یا مانند آن ، بین آنها ارتباط و تناسبی موجود باشد ، مانند کلمات رعد و برق مانند آن باعث ایجاد موسیقی معنوی در کلام و مایه زیبایی و عمق شعر می شود (آهنی ، ۱۳۵۷ش، ۱۸۴). این وصف در غزلهای نظیری عام است نظیری به التزام این عواطف درونی خود را ذهن خواند ره تابانی بخشیده است . به عنوان مثال چند بیت در ذیل ست :

شراب و شاهد و میخانه و ساقی همه
دلکش

به این خمار بی پر وا سری داریم و
صد سودا

(نظیری ، ۱۳۷۹ هـ ، ۳)

باران گریه طبع نظیری بهار ساخت

کو باد ؟ تا برد به گلستان پیام ما

(همان)

سازو برگ و می مطرب به نظیری
جمعت

بوی خیر آیدش از نیک سرانجامی ها

(همان ، ۳۴)

بلبل خمش نمی شود ای غنچه لب

در خرده های گل چه معانی نهاده ای

(همان ، ۳۲۱)

ه تضاد: در لغت به معنی دوچیز را در مقابل یکدیگر انداختن است و در اصطلاح آن است که کلماتی را که از لحاظ مفهوم باهم تضاد دارند در یک شعر به کار برند مانند: زشت و زیبا ، شب و روز ، دشمن و دوست (حسن انوشه ، ۱۲۴۱، ۱۳۷۶). به نظر می رسد که تضاد با طبع نظیری یک پیوستگی درونی دارد و هر سوم بیت او تضاد را در بردارد ولی به عنوان مثال چند بیت اینجا آورده شود :

زحاجت حسن مستغنی و ما محتاج	کجا ناز و نیاز عاشق و معشوق کم
استغنا	گردد

(نظیری ،

۱۳۷۹ هـ - ۳)

آن که بی نطق و سمع می گوید هست در گفت و در شنود اینجا

(همان ، ۱۳)

هیچ اکسیر به تاثیر محبت نرسد کفرآوردم و در عشق تو ایمان کردم

(همان ، ۲۵۳)

گهی از نیاز پنهان نظری به مهر	گهی از عتاب ظاهر نگهی به ناز
دیدن	کردن

(نظیری ،

۱۳۷۹ هـ ، ۲۷۱)

غایب و حاضر به مادر همه جا بوده پشت به تو کرده ایم رو به ما کرده بی
ای

(همان، ۲۹۲)

هر شعر نظیری آن همه کارها را با تمام حسن و خوبی انجام می دهد که
علمای موسیقی شعر برای این وصف لازم قرار داده اند .

کتاب نامه

۱. آهنی، غلامحسین، ۱۳۵۷ش، معانی و بیان، مدرسه عالی ادبیات و
زبانهای خارجی، تهران
۲. انوشه، حسن، ۱۳۷۶ش، فرهنگنامه ادبی فارسی، چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، تهران
۳. پورنامداریان، تقی، دکتر ۱۳۷۴ش، سفر در مه چشم و چراغ
تهران
۴. توفیق، سبحانی، ۱۳۷۷ش، نگاهی به ادبیات فارسی در هند
تهران
۵. جلال الدین، همائی، ۱۳۴۸ش، فنون بلاغت و صناعات ادبی،
هما، تهران .
۶. جعفر، محبوب، بی تا، سبک خراسانی در شعر فارسی، فردوسی
تهران
۷. جهانگیر، نورالدین محمد، ۱۲۸۱ هـ، تزک جهانگیری علی گره
هند.
۸. شفیعی، کدکنی، محمد رضا، دکتر، ۱۳۷۳ش، چاپ چهارم
موسیقی شعر، آگاه، تهران

۹.، ۱۳۷۲ ش، صور خیال، آگاه، تهران
۱۰. شمس قیس رازی، ۱۳۳۵ ش، کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران
۱۱. شمیسا، سروش، دکتر، ۱۳۶۰ ش، عروض دبیرستان، برای سال چهارم، وزارت آموزش و پرورش، تهران
۱۲. صفا، ذبیح الله، دکتر، ۱۳۸۱ ش، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ب ۲، فردوسی، تهران.
۱۳. عبدالباقی نهاوندی، ۱۹۳۱ م، مآثر رحیمی، ج ۳، کلکته، هند.
۱۴. عمید، حسن، دکتر، ۱۳۶۳ ش، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۱۵. غالب، غزلیات فارسی، وزیرالحسن عابدی، ۱۹۶۹ م، مجلس یادگار غالب، دانشگاه پنجاب، لاهور
۱۶. غیاث الدین، محمد، ۱۳۶۳ ش، غیاث اللغات، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۱۷. میرحسین، ۱۳۹۲ ش، تذکره حسینی، لکهنو، هند.
۱۸. میر صادقی، میمنت، ۱۳۷۴ ش، واژه نامه هنر شاعری، کتاب مهناز، تهران.
۱۹. نظیری، محمد حسین، ۱۳۷۹ ش، دیوان نظیری (محمد رضا طاهری حسرت) انتشارات نگاه، تهران
۲۰. وطواط، رشید الدین محمد، ۱۳۴۲ ش، حدیق السحر فی دقائق الشعر، سنائی و ظهوری، تهران.

نخستین اثر مستقل در شعر سپید عاشورایی تحلیل دفتر شعر «گنجشک و جبرئیل»^۱

رضا بیات^۱

سید هانی رضوی^۲

چکیده

کتاب گنجشک و جبرئیل، سروده‌ی سید حسن حسینی، اولین کتاب شعر نیمایی و سپید در حوزه‌ی عاشورا است. حسینی در این اثر کوشیده است تصویری مدرن از شعر مذهبی به دست دهد و از این عهده خوب برآمده است. جستار حاضر ویژگی‌های محتوایی-مضمونی این کتاب را بررسی می‌کند و گاه اشاراتی به مباحث فرمی و لفظی هم دارد. تلاش شده که نقاط قوت و ضعف توأمان دیده شود. آمارهای انتهای جستار راه را برای استنباط‌ها و تحلیل‌های جدید باز می‌گذارد. شعرهای این مجموعه موضوعات متنوع و گاه مغفول تاریخ شیعه را دربر گرفته‌اند و بسیار فنی و هنری سروده شده‌اند؛ آن قدر که گاه حیرت مخاطب راه را بر لذت او می‌بندد.

کلیدواژه‌ها: گنجشک و جبرئیل، سید حسن حسینی، نقد محتوایی-مضمونی، شعر مذهبی، شعر مدرن.

^۱ دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، پژوهشگر مؤسسه‌ی مطالعات

امامیه، r.bayat@imamitestudies.org

^۲ کارشناس ارشد ادبیات فارسی، پژوهشگر مؤسسه‌ی مطالعات امامیه.

گشایش بحث:

مجموعه‌ی «گنجشک و جبرئیل» سیدحسن حسینی از آثار گرانسنگ مذهبی شعر معاصر است. حسینی در این اثر توانسته است تصویری نو و بدیع از وقایع خاص دینی و مذهبی ارائه دهد که در مقایسه با آثار مشابه گوی سبقت را- چه از نظر ساختار و چه از نظر محتوا- از اقرانش و حتی بسیاری از متقدمان ربوده است.

استفاده‌ی درست و به‌جا از ظرایف و ظرفیت‌های زبانی، تنوع مضامین و بیان هنری غیرمستقیم شاعر را از بند این شعارزدگی‌ها رهانیده است، توجه و تمرکز بر صحنه‌های شاخص و وقایع مهم شیعی و اشخاص برجسته‌ی این رخدادها، ساختاربندی و انسجام مجموعه در عین استقلال تکتک سروده‌ها، روح حماسی اثر و در پی آن فخامت زبان و صلابت کلام، تخیل نیرومند، تصاویر بکر و بدیع، تعبیر نو که به یقین ریشه در مهارت و هنرمندی شاعر دارد و شعرش را دیر و اندکی دوریاب کرده است و از همه مهم‌تر امتزاج سوگ، حماسه، عرفان، فرهنگ و تاریخ و... همه و همه این مجموعه را چون تابلویی پرنقش و نگار و گران‌بها نمایان ساخته است و زمینه را برای بررسی و تأمل ژرف در این مجموعه-ی کم‌حجم، اما کاملاً پرنکته و پرمحتوا از زوایای متعدد فراهم ساخته است. حال به شرح و بسط مطالب گفته شده می‌پردازیم.

هویت حماسی به مثابه برجسته‌ترین رویکرد:

ویژگی عمده‌ی این منظومه روحیه‌ی حماسی (*Epic*) سراینده‌ی آن است. حسینی با در نظر داشتن مشخصه‌ی بارز آثار حماسی، با «سبکی فخیم»^۱ به بیان «تاریخ، هویت و ارزش‌ها»^۲ می‌پردازد و پویایی خاصی به

۱. داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، صص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. جمالی، کامران؛ فردوسی و هومر، ص ۲۴.

شعرش می‌بخشد. به سبب همین رویکرد حماسی حزن و اندوه در شعر وی جایی برای بروز و ظهور ندارد. حسینی شاعر متعهد انقلابی گریه و ماتم را امری مکروه می‌داند و به‌وضوح اذعان می‌دارد که:

از آن روز/ بر چشم‌های قبيله/ گریه، مکروه/ خفتن، حرام/ و دیدن - عمیق دیدن -/ واجب عینی شد! (ص ۷۰)

حال آن که این ادعا با معارف مرسوم شیعه در تعارض است، تا جایی که باید گفت در اسلام گریه، چه تضرع به درگاه خداوند باشد و چه سوگواری برای اولیای دین، جزء شناخته‌شده‌ترین مستحبات است.

البته باید یادآور شد که این روحیه‌ی حماسی شاعر در شکل معتدل خود باقی می‌ماند و نظیر شاعرانی چون محمدکاظم کاظمی کار را به افراط نمی‌کشاند. نظیر این شعر:

- گفتید گریه است که تنها سلاح ماست گیرم که این درست، ولی من مخالفم

(کاظمی):

(۱۳۸۸)

- کار کاظمی جایی می‌رسد که با نگرشی کاملاً جنگجویانه و حماسی می‌گوید

(۱۳۸۴: ۴۸-)

(۴۹):

هشت اگر به شفاعت رسد، نخواهم رفت به زور گریه و طاعت رسد،

نخواهم رفت

شهید اگر نتوان شد،

بدون کشته شدن سرنوشت بیهوده است

بهشت بیهوده است

همین نگرش پرشور و هیجانی است که شاعران انقلاب را پس از جنگ تحمیلی به نوعی یأس و دل‌مردگی و دلزدگی سوق می‌دهد. حسینی نیز از این وضع برکنار نمی‌ماند و با مشاهده‌ی دنیادوستی و زرپرستی مردم جامعه به نوعی یأس روی می‌آورد. شعرهای پایانی او که دو سال پس از فوتش تحت عنوان «در ملکوت سکوت» چاپ شد، لبریز از یأس و دل‌مردگی است؛ تا آنجا که گویی هیچ چیز برای شاعر ارزش چندانی ندارد. با علم به این که «سیگار» در این دفتر شعر نماد بی‌هودگی و بی‌تفاوتی است، این چند سطر از شعر او ادعای مطرح شده را اثبات می‌کند:

بدون اطلاع قبلی/ دم در بیمارستان شهید می‌شوم/ ... / جام‌های بهشتی/ یکبار مصرف است/ سیگاری روشن می‌کنم/ و خاکسترش را در ملکوت می‌تکانم/ سکوت می‌شکند/ ... /فرشته‌ی من ساعت می‌زند/ ... (در ملکوت سکوت ۹۴).

یکی دیگر از نکاتی که می‌توان درباره‌ی روح حماسی شعر حسینی به آن اشاره کرد، توجه فراوان وی به مرگ خونین (=شهادت) است. او به مرگ‌هایی که در بستر یا در اثر خورنده شدن زهر رخ می‌دهد، توجه چندانی نکرده است؛ از تمام معصومین علیهم‌السلام فقط به امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و امام حسین علیهم‌السلام پرداخته و بعد سراغ امام زاده-هایی رفته است که مثل آن سه معصوم شهادتی خونین داشته‌اند: عباس، علی اصغر و محمد دیباج! این قضیه تنها دو استثنا دارد: یکی پیامبر صلی-الله‌علیه‌وآله‌وسلم که شهادتش به شکلی کاملاً حاشیه‌ای طرح می‌شود و مقدمه‌ای است برای هجوم به خانه‌ی حضرت فاطمه علیها‌السلام و دیگری حضرت زینب علیها‌السلام که راوی حادثه‌ی عاشورا است.

مضامین:

نکته‌ای که در این منظومه‌ی مذهبی در نگاه نخست توجه خواننده‌ی سخن-شناس را به خود جلب می‌کند، تنوع مضامین است. حسینی در این اثر با

به‌کارگیری زبانی نمادین و نیز بدایع لفظی و معنوی به ترسیم وقایع تاریخی- مذهبی و توصیف برخی شخصیت‌های بزرگ شیعی پرداخته است. موضوعات در خور توجهی که شاعر در این منظومه‌ی مذهبی در کنار حماسه‌ی عاشورا و قهرمانان اصلی آن به آنها پرداخته است، واقعه‌ی جمل و ماجرای کشته شدن محمد دیباج^۱ است؛ مضامینی که تاکنون در دیوان کمتر شاعری اعم از معاصر و کلاسیک و حتی در شعر عربی دیده شده است. البته یادآوری این نکته ضرور است که این نوع اطلاعات حسینی چندان عمیق و زیاد نیست و تنها به جریان‌های مشهور تاریخی پرداخته است؛ مسائلی که معمولاً در مجالس روضه‌خوانی از زبان مداحان هم بیان می‌شود و فقط کم‌توجهی شاعران به وقایع یاد شده است که شاعر را در این حوزه برجسته می‌سازد.

شاید بتوان گفت سیدحسین حسینی جزء نخستین کسانی است که به خوبی به تبیین جریان تاریخی جمل و وقایع آن می‌پردازد. نکته‌ی در خور اهمیت این که او با استادی تمام توانسته است بدون صراحتی مغل و وحدت شیعه و سنی، به ترسیم این واقعه‌ی تأمل‌برانگیز بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عایشه بپردازد. وی با همین ترفند دوری از تصریح، در سروده‌ی «برق پولادهای دوپهلوی» به طرزی باریک و استادانه تبری می‌جوید.

این شعر، برخلاف بسیاری از شعرهای این مجموعه روایتی مستقیم دارد. او نخست از لیلۃ‌المبیت سخن می‌گوید. سپس در دو جای این سروده حادثه‌ی تلخ شهادت حضرت محمد(ص) را جهت زمینه‌سازی برای هجوم و غضب‌های بعدی که علیه خاندانش رخ داده، ارائه می‌دهد.

^۱ محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به دلیل حسن و جمالش به «دیباج اصغر» شهرت داشت. به دستور ابوجعفر منصور خلیفه عباسی او را زنده زنده بین جرزهای کاخ گذاشتند و سپس دیوار را مرمت کرده و پوشاندند(گنجشک و جبرئیل، ۴۲؛ به نقل از مقاتل الطالبیین، ۱۹۳).

معارف اسلامی و شیعی:

شاعر از سویی با معارف شیعی آشناست و از سویی شاعر است و می‌داند که دفتر شعر منبر و عظم نیست. این دانسته‌ها شعر او را هم غنی می‌کند و هم دلنشین. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را «چراغ» می‌خواند، مخاطب حس نمی‌کند که مشغول قرائت قرآن است که «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب: ۴۵-۴۶) و وقتی می‌خواهد قرآن ناطق بودن امام را نشان دهد، جانب هنر را رها نمی‌کند:

- بر چکاد چوب و آهن/ تو آن ترنم لاریبی/ که تازیانه‌ی تحریف/
هرگز به گرد صراحتت نمی‌رسد/ ... / تاریخ حماسه‌های بلیغ/ از
آوردن یک سوره/ -مثل نگاه تو- / تا حشر عاجز است... (ص ۵۰)

نگاه حماسی:

نگاه حسینی در تمام مجموعه‌اش تنها حماسه است و اندیشه. او بر خلاف اغلب مردم و شاعران، عاشورا را «بهترین بهانه برای گریستن»^۱ نمی‌داند و حتی گریه را مکروه می‌شمارد:

از آن روز/ پر چشم‌های قبيله/ گریه مکروه/ خفتن حرام/ و دیدن/ عمیق
دیدن/ واجب عینی شد (ص ۷۰)

نیز شاعران و مداحانی را که خاندان پیامبر علیهم السلام را به ضعف و عجز نشان می‌دهند تا رقت برانگیزند و از مخاطب اشک بگیرند به شدت می‌نکوهد. این ابیات خطاب به حضرت زینب علیها السلام سروده شده است:

شاعران بیچاره/ شاعران درمانده/ شاعران مضطر/ با نام تو چه
کردند؟ (ص ۶۷)

^۱ من می‌گویم شما بگریید. ۷۲: ای بهترین بهانه برای گریستن/ ای داغ جاودانه برای گریستن. قادر طهماسبی (فرید).

بصیرت و اندیشه:

مخاطب در منظومه‌ی گنجشک و جبرئیل در توصیف سالار شهیدان با دید و نگرشی نو روبه‌رو می‌شود. شاعر در پرداختن به واقعه‌ی عاشورا و شهادت امام حسین علیه‌السلام به واژه‌های گلو و حنجره و هر چه که به این حوزه مربوط می‌شود علاقه‌ی وافری نشان می‌دهد؛ این واژگان و اعضا وسیله‌ی پیام رساندن سیدالشهدا علیه‌السلام محسوب می‌شوند. این نوع توجه با حرکت معمول مداحان یا شاعران که فقط با اشاره به بریدن سر آن حضرت به توصیف مظلومیت ایشان می‌پردازند و یا پیوسته از اصابت ضربات تیر و شمشیر به پیکر مطهر آن حضرت سخن می‌گویند، کاملاً مغایر است. در حالی که حسینی در جای‌جای اثرش جز ضربه‌ی وارد شده بر گلو سخن نمی‌گوید و به انحای مختلف آن را یادآور می‌شود؛ او هرگز در پی بیان مظلومیت ایشان نیست:

- عمود شب/ در گلوی افق/ فرومی‌رفت/ و حنجره‌ای/ برای/ فردای
رسالت/ صیقل می‌خورد. (ص ۱۴)

- سلسله‌ی این صدا/ تکرار این تبلور روشن/ در طنین کدام حنجره/
تاریخی شد. (ص ۱۵)

- و لبانم سر بلند/ اعتراف می‌کنند:/ اگر گلوی تو نبود/ عقل این حنجره/
هرگز/ به فریادهای بلند/ قد نمی‌داد. (ص ۲۱)

البته باید یادآور شد که تنها جایی که شاعر به بیان مظلومیت در این حادثه می‌پردازد، سروده‌اش درباره‌ی حضرت علی‌اصغر علیه‌السلام است که علی‌القاعده این بیان تأثیربرانگیز به دلیل بی‌دفاع بودن شهید شیرخوار کربلا است؛ گفتنی است که شاعر در ترسیم سیمای معصوم حضرت علی-اصغر علیه‌السلام چنان استادانه سخن‌سرایی می‌کند که مخاطب بیشتر متحیر و مبهور نوع توصیف و تصویرگری وی می‌گردد تا این که متأثر شود.

در شعر «منطق سیال»، در بیان شهادت حضرت علی‌اصغر علیه‌السلام به زیبایی و هنرمندی تمام، واقعه‌ی پاشیدن خون گلوی ایشان به آسمان و بازنگشتن آن در ترکیب «سیلان بی‌سقوط» و «فریاد متصاعد»، آن هم به عنوان «استثنای بزرگ در تاریخ فوران» که «بلاغت را به عرش رسانیده است»، تصویر می‌کند:

- چه منطق سیالی/ در کلام سرخ این قبیله/ موج می‌زند/ فلسفه نمی-
بافم/ سخن از گلوی تردی است/ که صادقانه/ بر فراز منبر آمد/ و
بلاغت را به عرش رسانید/ به روایتی صادق و صمیمی/ استثنایی
بزرگ/ در تاریخ فوران/ سیلانی بی‌سقوط/ فریادی متصاعد/ که با
سه شعله زبانه کشید. (صص ۵۵ و ۵۶)

از جمله شخصیت‌های بزرگی که حسینی به ترسیم رشادت‌های او می-
پردازد، حضرت زینب علیهاالسلام است. در شعر وی، پیام‌رسانی آن
حضرت و اعتراض و خطبه‌ی ایشان امری عرشی و آسمانی دانسته شده،
چیزی که منشأ آن یک «سرانگشت پنهانی» است. اوج تصویرسازی شاعر
آنجاست که زینب علیهاالسلام را نایب حنجره‌ی بریده‌بریده‌ی برادر می‌داند
که به تاراج زوبین دشمن رفته و او را به تلاوت قرآنی می‌خواند که با
سرانگشت نیزه ورق خورده است تا مردانگی و انسانیت جاویدان بماند.
چنین تصویرسازی‌های ملموس و عینی، شعر حسینی را ژرف، صمیمانه
و موجز کرده است.

- کدام سرانگشت پنهانی/ زخمه به تار صوتی تو می‌زند/ که آهنگ
خشم صبورت/ عیش مغروران را منغص می‌کند/ می‌دانیم/ تو نایب
آن حنجره‌ی مشبکی/ که به تاراج زوبین رفت/ و دلت/ مهمان سرای
داغ‌های رشید است/ ای زن!/ قرآن بخوان/ تا مردانگی بماند/ قرآن
بخوان/ به نیابت کل آن سی جزء/ که با سرانگشت نیزه ورق
خورد. (ص ۶۶)

جامعه:

حسینی در دو قسمت از شعرش اهل بیت علیهم‌السلام را شبان و امت را گله‌ی آنان خطاب کرده است:

- با هیهای مشرقی‌ات/ - ای شبان داغدار!/- یک گله گرگ/ با زوزه-
های متواری/ عقب نشست. (ص ۷۵)

- وقتی/ با آواز داغدار شبانان/ به میدان می‌شدی ... (ص ۵۸)

شعر زیارت نواحی مقدس (صص ۱۹-۲۲) از اجتماعی‌ترین سروده‌های این مجموعه است که تاریخ صدر اسلام را کاملاً جامعه شناسانه و ارسی می‌کند. او اعتراض را تکلیفی شرعی می‌داند که ترکش مستوجب کیفر است:
- نعره‌های رسا/ به دیوارهای ممتد می‌خوردند/ و گلوهای تارک فریاد/
به تازیانه‌ی بغضی نامحدود/ حد می‌خوردند!

- علف/ افسانه‌های هرزه می‌گفت/ و اوقات سبز باغ/ با قصه‌های زرد/
تلف می‌شد. (ص ۲۱)

این سطور ممنوع شدن ثبت احادیث و آغاز فرآیند جعل حدیث در روزگار پس از پیامبر و حتی رواج قصه‌سرایی قصاصین را به یاد می‌آورد. (رک. جعفریان ۱۳۷۸)

انقلاب اسلامی:

نکته‌ی کلیدی در بینش حسینی زنده و دنباله‌دار دیدن دین است؛ لذا طبیعی است که عاشورا را در کربلا تمام نکند و ادامه‌ی آن را در روزگار حاضر بجوید. اگر شعر انقلابی در این مجموعه می‌آورد، آن را بر هم زنده‌ی یک‌دستی کتابش نمی‌یابد و اساساً در برخی شعرهایش نمی‌توان به درستی تعیین کرد که ممدوح سیدالشهداست یا امام خمینی؛ شهدای کربلایند یا شهدای جبهه و جنگ. شعرهای «بین خدا و خاک»، «اجتهاد» و «در

کتابی ابدی» به وضوح در ستایش انقلاب و رهبر فقید آن سروده شده‌اند و شعر «خون‌بها» در نکوداشت شهیدان است.

برائت:

حسینی در شعر «تبری» این واژه را برای بیان مواردی به‌کار می‌گیرد که تا حدی تأمل‌برانگیز است. در فرهنگ شیعی همواره تبری در مورد غاصبان مطرح می‌شود و پس از آن نوبت به امثال ابن‌ملجم و یزید و ... می‌رسد؛ اما در شعر حسینی اینان هدف برائت قرار گرفته‌اند: نمرود، قاتلان زکریا، کسانی که در جنگ احد دندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را شکستند، ابن‌ملجم و بالأخره یزیدیان! همه‌ی تاریخ رصد می‌شود و نقطه‌ی مورد انتظار دیده نمی‌شود! این مسأله تنها در صورتی فهم و هضم می‌شود که بدانیم شاعر به ارزش‌های نظام اسلامی به شدت پایبند است و حفظ وحدت بین شیعه و سنی یکی از این ارزش‌هاست؛ هرچند که می‌توان باز هم بر او خرده گرفت که اگر مفهومی صلاح نیست مطرح شود، همان بهتر که مطرح نشود نه این که استحال شود و با معنایی دیگر عرضه شود. ممکن است کسی به این خرده چنین پاسخ دهد که شاعر خلاق اگر در تعاریف مفاهیم دست نبرد و فرهنگ‌سازی نکند، چه کند!

آنچه که در پایان این شعر در خور تأمل است، نگاه انفسی و هدف درونی تبری شاعر است: سکوت خودش:

- فریاد غلتانی شدیم/ و از سکوت/ تبری جستیم! (ص ۳۳)

عرفان و تصوف:

یکی دیگر از نکات مورد توجه در شعر حسینی، نگاه عرفانی و اطلاع وی از مبانی و مفاهیم تصوف است. در بخش‌های مختلف شعر او می‌توان

رگه‌هایی از عرفان را دید که معمولاً در قالب اصطلاحات عرفانی بازتاب یافته‌اند. البته باید یادآور شد شاعر چندان در پی ابراز اندیشه‌های عرفانی نبوده و خود را ملزم به بیان چنین تعبیری نکرده است. از اصطلاحات عرفانی این منظومه، «کرامت» و «خانقاه» در سروده‌ی «کرامت سرخ» است:

- و آفتاب نارس یک مفهوم/ در خانقاه خون تو/ کامل شد ... / باغ کرامت است/ گلوی تو/ یا حسین! (ص ۳۰)

اشاره‌ی حسینی به حدیث «مَنْ طَلَّبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي عَشَّقَنِي وَ مَنْ عَشَّقَنِي عَشَّقْتُهُ وَ مَنْ عَشَّقْتُهُ عَشَّقْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ أَنَا دِينُهُ» هم جای تأمل دارد. این حدیث را فقط متصوفه نقل کرده‌اند و البته عرفای شیعی قرن ۱۱ به بعد هم به این حدیث استناد کرده‌اند؛ اما از نظر محدثان شیعی مجعول است. نکته‌ی جالب در تاریخ نقل این حدیث تکمیل تدریجی آن است که در آغاز با «من عشقنی» شروع می‌شود و سپس در هر دوره بخشی به آغاز آن افزوده می‌شود. روایت حاضر از ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۹۱: ۳۶۶) نقل شده است.

- دریا/ کرانه تا کرانه/ میزبان شماس/ و آسمان/ خونبهای لبخندی/ که مرگ از لبانتان چید! (ص ۲۵)

نمونه‌هایی از اصطلاحات تصوف را می‌توان در شعر «تبری» سراغ گرفت. آن‌جا که به بیان داستان حضرت زکریا و گریختن او از دست قوم و پناه بردنش به درخت سخن می‌راند، مجموعه‌ای از اصطلاحات و لوازم تصوف را ردیف می‌کند:

- چگونه بود/ شطح استخوان زکریا/ در زاویه‌ی درخت/ و اعتکاف دندانهای ارّه/ در کنج مغز استخوان نبوت؟/ ما آن براده‌های معطر را/ در بادها فشانیدیم/ و تاریخ کامل شد. (ص ۳۲)

لغزش‌ها:

به نظر می‌رسد تمام این اشارات به وسوسه‌ی کلمه‌ی «زاویه» بیان شده است؛ چرا که فضای معنایی شعر مناسب این مفاهیم نیست. غیر از این که واژه‌ی اعتکاف که بار معنایی مثبتی دارد در جایگاهی منفی نشسته است، یک مشکل تصویرسازی هم در این شعر دیده می‌شود. اگر فرض کنیم که داستان به صلیب کشیدن مسیح علیه‌السلام درست باشد، شاعر می‌تواند میخ را معتکف در دستان عیسی علیه‌السلام ببیند؛ زیرا میخ ثابت و بی‌حرکت است و صرف نظر از بار معنایی، تصویر اعتکاف به دست می‌آید؛ اما آیا اره هم این طور است؟ حرکت اره به سعی صفا و مروه شبیه‌تر نیست تا اعتکاف؟

جای دیگری هم بار معنایی کلمه نادیده گرفته شده است. «رافضی» نامی بود که مخالفان بر شیعیان می‌نهادند، اما حسینی ترکیب ستایش‌آمیز «کهکشانشان رفاض» را می‌سازد!

جز در همین دو موردی که اشاره شد، بار معنایی کلمات در شعر حسینی جایگاهی ویژه دارد و او این ظرفیت زبانی را خوب می‌شناسد و به کار می‌گیرد. برای نمونه، واژه‌ی «معطر» در اشعار او مفهومی مثبت و مقدس را به ذهن متبادر می‌کند؛ جهات جغرافیایی شمال و شرق - محل طلوع نور و حقیقت - بار معنایی مثبت و جنوب و غرب، بار معنایی منفی دارند؛ واژه‌ی «باستانی» نیز از تقدس خاصی برخوردار است.

ضعف‌های تاریخی:

حسینی در جایی از شعرش در به‌کارگیری صفت «باستانی» دچار لغزشی تاریخی می‌شود:

- «آن گنج رنج‌دیده‌ی تاریخ/ - دیباج - را/ دیوار قصری بلعید/ دیوار قصری در بغداد/ این سرزمین باستانی بیداد. (صص ۴۳ و ۴۴)

بغداد را خود ابو جعفر منصور، خلیفه‌ی عباسی، بنا کرده و در همان سال‌های نخست تأسیس آن شهر، دیباج اصغر کشته می‌شود. لذا در آن تاریخ نمی‌توان بغداد را شهری باستانی خطاب کرد. این پرش تاریخی را می‌توان لغزش شاعر دید و البته می‌توان عذری موجه برایش دست و پا کرد که از زاویه‌ی دید شاعر و زمانه‌ی او دیگر بغداد باستانی است. در مواردی هم به احتمال قوی عامدانه تاریخ را تغییر می‌دهد؛ گاه به دلیل حفظ وحدت فریقین و گاه به دلایل هنری؛ مثلاً در لیلۃ‌المبیت یک مهاجم را وارد خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند و نه چهل تن را (ص ۸۷) و ابوسفیان را سردسته‌ی مهاجمان به خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می‌شمرد (ص ۸۸).

ضعف در تعابیر و تصاویر:

حسینی در مواردی اندک به منظور حفظ تناسب‌های ظریف لفظی در تنگناهای معنایی گرفتار می‌شود که البته نقطه ضعف در خور توجهی برای شعر او به شمار نمی‌آید. مثلاً در شعر «تبری» می‌گوید:

- تبری می‌جوییم/ از سنگ جاهلی/ که نرخ مروارید محمدی را شکست. (ص ۳۲)

سنگ تنها دندان را شکسته، نه نرخ آن را؛ ارزش و اعتبار دندان همچنان محفوظ است!

یا:

- و از پولادی/ که در کوفه/ برج آفتاب را به دو شق کرد. (ص ۳۲)

برج، جایگاهی در آسمان است و نمی‌توان آن را شکافت. خود خورشید و ماه قابلیت منشق شدن دارند.

ابهام و کژتایی:

در مواردی اندک از این منظومه، حسینی تعابیر نامفهومی آورده است که نمی‌توان توجیه مفهومی مناسبی برای آنها یافت. مثلاً:

- و بحران آفتاب کاسد/ در گلوی سوخته‌ی باغ/ چون کورکی قدیمی
فاسد می‌شد. (ص ۸۴)

آفتاب و فاسد شدن؟! آن هم مثل کورک قدیمی؟ مگر کورک هم فاسد می‌شود؟ کورک که یک بیماری پوستی است در گلو چه می‌کند؟ ابهام پشت ابهام. برخی از این ابهامات تنها در صورت فرض آفتاب دم غروب تا حدی پذیرفتنی می‌نماید که این فرض هم چند سطر جلوتر باطل می‌شود:

- و آفتاب/ آفتاب بحرانی/ بر بام بلند شکفتن برآمد (صص ۸۴-۸۵)

همچنین در شعری در وصف حضرت زینب علیهاالسلام صفت «راهوار» را که خاص «اسب» است به گیسوی بغض ایشان نسبت می‌دهد که کژتابی بسیار ناپسندی را باعث می‌شود. ضمن این که ارتباط بغض به گیسو هم چندان واضح نیست.

- گیسوی راهوار بغض بلندش/ در گردباد ضجّه پریشان شد. (ص ۲۸)

آرایش‌های بدیعی:

بنای این جستار بر آن است که تنها به نقد محتوا بپردازد و علی‌القاعده آرایش‌های لفظی نباید جایی در این نوشته داشته باشند. این چند خط از آن رو تقدیم می‌شود که برخی آرایه‌ها محملی شده‌اند برای مفهوم‌سازی. از جمله صنعت‌های بدیعی که بیش از همه خودنمایی می‌کند، ایهام و اقسام آن است که آن هم به دنبال خود مراعات‌النظیر یا تناسب را به همراه دارد. حال به موارد مهمی در این زمینه اشاره می‌شود.

مشهورترین سروده‌ی این منظومه، «راز رشید» است که سرشار از تصاویر شاعرانه و نکات زیبایی‌شناسانه است. نمونه‌هایی از این صنعت‌ها:

شاعر میان دو کلمه‌ی «گونه» و «زبان» ارتباط زبانی (تناسب یا مراعات-النظیر) ایجاد کرده است. به جرأت می‌توان گفت حسینی کلمه‌ی «گونه» را به‌عمد در این سروده بیان کرده است تا معنای ایهامی آن را یعنی «چهره» و ارتباط آن با «ماه» از نظر زیبایی مورد توجه باشد؛ همچنین ارتباط معنایی میان «ماه» و «قمر بنی هاشم» نیز منظور نظر می‌تواند باشد.

- به گونه‌ی ماه/ نامت زبانه‌زد آسمان‌ها بود... (ص ۳۷)

«جبل نور» تعبیری است در وصف امام حسین علیه‌السلام

- و پیمان برادریت/ با جبل نور/ چون آیه‌های جهاد/ محکم ... (ص ۳۷ و ۳۸)

واژه‌ی «محکم» ایهام استخدام دارد: الف) مستحکم (پیمان مستحکم)؛ ب) آیه‌های محکم (و نه متشابه) جهاد. گفتنی است این امر، نمایان‌گر اطلاع و آگاهی شاعر از مبانی و مفاهیم قرآنی است که به گونه‌ای ناخودآگاه در تراوش‌های ذوقی و قلمی او مجال بروز و ظهور می‌یابد.

در ترکیب «بهت کودکانه‌ی حرم» با آوردن صفت کودکانه به‌جای مضاف-الیه کودکان، آشنایی زدایی و انحراف از نرم ایجاد کرده و تصویری بدیع-تر از تصویر معمول ساخته است. از سوی کودکان حرم منتظرند و از سوی کل حرم با وجود تمام مخدرات کودکانه در انتظار اویند. خوش‌باوری کودکانه را هم نباید از یاد برد.

- و باد/ تو را با مشام خیمه‌گاه/ در میان نهاد/ و انتظار در بهت
کودکانه‌ی حرم/ طولانی شد. (ص ۳۸)

حسینی در سروده‌ی «زیارت نواحی مقدس» نیز از ایهام به‌ویژه ایهام تبادر بسیار استفاده کرده است. شاعر در این شعر نگاهی جامعه‌شناسانه به دین دارد و احکامی شاعرانه تشریح می‌کند:

- «پشت به اقیانوس/ هرگز/ دعای باران/ بالا نمی‌رود!» (ص ۱۹)

البته اگر بدانیم که حوزه‌ی معنایی آب و باران و دریا و ... در شعر حسینی نماد معنویت و شخصیت‌های آسمانی هستند، این حکم شاعرانه را در شرع هم خواهیم یافت که معنویت بدون امام معصوم راه به جایی نمی‌برد و عبادت پشت به امام پذیرفته نیست؛ حکمی که در حرم‌های مطهر معصومان علیهم‌السلام اجرا می‌شود و کسی پشت به حرم امام نماز نمی‌خواند.

- و شاعران بیگانه/ به تبعیت از طاعون/ از خاک بی‌بضاعت/ ملکوتی پا در هوا را مطالبه می‌کردند. (همان)

درباره‌ی بدیع در این شعر باید گفت که خواننده‌ی سخن‌آشنا تنها در صورت کشف ایهام‌های دقیق آن، می‌تواند از خواندن چنین شعری لذت ببرد. حال به بخشی از این ایهام‌های تبادر اشاره می‌شود:

عنوان شعر دعای «زیارت ناحیه‌ی مقدسه» را به ذهن متبادر می‌کند.

واژه‌ی «طاعون»، یادآور «طاغوت» است. همچنین کلمه «هوا» تداعی-گر «هوای نفس» است که در این صورت معنی ملکوت وارونه را می‌رساند؛ ضمن این که «پا در هوا» تصویری اروتیک و غیر اخلاقی و در عین حال متناسب با این فضا می‌سازد. شاعر ما با این گونه کنایه‌ها و تعریض‌ها چندان بیگانه نیست؛ مثلاً در همین شعر و در چند سطر جلوتر می‌گوید: «سوء هاضمه/ از دو سو/ بیداد می‌کرد». دو سوی سوء هاضمه گرسنگی یا سیری شدید است و دو سوی جهاز هاضمه همانی است که شاهد مثال ماست. مجموعه‌ی نوشداروی طرح ژنریک هم به مقتضای طنز بودنش از این قبیل تصاویر خالی نیست:

- رستم وادی موزون طبعان/ که پریروز ز مردانگی و درد حکایت می‌کرد/ صبح امروز چرا - ضمن تاباندن سبالت در دست -/ داشت از عادت ماهانه شکایت می‌کرد!؟

بازی با حروف نیز از دیگر هنرنمایی‌های حسینی است. او در شعر «الف، لام، میم» با بیان این حروف از یک سو در پی تداعی تعدادی از سوره‌های قرآنی است که با این حروف مقطعه آغاز شده‌اند و از دیگر سو، مفهوم «الم و درد» را به ذهن القا می‌کند:

- انکار خنجر و زوبین/ خدش‌های وارد نکرد/ هنوز رسا و بلندی: الف
لام میم ... (ص ۵۱)

دور خیالی و تراحم تصاویر:

تراحم تصاویر حسینی چندان زیاد نیست ولی کاملاً به چشم می‌آید. این نمونه را ببینید:

- پیشانی بلند زمزمه‌ای ناب/ در رکعت گلوی تو/ ضربت
خورد(ص ۲۹)

در شعر «بین خدا و خاک» (ص ۶۳) عبارت «دندان گرگ فتنه به بن بست می‌رسید» دو مفهوم متضاد را به ذهن متبادر می‌کند: الف) دندان کند شد، یعنی کاری از پیش نبرد؛ ب) تا بن استخوان رسید. این مفاهیم، شعر او را معماگونه می‌کند. این نوع شعر ذهن را آن قدر درگیر می‌کند که دیگر مجال چندانی برای درگیری عواطف با شعر باقی نمی‌ماند!

نکته‌ی در خور تأمل این که شاعر به این ویژگی شعرش تفاخر می‌کند؛ تا جایی که در شعر پایانی این منظومه با عنوان «شکار و مردار» خود را معنی‌شکار، یعنی مبدع و نوآفرین، و دیگران را مردارخوار، یعنی به نظم‌کشنده‌ی مفاهیم تکراری، می‌داند:

- ... و انگار/ طعم شکار/ در دهانم تازه می‌شود/ دوباره می‌بینم/ بچه‌ها
- بچه‌های تنبل و ولگرد -/ باز از خیال جنگل می‌آیند/ و
دهانشان/ بوی رجزهای متلاشی می‌دهد/ ما گوشت خورده-
ایم! (ص ۹۴)

آرایه‌ی مورد علاقه‌ی شاعر که خود آن را تکنیک سینمایی دیزالو می‌نامد (حسینی: ۱۳۸۷: ۳۱۸) باعث دیریایی شعر او شده است. تعریف این آرایه چنین است: تصویری را در فضایی ارائه کنیم و سپس همان تصویر را در فضایی دیگر پی بگیریم؛ بدون این که این تغییر فضا را به مخاطب گوشزد کنیم. تقریباً همان ایهام استخدام است که در تصویر رخ می‌دهد و نه در کلمه. اینک نمونه‌هایی از دیزالوهای حسینی:

- ای شط شرحه شرحه (عباس) / تمام دریا از توست (آب‌ها) / و تو از تمامیت دریایی (سیدالشهدا یا خدا) (ص ۱۷)

- شعر معمار فریادهای شرقی مدام از کربلا به نجف می‌رود و از نجف به کربلا؛ گویی این دو شهادت در هم تنیده‌اند؛ مثلاً در بند پایانی پس از ذکر نبرد عاشورا می‌گوید:

و آفتاب/ بر سرنوشت مبهم محراب/ روشنگرانه تابید. (ص ۷۶)
- در کوره‌های داغ (گرم) / داغ‌های مکرر (مصیبت) / خشت کدام واقعه می‌پخت؟ (ص ۷۴)

دیریایی:

معماگونه‌سرایي شاعر و نوع تبادرها و اشارات در شعرش دیدنی است. به نمونه‌ی زیر توجه کنید:

- یک شب ابوسفیان خم شد/ شما پا بر کوهان جاهلیت نهادید/ و رتیلی برگزیده از میان قبیله‌های زهرآگین/ از دیوار وحی/ بالا خزید) اشاره به *لیلة‌المبیت* .

- چراغ که خاموش شد (شهادت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) // دندان‌های حریستان/ و قیحانه درخشید/ و دل‌هایتان - در تاریکی - / کلمات عادل را (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) // برنتابید.

- دیگر روز/ در کوی و برزن: / از بن دندان/ حریصانه جار زدید/ و
با سوءظن/ به میدان شدید/ آن روز ذوالفقار/ با فرودی مجمل(تبادر
جنگ جمل)/کوهان گنبدیهی شما را / به دو نیم کرد

- یک شب ابوسفیان (نماد مبارزه با اسلام) خم شد/ و دست بی نجابت
شما (نجابت از اوصاف حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام است و
ایشان را متبادر می‌کند)/ و دشنه‌ای بلند(نماد خیانت و ضربه از
خودی خوردن)/ و چفیه‌ای سیاه/ پیوست.

- چراغ که خاموش شد(شهادت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)/ پشت
شهر سوخت (تبادر احراق بیت فاطمه علیهاالسلام، تبادر پشت در
بودن ایشان، تبادر پشت و پناه امت بودن ایشان و خانواده‌ی ایشان/
و دهان زخم کنار کوچهی قلبم(تبادر ماجرای کوچهی بنی‌هاشم)/
خمیازه‌ای کشید/ و برق پولادی دوپهلو(تبادر پهلوی مجروح
حضرت زهرا علیهاالسلام)/ میان دنده‌های من فاصله انداخت(تبادر
دنده‌ی شکسته‌ی ایشان) (صص ۸۷-۸۹)

یادآوری این نکته ضرور است که بیان غیرصریح و غیرمستقیم و توسل
جستن به قراین وقایع و اوصاف اشخاص از مشخصه‌های بارز شعری
حسینی است و این مسأله در توصیف‌های او از حضرت زهرا علیهاالسلام
نمود بیشتری دارد. وی حتی در مجموعه‌ی «از شرابه‌های روسری
مادرم» نیز هرگز به صورت مستقیم نام آن حضرت علیهاالسلام را بر
زبان نمی‌آورد؛ با آن که تماماً در وصف آن حضرت سروده شده است!

- من- بی‌تردید- به آن پنجره عادل(امیرالمؤمنین علیهاالسلام)/ شک می-
بردم/ و به آن دیوار معصوم(حضرت زهرا علیهاالسلام)/ اگر شما/
دست به خنجر نمی‌بردید. (ص ۸۹)

گفتنی است کاربرد واژه‌ی خنجر یا دشنه در این شعر و شاید در کل اشعار حسینی شکل نمادین و بار معنایی خاصی دارد. وی دشنه را نماد ضربه‌ای می‌داند که یا از پشت یا از پهلو اصابت می‌کند؛ دشنه نماد خیانت است. شعر یاد شده تنها سروده‌ی این منظومه است که این‌گونه دقیق و مؤثر به ترسیم سیمای حضرت زهرا علیهاالسلام پس از شهادت پدر بزرگوارشان می‌پردازد. آنچه که در این سروده جالب توجه است، دقت و توجه شاعر به حفظ ارزش‌های نظام اسلامی به‌ویژه در مسأله‌ی وحدت شیعه و سنی است.

آمار و ارقام:

آنچه که تا کنون عرضه شد، حاصل فهم و ذوق نگارنده بوده که قطعاً خالی از خطا نیست. آمار بهتر می‌تواند آینه‌ی گنجشک و جبرئیل باشد. از میان آمارهای مختلف استخراج شده، تنها سه حوزه‌ی معنایی ارائه می‌شود: مفاهیم، اشخاص و اعضای بدن. زیر مجموعه‌های هر حوزه هم به ترتیب فراوانی مرتب شده‌اند تا دغدغه‌های شاعر را بهتر نشان دهند. شمارش بر اساس واحدهای معنایی انجام شده است؛ هر واحد معنایی یک تصویر یا مفهوم است که معمولاً بین یک تا سه سطر شعر را در بر می‌گیرد. از مجموع ۸۵ صفحه‌ی مفید شعرهای این کتاب، ۴۸۳ واحد معنایی استخراج شده است.

حوزه‌ی مفاهیم:

معارف(30)، عطش(12)، قرآن(12)، فریاد/صدا(11)، دین زنده(9)، جامعه(6)، جهات(6)، حماسه(5)، رنگ(5)، اسارت(4)، طعن شاعران(4)، عرفان(4)، انقلاب(3)، بصیرت(3)، تبری(3)، جبر(3)، شهادت(3)، منطق(3)، تصاویر غیراخلاقی(2)، امید پس از یأس(2)، باستانی(2)، شب(2)، شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام(2)، شهادت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم(2)، مبین(2)، نور(2)، بیداری(1)، تأویل قرآن(1)،

تکلیف روشن(1)، جبهه(1)، دین جاودان(1)، دین حماسی(1)، دین
واژگونه(1)، زیارت ناحیهی مقدسه(1)، سفر(1)، سکوت(1)، سورهی
فجر(1)، شکار و مردار(1)، شکستن سکوت(1)، طعن مداحان(1)،
عقل(1)، غارت(1)، فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام(1)، فوران بی-
سقوط(1)، قتل(1)، قرآن بودن عترت(1)، قرآن و امام(1)، قنوت(1)،
کلمات عادل(امیرالمؤمنین علیه السلام)(1)، کوه نور(سیدالشهداء علیه-
السلام)(1)، لجه های دیوانه(1)، معراج(1)، معصوم پانزدهم(زینب علیها-
السلام)(1)، نایب الامام(زینب علیها السلام)(1)، نفی دین تجملی(1)، نفی
گریه(1)، نماز(1).

حوزهی اشخاص:

سیدالشهداء علیه السلام(18)، عباس علیه السلام(18)، دیباج(11)،
ذوالجناح(7)، شهید(7)، فاطمهی زهرا علیها السلام(7)، امام
خمینی(4)، زینب علیها السلام(4)، ابوسفیان(3)، امیرالمؤمنین
علیه السلام(3)، علی اصغر علیه السلام(3)، پیامبر صلی الله علیه و-
آله وسلم(2)، جبرئیل(2)، جوانان بنی هاشم(2)، خيام(اهل
خيام)(2)، زنجیریان بغداد(2)، شبان(اهل بیت علیهم السلام)(2)،
عایشه(2)، کودکان حرم(2)، نمرود(2)، یزید(2)، اصحاب(1)،
حرمه(1)، خلفا(1)، زکریا(1)، ساربان کاروان
حسینی(جبرئیل)(1)، عترت سیدالشهداء علیه السلام(1)، هاتف
عرش(1).

حوزهی اعضای بدن:

پیشانی(5)، گلو(5)، سر(3)، خون(2)، خون علی اصغر علیه- السلام(2)، دست(2)، دل(2)، زخم پهلو(2)، انگشت(1)، دست یزید(1)، دندان سیدالشهداء علیه السلام(1)، دو بال(1)، فرق عباس علیه السلام(1).

نتیجه:

رویکرد غالب در شعر حسینی، حماسه است. این شور تند انقلابی بعدها به سرخوردگی و یأس تبدیل می‌شود که اوج این روحيات را می‌توان در کتاب آخر او، «در ملکوت سکوت» دید.

شاعر چندان تاریخ‌دان نیست؛ ولی کوشیده نقاط کمتر دیده‌شده را ببیند. حسینی نسبت به جامعه‌ی خود حساس است و همین حساسیت را در شعر آیینی-تاریخی او هم می‌توان یافت. تقریباً تمام توجه شاعر به حوادث خونین تاریخ معصومان علیهم‌السلام است؛ البته او در ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام صرفاً بیان مصیبت نمی‌کند؛ بلکه حوادث را با نمونه‌های امروزی پیوند می‌دهد و بیش از برانگیختن عاطفه به تحلیل وقایع می‌اندیشد و بها می‌دهد. پرکاربردترین مفاهیم در این کتاب، تصاویر مربوط به دیدن و گفتن است؛ حسینی گفتن و فریاد زدن و عمیق دیدن را از واجبات می‌داند.

دل‌بستگی شاعر به عرفان در میان سطور شعرها مشهود است. البته عرفان حسینی منافاتی با قیام و انقلاب و... ندارد. عرفانش نگاهی توحیدی است که با تسلیم میانه‌ای ندارد.

در کنار محاسن بی‌شمار کتاب گنجشک و جبرئیل، ضعف‌های محدودی در حوزه‌های معرفتی، تاریخی، تصویرسازی و بلاغت وجود دارد. شعر حسینی دورخیال است و گاه تزاخم تصاویر مانع فهم راحت شعر می‌شود. از بارزترین نقاط قوت کتاب، خیال متفاوت و قدرتمند شاعر است.

منابع:

قرآن کریم.

اصفهانی، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین. تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

جعفریان، رسول. قصه خوانان در تاریخ اسلام. قم. دلیل ما. ۱۳۷۸.

جمالی، کامران. فردوسی و هومر. تهران: اسپرک. ۱۳۶۸.

حسینی، سید حسن. در ملکوت سکوت. تهران. انجمن شاعران ایران. ۱۳۸۵.

حسینی، سید حسن. گنجشک و جبرئیل. تهران. افق. چ ۵. ۱۳۸۴.

حسینی، سید حسن. نوشداروی طرح ژنریک، تهران. سوره‌ی مهر. چ ۳. ۱۳۸۵.

داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه‌ی مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و

اروپایی به شیوه‌ی تطبیقی و توضیحی. تهران: مروارید. چ ۲. ۱۳۷۵.

فیض کاشانی. قره‌العیون فی المعارف و الحکم. تهران. دارالکتاب الإسلامیه.

قزوه، علیرضا، گردآورنده. من می‌گویم شما بگریید، مراثی عاشورایی. تهران. سوره‌ی

مهر. چ ۷. ۱۳۸۶.

کاظمی، محمدکاظم. پیاده آمده بودم: مجموعه‌ی شعر. چ ۳. تهران. سوره‌ی مهر،

۱۳۸۸.

کاظمی، محمدکاظم. قصه‌ی خشت و سنگ: مجموعه‌ی شعر. تهران. کتاب نیستان.

۱۳۸۴.

در جاده ابریشم همسفر ناصر خسرو قبادیانی

رضا مصطفوی سبزواری*

چکیده

فرهنگ و تمدن باستانی و هم دیرپای ایران زمین نمودار عمق تأثیرگذاری هنر و تمدن گران‌سنگ آن و نیز سهم سازنده آن در بنیاد تمدن جهانی است. یکی از این نشانه‌های فرهنگی که نمودار سهم زیاد ایران در تمدن و فرهنگ جهانی به شمار می‌رود، وجود بخشی از راه ابریشم در آنجاست.

این راه بسیار سودبخش که به واسطه حمل ابریشم چین و البته کالاهای نفیس دیگر مانند سنگهای قیمتی و ادویه و غیره بدین نام شهرت یافته است، بر پایه گفته سی ماتسین Sse-Ma-t sien معروف به هرودت چین (درگذشته به سال ۸۳ پیش از میلاد) از دروازه یشم (نفریت Nephrit) در محل دیوار مشهور چین آغاز می‌گردید و از دو راه که راه شمالی از طریق تورفان و راه جنوبی از طریق خُتن بود به کاشغر شهر مرکزی ترکستان شرقی که چینی‌ها سی‌کیانک گویند، می‌انجامید و پس به فرغانه در کنار مرزهای شمالی افغانستان که به «بهشت آسیا» موسوم بود، می‌رسد سپس از سمرقند به قول مولوی «چوقند» و بخارا می‌گذشت و تا مرو و بلخ ادامه می‌یافت و

* استاد دانشگاه علامه طباطبایی

پس از آن از گرگان و ری و قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می‌گذشت و به طرابوزان در ترکیه آسیا یا به بنادر شام (سوریه امروزی) منتهی می‌گردید. نیز از راهی دیگر از مرو به بلخ و هرات، نیشابور و سپس به آسیای صغیر می‌رفت. همچنین کاروانهایی نیز از بلخ از راه دره خُلم که به گفته معجم البلدان شهر کوچکی در بیست فرسخی بلخ و دو منزلی سمنگان بوده و سپس سمنگان به هندوستان منتهی می‌رفته‌اند.

ما در این گفتار برآنیم تا در بخشی از آن راه درازی که گفته‌اند از ابتدای آن تا روم که به قولی منتهی الیه راه ابریشم بوده و به حدود ده هزار کیلومتر بالغ می‌شده و طی طریق آن سه سال به طول می‌انجامیده (ایران‌شهر ص ۱۴۵۷) با ناصر خسرو قبادیانی مروزی (۳۹۴ قبادیان - ۴۸۱ بدخشان) سفرنامه نویسنده دقیق و شاعر بلند پایه ادب فارسی و دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه، همسفر شویم و بخشی از راه ابریشم را با او به سیر و سفر پردازیم...

کلید واژه: جاده ابریشم، ناصر خسرو، سفرنامه، نام شهرهای مسیر جاده ابریشم

ناصر خسرو قبادیانی بلخی در قصیده پر مضمونی به مطلع:

ای خواننده بسی علم و جهان گشته سراسر
تو بر زمی و از برت
این چرخ مدور

(دیوان ص ۵۰۵)

در باره سفر و گردشگریهایش و برخورد با اصحاب اندیشه‌ها و ادیان و ملیتهای آن روزگار می‌گوید:

بر خاستم از جای و سفر پیش	نَزخاتم یاد آمد و نَز گلشن و
گرفتم	منظر
از پارسی و تازی و هندی وز	وز سندی و رومی وز عبری همه
تُرک	یکسر
وز فلسفی و مانوی و صابی و	درخواستم این حاجت و پرسیدم
دهری	بی‌مر
از سنگ بسی ساخته‌ام بستر و	وز ابر بسی ساخته‌ام خیمه و
بالین	چا

گاهی به سر کوهی برتر ز دو پیکر	گاهی به نشیبی شده هم گوشه ماهی
گاهی به جهانی که در و خاک چو اخگر	گاهی به زمینی که در و آب چو مرمر
گه کوه و گهی ریگ و گهی جوی و گهی	گه دریا گه بالا گه رفتن بی‌راه
گه بار به پشت اندر مانده استر	گه حَبَل به گردن بَر مانند شتر بان
جوینده همی گشتم از این بحر بدان بَر	پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر

بر پایه آنچه از دیده‌ها و شنیده‌های ناصر خسرو گردشگر صدیق سده پنجم هجری قمری در سفرنامه او بر می‌آید، جاده ابریشم مسیری پر رونق و آباد و امن بوده که همواره مورد توجه جهانیان آن روزگار از چینیان گرفته تا ترکان و سغدیان قرار می‌گرفته تا آنجا که گفته‌اند سبب حمله اسکندر مقدونی به ایران وجود ابریشم و دیگر غنائم ارزشمند در ایران بوده است. (مصاحب ۷۱۷)

در باره رونق بازار ابریشم در ایران در آن روزگار گفته‌اند در قرن ششم میلادی تجارت کلی ابریشم مشرق زمین در انحصار تاجران ایرانی بوده که ابریشم چین را در شمال ایران و نیز سواحل شرقی هند از چینی‌ها می‌خریده‌اند و به مردم روم شرقی می‌فروخته‌اند. یوستی نیانوس امپراطور روم شرقی تلاش کرد تا به وسیله امیر مسیحی حبشه تجارت ایران را از دست ایرانیان بگیرد ولی نتوانست و بنابراین تا استیلای عربها بر ایران تجارت ابریشم در مشرق زمین در انحصار تاجران ایرانی بوده است. (همانجا)

پروفسور کریستن سن (chrstensen, Arthur) در کتاب مشهور: «ایران در زمان ساسانیان» می‌نویسد «ترکان به تحریک اتباع سغدی خود کوششها کردند تا از خسرو اول اجازه عبور دادن ابریشم خود را از خاک ایران حاصل کنند اما نتیجه‌ای نبخشید. (ص ۱۵۳) درخور توجه است که جاده ابریشم برای خود ایرانیها نیز مأمنی مطمئن محسوب می‌گردیده و کالاهای

تجارتی خود را از همین مسیر صادر می‌کرده‌اند. کریستن سن می‌نویسد: «از چیزهایی که چین از ایران می‌خرید، یکی وسمه معروف ایرانی (ماده‌ای گیاهی که برای آرایش بانوان استفاده می‌شد) بود که به قیمت گزاف می‌دادند و ملکه چین هر سال مقداری برای مصرف شخصی خود اکتیاع می‌کرد. قالی‌های بابلی نیز طالب بسیار داشت. احجار قیمتی طبیعی و مصنوعی شام و مرجان و مروارید بحر احمر و منسوجات شام و مصر و مواد مخدر آسیای قُدامی از جانب ایران به چین فرستاده می‌شد». (همانجا)

اما سفرنامه ناصرخسرو یادگار سفر هفت ساله او از شروع سنّ چهل و سه سالگی او از مرو است که تحوّل زیادی در اندیشه او پدید آورده است. او در این سفر سرزمینهای بسیاری و از جمله بخشی از مسیر جاده ابریشم را دیده و بخوبی توصیف کرده است. سفرنامه ناصرخسرو ارزشهای گوناگونی دارد که علاوه بر داشتن نثری روان و شیوا و نیز از لحاظ تاریخی و ذکر وقایع روزگاران گذشته، از جهت اطلاعات جغرافیایی و توصیف سرزمینهای دور و نزدیک آن روزگار و دقت درخور تحسین او، توضیح مطالب و نیز صداقت و درستی او در بازگو کردن مشهوداتش منبعی بسیار گرانقدر شمرده می‌شود.

ناصرخسرو با دقت و باریک بینی خاصی ویژگیهای دیده‌ها و شنیده‌های خود را اعم از پستی و بلندی و آب و هوا و وسایل ارتباطی و احوال بزرگان و شاعران و دیگر دانستنیهای هر شهر و دیاری بخوبی و بدون تعصب و با صداقت خاصی که ویژه اوست باز می‌نماید به نحوی که سفرنامه او گنجینه ارزشمندی از اطلاعات مربوط به جغرافیا و اماکن قدیم ایران است که البته بخش مهمی از جاده ابریشم را نیز شامل می‌گردد.

ناصر خسرو در این سفر هفت ساله از شهرها و روستاهای بسیاری گذشته و مراکز عمده تمدن اسلامی و ساختمانها و بناهای دینی و مذهبی را دیده و از نزدیک با زندگی و طرز معیشت اقوام مختلف آشنا شده و به دیدار رجال تاریخی و فرهنگی و سیاسی زیادی نایل گردیده و چهار بار نیز خانه خدا را زیارت کرده است.

بعضی از شهرها و سرزمینهایی که ناصرخسرو در سفرهایش یاد و توصیف کرده عبارت است از: بلخ، مرو، طوس، مشهد، گرگان، بسطام، دامغان، سمنان، ری، قزوین، سراب، تیریز، خوی، آخالط (در ساحل غربی

دریاچه وان) میافارقین (شهری در بین النهرین و عراق امروزی) حلب، طرابلس (ناحیه‌ای در شمال غربی لیبی و ساحل بحر الروم یعنی مدیترانه)، طرابلس (ولایتی در ترکیه) بیروت (در ساحل مدیترانه).

از مجموعه توصیفهایی که ناصر خسرو در سفر نامه‌اش از مکانهای مسیر جاده ابریشم می‌کند چنین بر می‌آید که مسیری بسیار آباد بوده و باتوجه به فواصل طولانی شهرها از یک سو و نیز وسایل ابتدایی مسافرت از سوی دیگر، مسیر راه او چندان جاذبه گردشگری داشته که او سختیهای راه را از یاد می‌برده است.

ناصر خسرو شهر قزوین را که یکی از شهرهای جاده ابریشم بوده چنین توصیف می‌کند: «نهم محرم (سال ۴۳۸) به قزوین رسیدم، باغستان بسیار داشت بی‌دیوار و خار و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود و قزوین را شهری نیکو دیدم با رویی حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهایی خوب مگر آنکه آب در وی اندک بود و منحصر به کاریزها در زمین. و رئیس آن شهر مردی علوی بود و از همه صناعاتها که در آن شهر بود کفشگر بیشتر بود»

(سفر نامه ص ۶ و ۵)

در توصیفهای ناصر خسرو از شهرهای مسیر جاده ابریشم نکته‌های ظریفی دیده می‌شود مثلاً توصیف او از همین قزوین که وصف آن گذشت می‌نمایاند که در آنجا باید چندان امنیت حکم‌فرما باشد که باغها و مزارع کشاورزی بدون دیوار و خار باشد و هیچ مانعی هم برای دخول در باغها نباشد.

شواهد دیگر نیز تأیید می‌کند که: وجود امنیت که همواره مهمترین نعمت در جاده‌ها به شمار می‌رفته در مسیر جاده ابریشم آنهم در آن روزگار و دست کم در محدوده ایران زمین به نحو مطلوب برقرار بوده است: ناصر می‌گوید: «از خندان* تا شمیران سه فرسنگ بیابانکی است همه سنگلاخ و آن قصبه ولایت طارم است و به کنار شهر قلعه‌ای بلند، بنیادش بر سنگ خاره نهاده است. سه دیوار برگرد او کشیده و کار نیز به میان قلعه فرو برده

* . خندان: نام دهی نزدیک شمیران

تا کنار رودخانه که از آنجا آب برآوردند و به قلعه برند و هزار مرد از مهترزادگان ولایت در آن قلعه هستند تا کسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند آن امیر را قلعه‌های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ائمنی تمام باشد چنانکه در ولایت او کسی نتواند که از کسی چیزی ستاند و مردمان که در ولایت وی به مسجد آدینه روند، همگی کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن‌کسان را نبرد و این امیر نام خود را بر کاغذها چنین نویسد که: «مرزبان الدیل جیل جیلان ابوصالح مولی امیرالمؤمنین» و نامش جُستان ابراهیم است. (ص ۷ و ۸)

شهر تبریز یکی دیگر از شهرهای مسیر جاده ابریشم بوده است. ناصر خسرو تبریز را چنین وصف می‌کند: «بیستم صفر سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه (= ۴۳۸) به شهر تبریز رسیدم و آن بیست و پنجم شهریورماه قدیم بود و آن قصبه آذربایجان است. شهری آبادان، طول و عرضش به گام پیمودم هر یک هزار و چهارصد بود و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می‌کردند: «الامیر الاجل سیف الدوله و شرف المله ابومنصور و هسودان بن محمّد مولی امیرالمؤمنین» (سفرنامه ص ۸)

که از مفهوم خطبه‌ای که برای حاکم وقت می‌خوانده‌اند چنین استنباط می‌گردد که باید مردم سالاری اجتماعی و در نهایت رضایت عامه مردم از حکومت در شهر تبریز بدانجایی رسیده باشد که به حاکم وقت «شرف ملت» خطاب کنند.

نیز شهر تبریز مسیر جاده ابریشم آراسته به شاعران محقق و جویای علم بوده است:

ناصر می‌گوید:

«در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعر نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست، پیش من آمد. دیوان مُنجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.» (ص ۹)

بازار علم و دانش بویژه برای دانش‌هایی همچون ریاضیات و پزشکی و نیز افتخار به شاگردی دانشمندان جهانی ایران در مسیر جاده ابریشم گرم بوده است. ناصر می‌گوید:

«روز آدینه هشتم ذی القعدة از آنجا (بسطام) به دامغان رفتیم، غرّه ذی الحجة سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه (=۴۳۷) به راه آبخوری و چاشت خوران به سمنان آمدیم و آنجا مدتی مُقام کردم و طلب اهل علم کردم. مردی جوان بود، سخن به زبان فارسی همی گفت، به زبان اهل دیلم و موی گشوده، و جمعی نزد وی حاضر، گروهی اقلیدس می‌خواندند و گروهی طب و گروهی حساب در اثنای سخن می‌گفت که: من بر استاد ابوعلی سینا رحمه الله علیه چنین خواندم و از وی چنین شنیدیم «همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست...» (ص ۴)

صنعت و تکنولوژی در مسیر جاده ابریشم در هزار سال پیش در قیاس با سایر نقاط جهان مطلوب بوده است. در سفرنامه می‌خوانیم:

«و از بلخ تا به ری سیصد و پنجاه فرسنگ حساب کردم ... و میان ری و امل کوه دماوند است مانند گنبدی (و آنرا لواسان گویند) و گویند بر سر آن چاهی است که نوشادر (نمکی جامد و متبلور که در سفیدگری و لحیم کاری و صنایع مختلف پزشکی از آن استفاده می‌کنند) حاصل می‌شود و گویند کبریت نیز. و مردم پوست گاو ببرند و پر نوشادر کنند و از سرکوه بغلطانند، که به راه نتوان فرود آورد. (۴-۵)

یا در مورد هنر کفش‌سازی در شهر قزوین می‌نویسد: «و از همه صنّاع (یا صناعات) که در آن شهر بود، کفشگر بیشتر بود.»

پایان راه را یادی نیز از پایان راه ابریشم در منتهی الیه ایران دوره ساسانی کنیم که شهر آمد بوده که بر سر راه روم یا آسیای صغیر و در شمال بین النهرین قرار داشته که در روزگار ساسانیان بین النهرین مرکز حکومت و پایتخت بوده است، تا به گوشه‌ای از هنرهای معماری و ظرافتهای آن و شهرسازی و آبادانی آنجا از این دیدگاه نیز نظر افکنده باشیم. ناصر خسرو می‌نویسد:

«ششم روز از دی ماه قدیم به شهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یک تخت نهاده و طول شهر به مساحت دو هزار گام و عرض همچندین و گرد او سُوری کشیده است از سنگ سیاه که خشتها بریده است از صدمنی تا یک هزار منی و پیش روی این سنگها چنان به یکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آنها نیست. بالای دیوار بیست آرش. به هر صد گز برجی ساخته که نیمه دایره آن هشتاد گز باشد و کنگره او هم از این سنگ است و

از اندرون شهر در بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بار و توان شدن و بر سر هر برجی جایگاهی ساخته‌اند و چهار دروازه بر این شهرستان است، همه آهن بی‌چوب. هر یکی روی به جهتی از جهات عالم. شرقی را باب التَّجْلَه گویند؛ غربی را باب الزَّوْم شمالی را باب الأَرْمَن، جنوبی را بال التَّل و بیرون این سور سوری دیگر است هم از این سنگ، بالای آن ده گز و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره مَمَری ساخته چنانکه با سلاح تمام مرد بگذرد و بایستد و جنگ کند به آسانی. و این سور بیرون راه نیز دروازه‌های آهنین بر نشاندند مخالف دروازه‌های اندرونی، چنانکه چون از دروازه‌های سور اول در روند، مبلغی در فصیل* ببايد رفت تا به دروازه‌های سور دویم رسند و فراخی فصیل پانزده گز باشد و اندر میان شهر چشمه‌ای است که از سنگ خاره و بیرون می‌آید، مقدار پنج آسیا گرد، آبی به غایت خوش و هیچ کس نداند از کجا می‌آید.

و در آن شهر اشجار و بساتین است که از آن آب ساخته‌اند و امیر و حاکم آن شهر پسر آن نصرالدوله است که ذکر رفت و من فراوان شهرها و قلعه‌ها دیدم در اطراف عالم در بلاد عرب و عجم و هند و تُرک. مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین چنان باشد و نه نیز از کس شنیدم که گفت: «چنان جای دیگر دیده‌ام» و مسجد جامع هم از این سنگ سیاه است چنانکه از آن راست تر و محکمتر نتواند بود و در میان جامع دویست و اَنْد ستون سنگین برداشته است، هرستونی یک پاره سنگ و بر ستونها طاق زده است همه از سنگ و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر از آن. وصفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای بزرگ و همه بامهای این مسجد به خریشته پوشیده همه نَجارت^۱ و نَقارت^۲ و منقوش و مدهون^۳ کرده و اندر ساخت مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی سنگین و مدور، عظیم بزرگ،

* . فصیل: دیوار کوچک درون حصار یا درون بارهٔ بَلَد

۱ . نَجارت: منبَت کاری

۲ . نَقارت: کنده کاری در چوب

۳ . مدهون: روغن مالی شده

بر سر آن سنگ نهاده، ارتفاعش قامت مردی و دور دایره آن ده گز، نایزه‌ای^۱ برنجین از میان حوض برآمده که آبی صافی به فواره از آن بیرون می‌آید، چنانکه مخرح و مدخل آن آب پیدا نیست و متوضایی^۲ عظیم بزرگ، و چنان نیکو ساخته که به از آن نشود. الا که سنگ آمد که عمارت کرده‌اند همه سیاه است و از آن میا فارقین^۳ سپید. و نزدیک مسجد کلیسایی است عظیم به تکلف هم از سنگ ساخته، و زمین کلیسا مُرَحَم کرده به نقشها و برطارم آن که جای عبادت ترسایان است، دری آهنین مشبک دیدم که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم. (ص ۱۵-۱۳)

نتیجه:

سرزمین کهنسال ایران زمین براساس متون مدون و شواهد معتبر موجود از دیرباز آثار تمدنی و فرهنگی بسیار گرانقدری داشته است. یکی از این آثار ارزشمندی که سالها شاهد شکوه دیرینه ایران در پهنه پهناور جهان آن روزگار بوده، وجود بخشی از جاده ده هزار کیلومتری ابریشم است که از شمال ایران می‌گذشته است.

این راه کاروانی بین المللی، خود نمودار رونق و شکوه دیرینه و داد و ستدهای فراوان تجاری و واردات و صادرات بسیار از کالاهای گرانبهای آن روزگار است که در گسترش فرهنگ و اقتصاد جهانی سهم بسیار زیادی را ایفا کرده است. پایان سخن را با نظامی گنجوی شاعر بلند آوازه ایران در سده ششم هم آواز می‌گردیم که:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود یقین باشد

۱. نایزه: لوله آفتابه و ابریق و غیره

۲. متوضاً: آبریز، جای وضو گرفتن.

۳. میافارقین: شهری در بین النهرین (عراق امروزی) نزدیک دیار بکر که بعضی نسبت. بنای آن را به انوشیروان ساسانی داده‌اند. این شهر تا قرن هشتم با وجود حمله مغول شهرت و اعتبار داشته است.

منابع

- ۱- آرتور کریستن سن ترجمه رشیدیاسمی، ایران در زمان ساسانیان ، انتشارات زرین، چاپ دوم ۱۳۸۷
- ۲- دکتر محمد دبیرسیاقی، سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروی ، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۱۲۰)، چاپخانه دانشگاه تهران ۱۳۵۴
- ۳- دکتر نادر وزین پور، سفرنامه ناصر خسرو، شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۵۰ تهران.
- ۴- لغتنامه دهخدا.
- ۵- غلامحسین مصاحب، دایره المعارف فارسی، شرکت سهامی افست، ۱۳۴۵ تهران
- ۶- استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق، دیوان ناصر خسرو، انتشارات دانشگاه تهران
- ۷- فیتز جerald، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تاریخ فرهنگ چین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۶۷.
- ۸- ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران چاپخانه دانشگاه تهران ۱۳۴۳ تهران.

فهرست مقالات فصلنامه دانش

همراه با فهرست اشعار و راهنمای سایر مطالب

(بخش چهارم دوره کامل فصلنامه)

از شماره پیاپی ۱۰۰ تا ۱۱۷

نظارت : مدیر فصلنامه دانش

تدوین : شگفته یسین عباسی

فهرست مطالب

- پیشگفتار** ۱۴۹ - ۱۵۰
- ۱ - فهرست مقالات (به ترتیب الفبایی عنوان مقاله ها) ۱۵۱ - ۱۶۰
- ۲ - فهرست مقالات (به ترتیب الفبایی نام نویسندگان) ۱۶۱ - ۱۷۰
- ۳ - فهرست متون (به ترتیب الفبایی عنوان متون) ۱۷۱ - ۱۷۲
- ۴ - فهرست اشعار شبه قاره (به ترتیب الفبایی نام سخنوران) ۱۷۳ - ۱۷۵
- ۵ - ادب امروز ایران
- الف : داستان کوتاه (به ترتیب الفبایی عنوان داستان کوتاه) ۱۷۶
- ب : شعر معاصر ایران (به ترتیب الفبایی نام سخن سرایان) ۱۷۷ - ۱۷۸
- ۶ - راهنمای گزارش و پژوهش
- الف : راهیان ابدیت ۱۷۹ - ۱۸۰
- ب : معرفی کتابها و تازه های نشر ۱۸۱ - ۱۸۴
- ۷ - گفتارهای گزارش آمیز ۱۸۵ - ۱۸۶
- ۸ - راهنمای سخن دانش ۱۸۷
- ۹ - راهنمای پاسخ به نامه ها ۱۸۸
- ۱۰ - راهنمای چکیده های انگلیسی مقاله ها ۱۸۹

پیشگفتار

با لطف و عنایت پروردگار توانا، هم اکنون سی امین دوره فصلنامه دانش در دست انتشار است. اینک بخش چهارم فهرست مقالات از شماره ۱۰۰ تا ۱۱۷ جهت استفاده پژوهشگران جهان فارسی تدوین و در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

مایه سرافرازی است که پژوهشگران فارسی نویس از کشورهای بنگلادش، پاکستان، تاجیکستان، ایران و هند همکاریهای ممتد با فصلنامه را مثل سابق ادامه می دهند که در تامین تنوع موضوعات پژوهشی و حفظ سطح عالی پژوهشی مطالب تاثیر بسزایی داشته است.

فصلنامه در چهار دوره و نیم گذشته به نشر ۱۴۲ مقاله از ۸۶ نویسنده و معرفی نسخه های خطی و درج نوزده متون توسط ۱۵ پژوهشگر مبادرت ورزیده است. همچنین ۵۴ کتاب و نشرهای تازه چاپ ایران، پاکستان و هند در زمینه مطالعات ایرانی و زبان فارسی در کشورهای منطقه اغلب مشروحاً معرفی نموده است. در شماره های مختلف دوره های اخیر از ۱۵ نفر از استادان برجسته ایران، پاکستان و هند که به لقاء الله شتافتند در بخش راهیان ابدیت / یاد یاران یاد بودی شایسته به مقام علمی آنان به عمل آمده است. برخی از همکاران گفتارهای گزارش آمیز تهیه و در اختیار گذاشتند که به موقع، مورد استفاده قرار گرفت. مایه خوشوقتی است که فصلنامه دانش از سیزده دوره اخیر ابتکار نشر چکیده های فارسی و انگلیسی کلیه مقاله ها را اهتمام ورزیده و از سالهای قبل مجله دانش از طرف کمیسیون عالی آموزش پاکستان حایز درجه علمی پژوهشی شده است.

در سه دههٔ اخیر فصلنامه دانش به مناسبت‌هایی ویژه نامه‌هایی تدوین و نشر می‌نموده است. اگر نویسندگان محترم کمر همت ببندند ما آماده‌ایم که در آینده هم این روش را ادامه بدهیم. موجب خوشوقتی است که در اغلب شماره‌های فصلنامه نویسندگان جوانتر آخرین تبعات پژوهشی خود را در ضمن مقاله‌های علمی عرضه می‌نمایند.

ناگفته نماند که همکاری‌های صادقانه‌ای برخی از اعضای شورای علمی که در داوری مقاله‌ها زحماتی متحمل می‌شوند، یکی از موجبات توفیق هیأت مدیریت بوده است، و از این بابت ما به ایشان سپاسگزاریم. وظیفهٔ وجدانی است که از پشتیبانی‌های گوناگون مدیر مسئولان دوره‌های اخیر به ترتیب سید مرتضی صاحب فصول، آقای علی آقا نوری، آقای قهرمان سلیمانی و آقای قاسم مرادی صمیمانه سپاسگزاری شود.

الحمد لله اولاً و آخراً

مدیر فصلنامهٔ «دانش»

۱ - فهرست مقالات (به ترتیب الفبایی عنوان مقاله ها)

آ

* «آفتاب رای لکهنوی و اثر او تذکره»

ریاض العارفین

عارف نوشاهی

ش : ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۴۵ - ۱۵۶

* «آموزه های اخلاقی داستان گل و

نوروز در خمسه خواجه کرمانی

مهدی نجفیان / سید حمید رضا علوی

ش : ۱۱۴-۱۱۵، ص ۹۹ - ۱۲۰

الف

* «احوال بی بی جولیان»

معین نظامی و تیمیه زمان

ش : ۱۰۹، ص ۱۴۵ - ۱۶۸

* «احوال دل گداخته» گزیده

مکتوبات مولانا: انتخاب، مقدمه و

توضیحات غلامعلی حداد عادل»

سکندر عباس زیدی

ش : ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۵۷ - ۱۷۰

* «احوال و آثار شاه ضیاء الدین

الحسینی، پروانه اورنگ آبادی و

منتخب اشعار فارسی»

نورالسعید اختر

ش : ۱۰۸، ص ۲۷ - ۳۶

* «احوال و آثار ملا محمد صوفی

مازندرانی»

ناعمه خورشید

ش : ۱۰۸، ص ۵۳ - ۶۴

* «اقبال و پیر رومی»

مجتبی بشر دوست

ش : ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۹ - ۳۶

* «اقتباس های هنری خاقانی از

حروف و کلمات قرآن کریم در

قصاید»

علی محمد مؤذنی، دکتر

ش : ۱۰۲، ص ۱۱۱ - ۱۲۴

* «اوضاع اجتماعی و فرهنگی دکن از

دیدگاه تاریخ فرشته»

نکته فاطمه

ش : ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۳۷ - ۱۴۶

* «امتیازات شبه قاره در زبان و

ادبیات فارسی»

عارف نوشاهی، دکتر

ش : ۱۰۰، ص ۳۷ - ۴۲

ب

* «بازتاب غدیر خم درقصاید زیب

مگسی»

سید محمد علی شاه، دکتر

ش : ۱۰۴، ص ۱۲۷ - ۱۳۶

* «بازتاب فرهنگ ایران زمین در شعر

علامه اقبال»

- علی کمیل قزلباش ، دکتر
ش : ۱۰۰ ، ص ۱۳۳ - ۱۴۶
- * « بازتاب نوروز و فصل بهار در شعر فارسی ایران و شبه قاره »
سید مرتضی موسوی
ش : ۱۰۰ ، ص ۱۲۳ - ۱۳۲
- * « بانوی نثر فارسی امروز ایران راضیه تجار و داستان های او »
ثمینه شکیل بیگ ، دکتر
ش : ۱۰۱ ، ص ۱۸۱ - ۱۹۶
- * « برخی جنبه های واژگانی اشعار فوقی یزدی »
عسکر بهرامی
ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۱۰۹ - ۱۲۰
- * « بررسی ارتباطات فرهنگی جنوب شرق ایران با درهٔ سند »
محمد مهدی توسلی / علی اکبر آبتین
ش : ۱۰۵ ، ص ۱۳۷ - ۱۶۰
- * « بررسی تطبیقی شعر شهریار و افتخار عارف »
سکندر عباس زیدی
ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۵۹ - ۸۴
- * « بررسی جنبه های انتقادی تذکره کلمات الشعراء »
نجم الرشید ، دکتر
ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۱۱۹-۱۵۳
- * « بررسی ردیف و قافیه و اوزان عروضی قصاید فارسی غالب دهلوی »
احد پیشگر ، دکتر
ش : ۱۰۴ ، ص ۵۷ - ۷۰
- * « بررسی روش آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان »
- مهر نور محمد خان ، دکتر
ش ۱۰۳ : ص ۱۲۳ - ۱۳۶
- * « بررسی سبک شناسانه موسیقی شعر در غزلیات عرفی شیرازی »
شیرزاد طایفی
ش ۱۰۹ : ص ۹۵ - ۱۱۸
- * « بررسی علل و عوامل خروج کتب خطی از ایران و راه های مقابله با آن »
رضا خانی پور ، دکتر
ش ۱۰۱ : ص ۱۹ - ۵۶
- * « بررسی عنصر شخصیت در رمان های دفاع مقدس با توجه به نام شناسی »
مصطفی گرجی ، دکتر و یوسف رضا حامدی
ش ۱۰۲ : ص ۱۲۵ - ۱۴۰
- * « بررسی کلی دربارهٔ روضهٔ الصفا و مؤلفش »
رعنا خورشید
ش ۱۱۴-۱۱۵ : ص ۱۴۷ - ۱۵۴
- * « بررسی و ارزیابی تذکره همیشه بهار »
نجم الرشید ، دکتر
ش ۱۰۱ : ص ۲۱۱ - ۲۴۰
- * « بن مایه های پر بسامد در شعر ژاله قائم مقامی »
نعمت الله ایران زاده ، دکتر / خانم سارا پاشا
ش ۱۰۴ : ص ۱۶۷ - ۱۸۸

پ

- * پژوهشی در افکار و اندیشه های فیضی فیاضی برجسته ترین فارسی گوی دوره تیموریان شبه قاره «
صغری بانو شگفته، دکتر
ش: ۱۰۲: ص ۶۰ - ۴۱
* «پس چه باید کرد ای اقوام شرق مع مسافر»
روزینه انجم نقوی
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۵۷ - ۴۷
* «پیام اقبال به نوجوانان شرق»
امبر یاسمین
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۷۱ - ۱۹۲

ت

- * «تابو شکنی در اشعار اقبال لاهوری بهاره فضلوی درزی /علی محمد مؤذنی
ش: ۱۱۶، ص ۱۳۹ - ۱۵۸
* «تاثیر پذیری ساختار مثنوی خموش خاتون از هفت پیکر
علی محمدی /علی اصغر بشیری
ش: ۱۱۶، ص ۸۱ - ۹۶
* «تاثیر کاربرد «تعارف» در پردازش شخصیت های داستانی در ضمن بررسی دو داستان کوتاه معاصر
فرشته آهنگری
ش: ۱۱۶، ص ۱۲۵ - ۱۳۸
* «تاج الماثر: نخستین کتاب تاریخ شبه قاره به فارسی»
محمد مهدی توسلی دکتر
ش: ۱۰۰، ص ۴۳ - ۵۲

- * «تاریخچه روابط سه هزار ساله ایران و حوزه شبه قاره»
محمد اقبال ثاقب، دکتر
ش: ۱۰۳، ص ۱۹۹ - ۲۱۲
* «تاریخ محلی قرن سیزدهم: جنگ بزرگ پنجاب»
فلیحه زهراء کاظمی
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۸۵ - ۹۶
* «تاریخ کشمیر و تاریخ نویسی فارسی در کشمیر»
سید عنصر اظهر
ش: ۱۰۴، ص ۲۳۳ - ۲۴۴
* «تاملی در افکار و اشعار فارسی زبیده صدیقی»
شگفته یاسین عباسی
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۸۹ - ۱۰۰
* «تاملی در مضامین شعری زنان پارسی گوی پاکستان»
شگفته یاسین عباسی، دکتر
ش: ۱۰۴، ص ۱۸۹ - ۱۹۶
* «تحسین بگفته خود»
سید مهدی حسینی
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۶۵ - ۸۴
* «تحلیل تطبیقی آثار کلامی رابعه قزداري و پروین اعتصامی»
سیده فلیحه زهرا کاظمی
ش: ۱۰۰، ص ۱۸۷ - ۱۹۶
* «تذکار علی مرتضی در شعر اقبال
روزینه انجم نقوی
ش: ۱۱۶، ص ۱۶۷ - ۱۷۶

* «ترکیب های باهم آبی (هم آیند)

در زبان فارسی و برخی زبان های شبه

قاره «

ثریا پناهی

ش : ۱۰۰ ، ص ۱۹۷ - ۲۰۴

* «تصور انجم در شعر اقبال لاهوری»

انجم حمید

ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۳۹ - ۵۰

* «تصویر زن» در شعر شاعران زن

معاصر «

عصمت درانی، دکتر

ش : ۱۰۴ ، ص ۱۹۷ - ۲۱۶

* «تصویر نوروز و بهار در شعر

معاصر فارسی پاکستان»

عصمت درانی

ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۵۷ - ۱۷۰

* «تعالیم اخلاقی حافظ «

سید حمید رضا علوی ، دکتر

ش: ۱۰۱ ، ص ۱۲۱ - ۱۵۲

* «تعامل ادبی ایران و گرجیان سند»

فائزه زهرا میرزا

ش: ۱۰۸ ، ص ۱۲۳ - ۱۳۶

ج

* «جایگاه خردورزی در سروده های

ناصر خسرو و فردوسی «

بلال احمد ساسولی

ش : ۱۱۷ ، ص ۲۵ - ۴۲

چ

* «چشم به راه پرنده ایم «

محمد ناصر و محمد صابر

ش : ۱۰۸ ، ص ۱۳۷ - ۱۵۳

ح

* «حافظ :شاعر درون متن نقش روابط

بینا متنی در تفسیر حافظ «

مهدی بیلاقی

ش : ۱۰۴ ، ص ۱۳۷ - ۱۵۲

خ

* «خط لاتین برای فارسی «

سید محمد علی داعی الاسلام

ش : ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۲۳ - ۱۴۴

* «خودی و خود آگاهی در اندیشه

ایران شناس شهیر علامه محمد اقبال «

محمد مهدی توسلی / بهروز گراوند

ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۳۷ - ۴۶

* «خوشحال خان ختک ،مرد فردوسی

نژاد «

علی کمیل قزلباش

ش: ۱۰۸ ، ص ۹۱ - ۱۱۴

د

* «داعی الاسلام و مسئله تغییر خط «

قهرمان سلیمانی

ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۸۵ - ۱۲۲

* «در آمدی بر سبک و اندیشه در

غزلیات عرفی شیرازی «

شیرزاد طایفی، دکتر /یدالله بهمنی

مطلق،دکتر

ش : ۱۰۴ ، ص ۳۳ - ۵۶

* «درجاده ابریشم: همسفر ناصر

خسرو و قبادیانی»

رضا مصطفوی سبزواری

ش: ۱۱۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۶

* «دکتر عبدالحسین زرین کوب: مایه فر

و شکوه»

مهر نور محمد خان

ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۱۰۵ - ۱۱۸

* «دو هنر مند گمنام قزوینی در هند»

محمد زمان خدایی / صادق کریمی

ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۵۱ - ۶۴

* «دیدگاههای داعی الاسلام در باب

ترجمه و فارسی نویسی»

بهرام ور جاوند

ش: ۱۰۸، ص ۱۵۵ - ۱۶۲

* «دیوان صلایی»

سید امیر حسن عابدی

ترجمه و تلخیص از زینت کیفی

ش: ۱۰۸، ص ۱۱۵ - ۱۲۲

د

* «رزمیه فتح گجرات» سیمای اوضاع

تاریخی و ادبی دوره اکبر شاه

فلیحه زهرا کاظمی

ش: ۱۱۶، ص ۶۱ - ۷۰

* «رساله مزارات خواجه محمد پارسا

بخارایی»

عارف نوشاهی

ش: ۱۰۵، ص ۱۹ - ۳۲

* «روابط زبان و ادبیات بلوچی با

فارسی»

رمضان بامری

ش ۱۰۱، ص ۱۷۳ - ۱۸۰

* «روابط صفویان و عادلشاهیان دکن»

محمد زمان خدایی و صادق کریمی

ش ۱۰۴، ص ۷۱ - ۹۸

* «روابط نظام الملک آصفجاه با میرزا

عبد القادر بیدل (از دیدگاه رقعات بیدل)

سید احسن الظفر، دکتر

ش ۱۰۴، ص ۱۱۷ - ۱۲۶

* «روش تدریس فارسی در دانشگاه

تربیت معلم - لاهور»

شاه بانو بخاری

ش ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۹۹ - ۲۰۸

ز

* «زبان و خط تاجیکی: گذشته، امروز و

آینده»

لقمان بایمت اف، دکتر

ش ۱۰۱، ص ۱۵۳ - ۱۶۲

* «زندگینامه ظهوری ترشیزی و

ویژگیهای نظم و نثر وی

صغری بانو شکفته، دکتر

ش ۱۰۱، ص ۵۷ - ۷۴

* «زیب النساء (مخفی) برجسته ترین

زن شاعر عصر تیموریان شبه قاره

فایزه زهرا میرزا

ش ۱۱۶، ص ۷۱ - ۸۰

* «زیب النساء و ابهامات حیات او

قهرمان سلیمانی / شکفته یاسین عباسی

ش ۱۰۸، ص ۷۵ - ۹۰

* «زیب النساء و دیوان مجعول او

قهرمان سلیمانی

ش ۱۱۰-۱۱۱، ص ۹۷ - ۱۰۴

سی

- ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۵۹ - ۷۸
- * « سیر قصیده سرایی در دوره های مغول ، تیموریان و قاجاریه »
غلام ناصر مروت
- ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۷۹ - ۸۸
- * « سیر و سلوک روح در عرفان اسلامی و مسیحی »
شفق غلامی شعبانی
- ش : ۱۰۳ ، ص ۱۰۵ - ۱۲۲
- * « سیری در غزل سلطان باهو »
شهلا سلیم نوری
- ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۱۲۱ - ۱۳۶
- * « سیری در مثنوی های فارسی شبه قاره هند و پاکستان »
سید روح الله نقوی ، دکتر
- ش : ۱۰۲ ، ص ۶۷ - ۸۴
- * « سیری در زندگی حیرت لاهوری با نگاهی بر شعر او »
منوچهر اکبری / محمد سفیر
- ش : ۱۱۷ ، ص ۸۵ - ۱۰۴
- * « سیمای زن در احوال و آثار و افکار اقبال »
حمیرا شهباز
- ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۷۳ - ۸۸
- شی**
- * « شعر اقبال حماسه شور و تحرک و سرود آزادی و حریت »
مهرنور محمد خان
- ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۳۹ - ۵۰
- * « شعر فارسی حسن مولتانی فارسی سرای قرن سیزدهم هجری »

- * « سراج الدین علی خان آرزو: از پیشگامان تحقیقات واج شناسی زبان فارسی »
مهدی رحیم پور
- ش : ۱۰۱ ، ص ۷۵ - ۱۰۸
- * « سوریان »
شهلا سلیم نوری
- ش : ۱۰۸ ، ص ۶۵ - ۷۴
- * « سهم اقبال در شناخت بیدل در ایران اخلاق احمد آهن
- ش : ۱۱۶ ، ۱۵۹ - ۱۶۶
- * « سهم ایرانیان در تدوین متون اخلاقی »
جعفر گل محمدی
- ش : ۱۰۳ ، ص ۱۳۷ - ۱۵۲
- * « سهم پاکستان در گسترش زندگینامه ها و سیره نگاری های پیامبر اکرم (ص) »
رضا مصطفوی سبزواری ، دکتر
- ش : ۱۰۳ ، ص ۷۵ - ۸۴
- * « سهم کلیله و دمنه در انتقال فرهنگ و تمدن هند و ایران به جهان »
رضا مصطفوی سبزواری ، دکتر
- ش : ۱۰۱ ، ص ۱۶۳ - ۱۷۲
- * « سهم وارسته در نقد ادبی میان ادیبان هندی نژاد و ایرانی در شبه قاره »
انجم طاهره

مثیر احمد ، دکتور

ش : ۱۰۲ ، ص ۱۸۳ - ۱۸۸

* « شکایت فلک ، حکایت عاشقان باخته

جان و قصه یوسف زلیخا »

محمد ناصر / محمد صابر

ش : ۱۰۹ ، ص ۱۳۵ - ۱۴۴

* « شمس تبریزی مولتان »

پرفسور ولادیمیر ایوانف ترجمه : پرویز

اذکایی ، دکتور

ش : ۱۰۲ ، ص ۲۹ - ۴۰

* « شیخ سعدی : پرچمدار انسانگرایی و

همزیستی مسالمت آمیز

واصف احمد

ش : ۱۱۶ ، ص ۴۳ - ۶۰

* « شیوه نوین آموزش زبان فارسی در

شبه قاره »

حکیمه دسترنجی

ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۱۹۳ - ۲۰۴

ص

* « صائب ، قهرمان سبک هندی »

طاهره پروین

ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۸۹ - ۹۶

* « صنف غزل در شعر فارسی »

روزینه انجم نقوی

ش : ۱۰۴ ، ص ۱۵۳ - ۱۶۴

ط

* « طالب آملی : سراینده سرشناس

نیمه اول قرن یازدهم هجری »

صغری بانو شگفته ، دکتور

ش : ۱۰۳ ، ص ۸۵ - ۱۰۴

ع

* « عرفای مجانین : بررسی ابعاد

عرفانی شخصیت دیوانه در مصیبت

نامه عطار »

پرفسور علی محمد مؤذنی / سبیکه

اسفندیار

ش : ۱۰۰ ، ص ۱۴۷ - ۱۷۴

* « عهد تالپوران : دوره زرین مثنوی

سرایبی در سند »

سیده فلیحه کاظمی

ش : ۱۱۷ ، ص ۶۷ - ۸۴

ق

* « قاضی نذر الاسلام شاعر فارسی

دوست بنگلادش »

محمد محسن الدین میا ، دکتور / طارق

ضیاء الرحمن سراجی ، دکتور

ش : ۱۰۲ ، ص ۸۵ - ۱۱۰

* « قصیده سرایان فارسی گوی امارت

بهاول پور »

عصمت درائی

ش : ۱۰۵ ، ص ۵۵ - ۷۴

ک

* « کبیکج وبدوح »

محمد حسین تسیحی

ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۱۶۹ - ۱۷۹

ل

* « لباب الالباب محمد عوفی : اولین

تذکره الشعراء ادب فارسی »

صغری بانو شگفته ، پرفسور دکتور

ش : ۱۰۰ ، ص ۵۳ - ۶۸

ش ۱۱۰-۱۱۱: ص ۵۱ - ۵۸
* « معرفی مختصری از بخش فارسی
دانشگاه کراچی »
ساجد الله تفهیمی
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۸۵ - ۱۹۸
* « مفهوم آزادی در اشعار علامه
اقبال »

یوسف عالی عباس آباد، دکتر
ش: ۱۰۳، ص ۱۷۱ - ۱۹۸
* « مفهوم و ابعاد عشق در اشعار علامه
اقبال لاهوری »
یوسف عالی عباس آباد
ش: ۱۰۵، ص ۳۳ - ۵۴
* « موسیقی شعر در غزلهای نظیری »
نوید احمد گل
ش: ۱۱۷، ص ۱۰۵ - ۱۱۸
* « میر حسن علی خان تالپور، شاعر
پارسی گو و آخرین حکمران خاندان
تالپوران »

میرزا صفدر حسین
ش: ۱۰۵، ص ۸۵ - ۹۸
* « میرزا عبد القادر بیدل از دیدگاه
منتقدان ایرانی »
سید احسن الظفر، دکتر
ش: ۱۰۰، ص ۱۱۵ - ۱۲۲

ن

* « ناگفته هایی از کتاب های انشا در
شبه قاره هند و پاکستان »
نصرت جهان ختک
ش: ۱۰۵، ص ۱۳۱ - ۱۳۶

* « لاهور، مرکز ادبیات فارسی از
عصر غزنویان تا دوره حاضر »
انجم طاهره
ش: ۱۰۰، ص ۲۱۷ - ۲۴۲

م

* « مثنوی بزمیه جذب رسا: اثری از
دوره افغانها »
فلیحه زهرا کاظمی
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۵۹ - ۱۶۸
* « مخمس چهل اسرار »
محمد حسین تسبیحی، دکتر
ش: ۱۰۳، ص ۲۲۷ - ۲۵۰
* « مشترکات فرهنگی حوزه زبان و
ادب فارسی »
شفقت جهان، دکتر
ش: ۱۰۰، ص ۸۳ - ۹۸
* « مطالعات زبان فارسی و ایران
شناسی در دانشگاه پنجاب »

نجم الرشید، دکتر
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۲۰۵ - ۲۱۶
* « مطالعه ادبیات تطبیقی شعر ایران
و پاکستان »
سکندر عباس زیدی
ش: ۱۰۹، ص ۵۷ - ۸۶
* « معرفی «خمسۀ» روح الامین
شهرستانی »

ناعمه خورشید
ش: ۱۰۵، ص ۷۵ - ۸۴
* « معرفی متن تصحیح شده حدیقه
اللغه »

بلال احمد ساسولی

- * «نالۀ عندلیب»
ندا سقایی
ش: ۱۰۵، ص ۱۱۳ - ۱۲۲
- * «نام آوران ایرانی دکن»
محمد زمان خدایی / صادق کریمی
ش: ۱۰۵، ص ۱۶۱ - ۱۷۸
- * «نخستین اثر مستقل شعر سپید عاشورایی و تحلیل مجموعه شعر «گنجشک و جبرئیل»
رضا بیات / سید علی رضوی
ش: ۱۱۷، ص ۱۱۹ - ۱۳۸
- * «نسخه ای نو یافته از تفسیر کشف الاسرار و عدۀ الابرار»
قهرمان سلیمانی
ش: ۱۰۵، ص ۱۱ - ۱۸
- * «نظری به حماسه: انواع و ویژگیهای شعر حماسی»
حمیرا زمردی / محمد فیاض
ش: ۱۱۷، ص ۴۳ - ۶۶
- * «نعت گویی غنیمت کنجاهی»
نوید احمد گل
ش: ۱۰۵، ص ۱۲۳ - ۱۳۰
- * «نفوذ و تاثیر شیوۀ نستعلیق ایران در شبه قاره هند و پاکستان»
انجم رحمانی، دکتر
ش: ۱۰۳، ص ۴۷ - ۷۴
- * «نفوذ شمس بر مولوی»
محمد نور عالم
ش: ۱۱۷، ص ۹ - ۲۴
- * نقد و بررسی داستان های بهرام صادقی
شکیل اسلم بیگ، دکتر
ش: ۱۰۳، ص ۱۵۳ - ۱۷۰
- * نقد و بررسی داستان رستم و سهراب بر اساس دیدگاه ارسطو
شاهرخ محمد بیگی / امیر امینیان طوسی
ش: ۱۱۶، ص ۲۹ - ۴۲
- * «نقش ارسطو در حمله اسکندر به ایران و هند»
غزال مهاجری زاده
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۳۹ - ۱۵۸
- * «نقش عرفا در گسترش اسلام و فرهنگ عرفانی ایرانی در بنگلادش»
محمد محسن الدین میا / عبدالصبور خان
ش: ۱۱۶، ص ۹۷ - ۱۲۴
- * «نقش گروه زبان فارسی، دانشکده دولتی دخترانۀ ستلائت تاؤن»
زاهده لودهی
ش: ۱۰۸، ص ۱۶۳ - ۱۶۶
- * «نگاهی به احوال و آثار قدرت الله بلیغ»
عارف نوشاهی
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۰۱ - ۱۰۸
- * «نگاهی به احوال و آثار محمد قاسم فرشته»
نکته فاطمه، دکتر
ش: ۱۰۴، ص ۱۲۷ - ۱۳۶
- * «نگاهی به اشعارنو یافته طیان بمی»
فرزاد ضیائی حبیب آبادی

ش: ۱۰۹، ص ۸۷ - ۹۴

* «نگاهی به چهار چوب ایرانی

حکومت‌های دکن در هند»

محمد زمان خدایی / صادق کریمی /

مهدی یار احمدی

ش: ۱۰۲، ص ۱۶۱ - ۱۶۸

* «نگاهی به داستانهای کوتاه سید

مهدی شجاعی»

شکیل اسلم بیگ، دکتر

ش: ۱۰۱، ص ۱۰۹ - ۱۲۰

* «نگاهی به زندگی نامه و آثار نه نفر

همکار ماندگار فصلنامه دانش»

سید مرتضی موسوی

ش: ۱۰۰، ص ۹۹ - ۱۰۸

* «نگاهی به زندگی و آثار فوقی

یزدی»

عسکر بهرامی

ش: ۱۰۸، ص ۳۷ - ۵۲

* «نگاهی به زمینه های مشترک

شاهنامه فردوسی و فتح نامه عظیم

تتوی»

سیده فلیحه کاظمی

ش: ۱۰۵، ص ۹۹ - ۱۱۲

* «نگاهی به مثنوی سرایی حزین

لاهیجی»

ناعمه خورشید، دکتر

ش: ۱۰۲، ص ۱۸۹ - ۱۹۸

* «نگاهی تحلیلی به دلائل رویکرد

بابر به هندوستان»

علی بیگدلی / مهدی یار احمدی

ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۲۱ - ۱۳۸

* «نه سپهر امیر خسرو: باب تحول

تازه ای در حماسه سرایی»

سیده فلیحه زهرا کاظمی

ش: ۱۰۹، ص ۱۱۹ - ۱۳۴

و

* «وحدت مسلم ز دین فطرت است»

سهام علامه اقبال در پیوند دادن

مسلمانان جهان»

رضا مصطفوی، دکتر

ش: ۱۰۲، ص ۶۱ - ۶۶

* «ویژگیهای هنری در غزل حافظ

شیرازی»

مسرت واجد

ش: ۱۰۰، ص ۱۷۵ - ۱۸۶

ه

* «همبستگی های فرهنگی بین

کشورهای همجوار حوزه فارسی»

نصرت جهان ختک، دکتر

ش: ۱۰۰، ص ۶۹ - ۸۲

* «همگونیهای شعر حافظ شیرازی و

کمال خجندی»

سید روح الله نقوی

ش: ۱۰۹، ص ۱۶۹ - ۱۹۱

۲ - فهرست مقالات

(به ترتیب نام نویسندگان)

- آهن، اخلاق احمد
- سهم اقبال در شناخت بیدل در ایران
ش: ۱۱۶، ص ۱۵۹-۱۶۶
* آهنگری، فرشته
تأثیر کاربرد « تعارف » در پردازش
شخصیت های داستانی در ضمن بررسی
دو داستان کوتاه معاصر
ش: ۱۱۶، ص ۱۲۵-۱۳۸
* احسن الظفر، سید،، دکتر
میرزا عبدالقادر بیدل از دیدگاه منتقدان
ایرانی
ش: ۱۰۰، ص ۱۱۵-۱۲۲
* احسن الظفر، سید،، دکتر
روابط نظام الملک آصفجاه با میرزا
عبد القادر بیدل (از دیدگاه رقصات
بیدل)
ش: ۱۰۴، ص ۱۱۷-۱۲۶
* احمد، منیر، دکتر
شعر فارسی حسن مولتانی، فارسی
سرای قرن سیزدهم هجری
ش: ۱۰۲، ص ۱۸۳-۱۸۸
* اختر، نورالسعید
احوال و آثار شاه ضیاء الدین
الحسینی، پروانه اورنگ آبادی و
منتخب اشعار فارسی
ش: ۱۰۸، ص ۲۷-۳۶
- * اذکایی، پرویز، دکتر
شمس تبریزی مولتان
(نوشته پرفسور ولادیمیر ایوانف)
ش: ۱۰۲، ص ۲۹-۴۰
* اظهر، سید عنصر
تاریخ کشمیر و تاریخ نویسی فارسی
در کشمیر
ش: ۱۰۴، ص ۲۳۳-۲۴۴
* اکبری، منوچهر / محمد سفیر
سیری در زندگی حیرت لاهوری
بانگاهی بر شعر او
ش: ۱۱۷، ص ۸۵-۱۰۴
* ایران زاده، نعمت الله، دکتر/خانم
سارا پاشا
بن مایه های پر بسامد در شعر ژاله قائم
مقامی
ش: ۱۰۴، ص ۱۶۷-۱۸۸
* بامری، رمضان
روابط زبان و ادبیات بلوچی با فارسی
ش: ۱۰۱، ص ۱۷۳-۱۸۰
* بایمت اف، لقمان دکتر
زبان و خط تاجیکی: گذشته، امروز و
آینده
ش: ۱۰۱، ص ۱۵۳-۱۶۲

- * بخاری، شاه بانو
روش تدریس فارسی در دانشگاه
تربیت معلم - لاهور
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۹۹-۲۰۸
- * بشر دوست، مجتبی
اقبال و پیر رومی
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۹-۳۶
- * بهرامی، عسکر
نگاهی به زندگی و آثار فوقی یزدی
ش: ۱۰۸، ص ۳۷-۵۲
- * بهرامی، عسکر
برخی جنبه های واژگانی اشعار فوقی
یزدی
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۰۹-۱۲۰
- * بیات، رضا / سید علی رضوی
نخستین اثر مستقل شعر سپید
عاشورایی و تحلیل مجموعه شعر
«گنجشک و جبرئیل»
ش: ۱۱۷، ص ۱۱۹-۱۳۸
- * بیگ، ثمینة شکیل، دکتر
بانوی نثر فارسی امروز ایران راضیه
تجار و داستان های او
ش ۱۰۱، ص ۱۸۱-۱۹۶
- * بیگدلی، علی / مهدی یار احمدی
نگاهی تحلیلی به دلائل رویکرد بابر به
هندوستان
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۲۱-۱۳۸
- * بیگ، شکیل اسلم
نگاهی به داستان های کوتاه سید
مهدی شجاعی
ش: ۱۰۱، ص ۱۰۹-۱۲۰
- * بیگ، شکیل اسلم
نقد و بررسی داستان های
بهرام صادقی
ش: ۱۰۳، ص ۱۵۳-۱۷۰
- * بیگی، شاهرخ محمد / امیر امینیان
طوسی
نقد و بررسی داستان رستم و سهراب
بر اساس دیدگاه ارسطو
ش: ۱۱۶، ص ۲۹-۴۲
- * پروین، طاهره، دکتر
صائب قهرمان سبک هندی
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۸۹-۹۶
- * پناهی، ثریا
ترکیب های باهم آیی (هم آیند) در
زبان فارسی و برخی زبان های شبه
قاره
ش: ۱۰۰، ص ۱۹۷-۲۰۴
- * پیشگر، احد، دکتر
بررسی ردیف و قافیه و اوزان عروضی
قصاید فارسی غالب دهلوی
ش: ۱۰۴، ص ۵۷-۷۰
- * تسبیحی، محمد حسین، دکتر
مخمس چهل اسرار
ش: ۱۰۳، ص ۲۲۷-۲۵۰
- * تسبیحی، محمد حسین، دکتر
کبیکج و بدوح
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۶۹-۱۷۹

- * تفهیمی، ساجد الله
معرفی مختصری از بخش فارسی
دانشگاه کراچی
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ۱۸۵ - ۱۹۸
- * توسلی، محمد مهدی، دکتر
تاج المآثر: نخستین کتاب تاریخ شبه قاره
به فارسی
ش: ۱۰۰، ص ۴۳ - ۵۲
- * توسلی، محمد مهدی / علی اکبر آبتین
بررسی ارتباطات فرهنگی جنوب شرق
ایران با دره سند
ش: ۱۰۵، ص ۱۳۷-۱۶۰
- * توسلی، محمد مهدی/ بهروز گراوند
خودی و خود آگاهی در اندیشه ایران
شناس شهیر علامه محمد اقبال
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۳۷ - ۴۶
- * ثاقب، محمد اقبال، دکتر
تاریخچه روابط سه هزار ساله ایران و
حوزه شبه قاره
ش: ۱۰۳، ص ۱۹۹ - ۲۱۲
- * جهان، شفقت، دکتر
مشترکات فرهنگی حوزه زبان و ادب
فارسی
ش: ۱۰۰، ص ۸۳ - ۹۸
- * حبیب آبادی، فرزاد ضیائی
«نگاهی به اشعار نو یافته طیابن بمی»
ش: ۱۰۹، ص ۸۷ - ۹۴
- * حسین، میرزا صفدر
میر حسن علی خان تالپور، شاعر پارسی
گو و آخرین حکمران خاندان تالپوران
ش: ۱۰۵، ص ۸۵ - ۹۸
- * حسینی، سید مهدی
تحسین بگفته خود
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۶۵ - ۸۴
- * حمید، انجم
تصور انجم در شعر اقبال لاهوری
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۳۹ - ۵۰
- * خان، مهر نور محمد، دکتر
بررسی روش آموزش زبان و ادبیات
فارسی در پاکستان
ش: ۱۰۳، ص ۱۲۳ - ۱۳۶
- * خان، مهر نور محمد
شعر اقبال حماسه شور و تحرک و
سرود آزادی و حریت
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۳۹ - ۵۰
- * خان، مهر نور محمد
دکتر عبد الحسین زرین کوب: مایه فر
و شکوه
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۱۰۵ - ۱۱۸
- * خانی پور، رضا، دکتر
بررسی علل و عوامل خروج کتب
خطی از ایران و راه های مقابله با آن
ش: ۱۰۱، ص ۱۹ - ۵۶
- * ختک، نصرت جهان
ناگفته هایی از کتاب های انشاء در
شبه قاره هند و پاکستان
ش: ۱۰۵، ص ۱۳۱ - ۱۳۶
- * ختک، نصرت جهان، دکتر
همبستگی های فرهنگی بین کشور
های همجوار حوزه فارسی
ش: ۱۰۰، ص ۶۹ - ۸۲

- * خدایی، محمد زمان / صادق کریمی
/ مهدی یار احمدی
نگاهی به چهار چوب ایرانی
حکومت‌های دکن در هند
ش: ۱۰۲، ص ۱۶۱ - ۱۶۸
- * خدایی، محمد زمان / صادق کریمی
روابط صفویان و عادلشاهیان دکن
ش: ۱۰۴، ص ۷۱ - ۹۸
- * خدایی، محمد زمان / صادق کریمی
نام آوران ایرانی دکن
ش: ۱۰۵، ص ۱۶۱ - ۱۷۸
- * خدایی، محمد زمان / صادق کریمی
دو هنر مند گمنام قزوینی در هند
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۵۱ - ۶۴
- * خورشید، رعنا
بررسی کلی دربارهٔ روضه الصفا و
مؤلفش
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۱۴۷ - ۱۵۴
- * خورشید، ناعمه، دکتر
نگاهی به مثنوی سرایی حزین لاهیجی
ش: ۱۰۲، ص ۱۸۹ - ۱۹۴
- * خورشید، ناعمه
معرفی «خمسه» روح الامین شهرستانی
ش: ۱۰۵، ص ۷۵ - ۸۴
- * خورشید، ناعمه
احوال و آثار ملا محمد صوفی
مازندرانی
ش: ۱۰۸، ص ۵۳ - ۶۴
- * داعی الاسلام، سید محمد علی
خط لاتین برای فارسی
- ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۲۳ - ۱۴۴
* درانی، عصمت
تصویر «زن» در شعر شاعران زن
معاصر
ش: ۱۰۴، ص ۱۹۷ - ۲۱۶
- * درانی، عصمت
قصیده سرایان فارسی گوی امارت
بهاول پور
ش: ۱۰۵، ص ۵۵ - ۷۴
- * درانی، عصمت
تصویر نوروز و بهار در شعر معاصر
فارسی پاکستان
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۵۷ - ۱۷۰
- * دسترنجی، حکیمه
شیوه نوین آموزش زبان فارسی در
شبه قاره
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۹۳ - ۲۰۴
- * رحمانی، انجم
نفوذ و تاثیر شیوه نستعلیق ایران در
شبه قاره هند و پاکستان
ش: ۱۰۳، ص ۴۷ - ۷۴
- * رحیم پور، مهدی
سراج الدین علی خان آرزو: از
پیشگامان تحقیقات واج شناسی زبان
فارسی
ش: ۱۰۱، ص ۷۵ - ۱۰۸
- * زمردی، حمیرا / محمد فیاض
نظری به حماسه: انواع و ویژگیهای
شعر حماسی
ش: ۱۱۷، ص ۴۳ - ۶۶

- * زیدی، سکندر عباس
مطالعه ادبیات تطبیقی شعر ایران و
پاکستان
ش: ۱۰۹، ص ۵۷ - ۸۶
- * زیدی، سکندر عباس
بررسی تطبیقی شعر شهریار و افتخار
عارف
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۵۹ - ۸۴
- * زیدی، سکندر عباس
«احوال دل گداخته» گزیده مکتوبات
مولانا: انتخاب، مقدمه و توضیحات
غلامعلی حداد عادل
ش: ۱۱۴ - ۱۱۵، ص ۱۵۷ - ۱۷۰
- * ساسولی، بلال احمد
معرفی متن تصحیح شده حدیقه اللغه
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۵۱ - ۵۸
- * ساسولی، بلال احمد
جایگاه خرد ورزی در سروده های
ناصر خسرو و فردوسی
ش: ۱۱۷، ص: ۲۵ - ۴۲
- * سبزواری، رضا مصطفوی، دکتر
سهم کلیده و دمنه در انتقال فرهنگ و تمدن
هند و ایران به جهان
ش: ۱۰۱، ص ۱۶۳ - ۱۷۲
- * سبزواری، رضا مصطفوی، دکتر
سهم پاکستان در گسترش زندگینامه ها و
سیره نگاری های پیامبر اکرم (ص)
ش: ۱۰۳، ص ۷۵ - ۸۴
- * سبزواری، رضا مصطفوی
در جاده ابریشم: همسفر ناصر خسرو
قبادیانی
ش: ۱۱۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۶
- * سقایی، ندا
ناله عندلیب
ش: ۱۰۵، ص ۱۱۳ - ۱۲۲
- * سلیمانی، قهرمان
نسخه ای نو یافته از تفسیر کشف الاسرار
و عده الابرار
ش: ۱۰۵، ص ۱۱ - ۱۸
- * سلیمانی، قهرمان
داعی الاسلام و مسئله تغییر خط
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۸۵ - ۱۲۲
- * سلیمانی، قهرمان / شگفته عباسی
زیب النساء و ابهامات حیات او
ش: ۱۰۸، ص ۷۵ - ۹۰
- * سلیمانی، قهرمان
زیب النساء و دیوان مجعول او
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۹۷ - ۱۰۴
- * شاه، سید محمد علی، دکتر
بازتاب غدیر خم در قصاید زیب مگسی
ش: ۱۰۴، ص ۹۹ - ۱۱۶
- * شعبانی، شفق غلامی
سیر و سلوک روح در عرفان اسلامی و
مسیحی
ش: ۱۰۳، ص ۱۰۵ - ۱۲۲
- * شکفته، صغری بانو، دکتر
لباب الالباب محمد عوفی: اولین
تذکره الشعرا ادب فارسی
ش: ۱۰۰، ص ۵۳ - ۶۸

- * شکفته، صغری بانو، پرفسور دکتر
زندگی نامه ظهوری ترشیزی و
ویژگیهای نظم و نثر وی
ش: ۱۰۱، ص ۵۷ - ۷۴
- * شکفته، صغری بانو، دکتر
پژوهشی در افکار و اندیشه های
فیضی فیاضی، برجسته ترین فارسی
گوی دوره تیموریان شبه قاره
ش: ۱۰۲، ص ۶۰ - ۴۱
- * شکفته، صغری بانو، پرفسور دکتر
طالب آملی: سراینده سر شناس نیمه
اول قرن یازدهم هجری
ش: ۱۰۳، ص ۸۵ - ۱۰۴
- * شهباز، حمیرا
سیمای زن در احوال و آثار و افکار
اقبال
ش: ۱۱۲-۱۱۳، ص ۷۳ - ۸۸
- * طاهره، انجم
لاهور، مرکز ادبیات فارسی از عصر
غزنویان تا دوره حاضر
ش: ۱۰۰، ص ۲۱۷-۲۴۲
- * طاهره، انجم
سهم وارسته در نقد ادبی میان ادیبان
هندی نژاد و ایرانی در شبه قاره
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۵۹ - ۷۸
- * طایفی، شیرزاد، دکتر / یدالله بهمنی
مطلق، دکتر
در آمدی بر سبک و اندیشه در غزلیات
عرفی شیرازی
ش: ۱۰۴، ص ۳۳ - ۵۶
- * طایفی، شیرزاد
بررسی سبک شناسانه موسیقی شعر در
غزلیات عرفی شیرازی
ش: ۱۰۹، ص ۹۵ - ۱۱۸
- * عابدی، سید امیر حسن / زینت
کیفی، ترجمه و تلخیص
دیوان صلابی
ش: ۱۰۸، ص ۱۱۵ - ۱۲۲
- * عباس آباد، یوسف عالی
مفهوم آزادی در اشعار علامه اقبال
ش: ۱۰۳، ص ۱۷۱ - ۱۹۸
- * عباس آباد، یوسف عالی
مفهوم و ابعاد عشق در اشعار علامه اقبال
لاهوری
ش: ۱۰۵، ص ۳۳ - ۵۴
- * عباسی، شگفته یاسین، دکتر
تاملی در مضامین شعری زنان پارسی
گوی پاکستان
ش: ۱۰۴، ص ۱۸۹ - ۱۹۶
- * عباسی، شگفته یاسین
تاملی در افکار و اشعار فارسی زبیده
صدیقی
ش: ۱۱۳-۱۱۲، ص ۸۹ - ۱۰۰
- * علوی، سید حمید رضا، دکتر
تعالیم اخلاقی حافظ
ش: ۱۰۱، ص ۱۲۱ - ۱۵۲
- * فاطمه، نکت، دکتر
نگاهی به احوال و آثار محمد قاسم
فرشته
ش: ۱۰۴، ص ۱۲۷ - ۱۳۶

- * فاطمه ، نکهت
 اوضاع اجتماعی و فرهنگی دکن از
 دیدگاه تاریخ فرشته
 ش : ۱۱۴ - ۱۱۵ ، ص ۱۳۷ - ۱۴۶
- * قزلباش ، علی کمیل
 بازتاب فرهنگ ایران زمین در شعر علامه
 اقبال
 ش : ۱۰۰ ، ص ۱۳۳ - ۱۴۶
- * قزلباش ، علی کمیل ، دکتر
 خوشحال خان ختک ، مرد فردوسی
 نژاد
 ش : ۱۰۸ ، ص ۹۱ - ۱۱۴
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 تحلیل تطبیقی آثار کلامی رابعه
 قزدراری و پروین اعتصامی
 ش : ۱۰۰ ، ص ۱۸۷ - ۱۹۶
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 نگاهی به زمینه های مشترک شاهنامه
 فردوسی و فتح نامه عظیم تنوی
 ش : ۱۰۵ ، ص ۹۹ - ۱۱۲
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 « نه سپهر امیر خسرو : باب تحول تازه
 ای در حماسه سرائی
 ش : ۱۰۹ ، ص ۱۱۹ - ۱۳۴
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 تاریخ محلی قرن سیزدهم جنگ بزرگ
 پنجاب
 ش : ۱۱۰ - ۱۱۱ ، ص ۸۵ - ۹۶
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 مثنوی بزمیه جذب رسا اثری از دوره
 افغانها
 ش : ۱۱۲ - ۱۱۳ ، ص ۱۵۹ - ۱۶۸
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 « رزمیه فتح گجرات : سیمای اوضاع
 تاریخی و ادبی دوره اکبر شاه
 ش : ۱۱۶ ، ص ۶۱ - ۷۰
- * کاظمی ، سیده فلیحه زهرا
 عهد تالپوران : دوره زرین مثنوی
 سرایی در سند
 ش : ۱۱۷ ، ص ۶۷ - ۸۴
- * گرجی ، مصطفی ، دکتر / یوسف رضا
 حامدی
 بررسی عنصر شخصیت در رمان های
 دفاع مقدس با توجه به نام شناسی
 ش : ۱۰۲ ، ص ۱۲۵ - ۱۴۰
- * گل ، نوید احمد
 نعت گویی غنیمت کنجاهی
 ش : ۱۰۵ ، ص ۱۲۳ - ۱۳۰
- * گل ، نوید احمد
 موسیقی شعر در غزلهای نظیری
 ش : ۱۱۷ ، ص ۱۰۵ - ۱۱۸
- * گل ، محمدی جعفر
 سهم ایرانیان در تدوین متون اخلاقی
 ش : ۱۰۳ ، ص ۱۳۷ - ۱۵۲
- * لودھی ، زاهده
 نقش گروه زبان فارسی ، دانشکده
 دولتی دخترانه ستلاوت تاؤن
 ش : ۱۰۸ ، ص ۱۶۳ - ۱۶۶

- * محمدی ، علی / علی اصغر بشیری
تاثیر پذیری ساختار مثنوی خموش
خاتون از هفت پیکر
ش : ۱۱۶ ، ص ۸۱ - ۹۶
- * مروت ، غلام ناصر، دکتر
سیر قصیده سرایی در دوره های مغول
، تیموریان و قاجاریه
ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۷۹ - ۸۸
- * مصطفوی ، رضا ، دکتر
«وحدت مسلم ز دین فطرت است»
سهم علامه اقبال در پیوند دادن
مسلمانان جهان
ش : ۱۰۲ ، ص ۶۱ - ۶۶
- * موسوی ، سید مرتضی
بازتاب نور روز و فصل بهار در شعر
فارسی ایران و شبه قاره
ش : ۱۰۰ ، ص ۱۲۳ - ۱۳۲
- * موسوی ، سید مرتضی
نگاهی به زندگی نامه و آثار نه نفر
همکار ماندگار فصلنامه دانش
ش : ۱۰۰ ، ص ۹۹ - ۱۰۸
- * مؤذنی ، علی محمد ، دکتر / سببکه
اسفندیار
عرفای مجانبین : بررسی ابعاد عرفانی
شخصیت دیوانه در مصیبت نامه عطار
ش : ۱۰۰ ، ص ۱۴۷ - ۱۷۴
- * مؤذنی ، علی محمد ، دکتر
اقتباس های هنری خاقانی از حروف و
کلمات قرآن کریم در قصاید
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۱۱ - ۱۲۴
- * مؤذنی ، علی محمد ، دکتر / بهاره
فضلی درزی
تابوشکنی در اشعار اقبال لاهوری
ش : ۱۱۶ ، ص ۱۳۹ - ۱۵۸
- * مهاجری زاده ، غزال
نقش ارسطو در حمله اسکندر به ایران
و هند
ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۱۳۹ - ۱۵۸
- * میا، محمد محسن الدین / دکتر
طارق ضیاء الرحمن سراجی، دکتر
قاضی نذر الاسلام شاعر فارسی
دوست بنگلادش
ش : ۱۰۲ ، ص ۸۵ - ۱۱۰
- * میا، محمد محسن الدین / عبدالصبور
خان
نقش عرفا در گسترش اسلام و فرهنگ
عرفانی ایرانی در بنگلادش
ش : ۱۱۶ ، ص ۹۷ - ۱۲۴
- * میرزا، فائزه زهرا
تعامل ادبی ایران و گرجیان سند
ش : ۱۰۸ ، ص ۱۲۳ - ۱۳۶
- * میرزا، فائزه زهرا
زیب النساء (مخفی) برجسته ترین زن
شاعر عصر تیموریان شبه قاره
ش : ۱۱۶ ، ص ۷۱ - ۸۰
- * ناصر ، محمد / محمد صابر
چشم به راه پرنده ایم
ش : ۱۰۸ ، ص ۱۳۷ - ۱۵۶
- * ناصر ، محمد / محمد صابر
« شکایت فلک ، حکایت عاشقان
باخته جان و قصه یوسف و زلیخا»
ش : ۱۰۹ ، ص ۱۳۵ - ۱۴۴

* نجفیان ، مهدی / سید حمید رضا

علوی

آموزه های اخلاقی داستان گل و

نوروز در خمسه خواجه کرمانی

ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۹۹ - ۱۲۰

* نجم الرشید، دکتر

بررسی و ارزیابی تذکره همیشه بهار

ش : ۱۰۱ ، ص ۲۱۱ - ۲۴۰

* نجم الرشید

مطالعات زبان فارسی و ایران شناسی

در دانشگاه پنجاب

ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۲۰۵ - ۲۱۶

* نجم الرشید

بررسی جنبه های انتقادی تذکره

کلمات الشعرا

ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۱۱۹ - ۱۵۳

* نظامی ، معین / تیمیه زمان

احوال بی بی جولیاننا

ش : ۱۰۹ ، ص ۱۴۵ - ۱۶۸

* نقوی، روزینه انجم

صنف غزل در شعر فارسی

ش : ۱۰۴ ، ص ۱۵۳ - ۱۶۴

* نقوی، روزینه انجم

پس چه باید کرد ای اقوام شرق مع

مسافر

ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۴۷ - ۵۶

* نقوی، روزینه انجم

تذکار علی مرتضی در شعر اقبال

ش : ۱۱۶ ، ص ۱۶۷ - ۱۷۶

* نقوی، سید روح الله

سیری در مثنوی های فارسی شبه قاره

هند و پاکستان

ش : ۱۰۲ ، ص ۶۷ - ۸۴

* نقوی، سید روح الله

همگونیهای شعر حافظ شیرازی و

کمال خجندی

ش : ۱۰۹ ، ص ۱۶۹ - ۱۹۱

* نور عالم ، محمد

نفوذ شمس بر مولوی

ش : ۱۱۷ ، ص ۹ - ۲۴

* نوری، شهلا سلیم

سوریان

ش : ۱۰۸ ، ص ۶۵ - ۷۴

* نوری، شهلا سلیم

سیری در غزل سلطان باهو

ش ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۱۲۱ - ۱۳۶

* نوشاهی ، عارف ، دکتر

امتیازات شبه قاره در زبان و ادبیات

فارسی

ش : ۱۰۰ ، ص ۳۷ - ۴۲

* نوشاهی ، عارف

رساله مزارات خواجه محمد پارسا

بخارایی

ش : ۱۰۵ ، ص ۱۹ - ۳۲

* نوشاهی ، عارف

آفتاب رای لکهنوی و اثر او تذکره

ریاض العارفین

ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۱۴۵ - ۱۵۶

- * نوشاهی ، عارف
نگاهی به احوال و آثار قدرت الله بلیغ
ش : ۱۱۲-۱۱۳، ص ۱۰۱ - ۱۰۸
- * واجد ، مسرت
ویژگیهای هنری در غزل حافظ
شیرازی
ش : ۱۰۰، ص ۱۷۵ - ۱۸۶
- * واصف ، احمد
شیخ سعدی : پرچمدار انسانگرایی و
همزیستی مسالمت آمیز
ش : ۱۱۶، ص ۴۳ - ۶۰
- * ورجاوند، بهرام
دیدگاه های داعی الاسلام درباب
ترجمه و فارسی نویسی
ش : ۱۰۸، ص ۱۵۵ - ۱۶۲
- * یاسمین ، امیر
پیام اقبال به نوجوانان شرق
ش : ۱۰۶-۱۰۷، ص: ۱۷۱
- * بیلاقی ، مهدی
حافظ : شاعر درون متن نقش روابط بینا
متنی در تفسیر حافظ
ش : ۱۰۴، ص: ۱۳۷-۱۵۲

۳ - فهرست متون

(به ترتیب الفبایی عنوان متون)

- * آثار نو یافته سدید الدین اعور در
یک سفینه قدیمی
مهر داد چترایی
ش: ۱۱۶، ص ۱۳-۲۸
- * بررسی احوال و آثار شیخ آذری
معرفی نسخه خطی جواهر الاسرار
سید جواد همدانی
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۲۵-۳۸
- * تحلیل و بررسی علل تشابه چند
نسخه خطی
روح انگیز کراچی
ش: ۱۰۹، ص ۳۷-۵۶
- * تنبیه السلاطین: اثری نو یافته در
عرفان و فلسفه سیاست اسلامی
سید احمد کاسانی
به کوشش: حکیمه دسترنجی
ش: ۱۰۳، ص ۹-۴۴
- * جنگ ارزشمند کتابخانه گنج بخش
و شعر فارسی پیش از قرن هشتم
قهرمان سلیمانی
ش: ۱۰۹، ص ۱۵-۳۰
- * جواهرعباسیه: تاریخ عباسیان
بهاولپور
مسرت بی بی
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۲۷-۳۸
- * رباعیات عمر خیام در مرصاد العباد
امتیاز علی خان عرشی / سید حسن
عباس
ش: ۱۱۶، ص ۹-۱۲
- * رقعات بیدل
علی (پدرام) میرزایی
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۱۵-۲۴
- * شاهنامه پژوهی در شبه قاره
عارف نوشاهی
ش: ۱۰۴، ص ۹-۳۰
- * عرض دیدها و یادداشتها و مهرها
در واقعات بابری
انجم طاهره
ش: ۱۱۰-۱۱۱، ص ۱۳-۲۶
- * مذكر الاصحاب: یک تذکره فارسی
سید عبدالله / سید حسن عباس
ش: ۱۱۴-۱۱۵، ص ۹-۱۶
- * معرفی نسخه های خطی آثار فارسی
کلیان سینگ عاشق
به کوشش: محمد منصور عالم
ش: ۱۰۲، ص ۹-۲۶
- * میرزا غازی بیگ ترخان متخلص به
وقاری: معرفی نسخه خطی و انتخاب
دیوان وی
پرفسور نذیر احمد
برگردان دکتر سید حسن عباس
ش: ۱۰۰، ص ۹-۳۰

* نسخه ای نو یافته از کتاب النقض

قهرمان سلیمانی

ش : ۱۰۸ ، ص ۱۵ - ۲۶

* نسخه خطی منحصر به فرد دیوان

فارسی شاه ظهور الدین حاتم دهلوی

مختار الدین احمد ، دکتر

برگردان : سید حسن عباس ، دکتر

ش : ۱۰۱ ، ص ۹ - ۱۶

* نسخه خطی نو یافته از نقد ادبی

رساله امتیاز انداز متاخرین از متقدمین

نجم الرشید

ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۵۳ - ۷۲

* نسخه نویافته مقالات علمی و سیاسی

فرصت الدوله شیرازی

قهرمان سلیمانی

ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۴۱ - ۵۲

* هفت ضابطه رساله ای در مراتب

ترسل

علی (پدرام) میرزایی / سعدیه رشید

ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۱۵ - ۴۰

* یک نسخه خطی نایاب سفینه

الاولیاء به خط مصنف

مولوی محمد شفیع

ش : ۱۰۹ ، ص ۳۱ - ۳۶

۴ - شعر فارسی امروز شبه قاره

(به ترتیب الفبایی نام سخنوران)

- * اشرف ، سید وحید ، دکتر
رباعیات هشتگانه
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۳
- * لازهری ، قاری حافظ سید بزرگ
شاه
آیت الله العظمی امام خمینی
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۳
- * انصاری ، اسلم ، دکتر
ز خویشتن داری
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۶
- * انور ، شکور علی
شاه همدان علی ثانی
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۳
- * انور ، شکور علی
تفاوت میان شریعت و طریقت
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۵۱-۲۵۲
- * براهوئی، جوهر
سانحه ارتحال - تاجدار ادب سند دکتر
نبی بخش خان بلوچ
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۶
- * تأثیر ، صدیق
باید زیستن
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۶
- * تأثیر ، صدیق
آتش زدن
- ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۵
- * تأثیر ، صدیق
آید برون
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۲
- * تأثیر ، صدیق
حال چه بگویم
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۶
- * تأثیر ، صدیق
مشق سخن
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۴۸
- * تسبیحی ، محمد حسین ، دکتر
دانش نامه
ش : ۱۰۰ ، ص ۳۳ - ۳۶
- * تسبیحی ، محمد حسین ، دکتر
ماده تاریخ سه نفر از گذشتگان فصلنامه
ش : ۱۰۰ ، ص ۱۰۹ - ۱۱۲
- * تسبیحی ، محمد حسین ، دکتر
توشیحیه
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۴ - ۲۴۵
- * تسبیحی ، محمد حسین ، دکتر
استاد ایرج افشار در گذشت
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۴ - ۲۵۵
- * جلال ، سید قاسم ، دکتر
می بینم
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۵۱

- * خوارزمی ، سید نفیس
انقلاب ایران
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۲
* دانش ، نبی بخش
زبان پارسی
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۴
* دانش، نبی بخش
عجل علی ظهورک
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۱
* دانش ، نبی بخش
سری از اسرار
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۵
* سیتائی ، بشیر
باش درد آشنا
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۶
* سیتائی ، بشیر
ای نگار من
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۵۰
* سیفی، صفدر حسین میرزا
قصیده در مدح حضرت امام علی رضا
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۴
* سیفی ، صفدر حسین میرزا
سه حرفی در منقبت حضرت صاحب
الزمان
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۱-۲۴۲
* سیفی ، صفدر حسین میرزا
در مدح حضرت ابو الفضل العباس
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۹۹-۲۰۰
* سیفی ، صفدر حسین میرزا
در منقبت امیر المومنین حضرت علی
(ع)
- ش : ۱۰۴ ، ص ۲۴۵-۲۴۷
* سیفی ، صفدر حسین میرزا
امام انقلاب امام خمینی
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۱-۲۵۲
* غازی ، محمود احمد، دکتر
نمانده
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۵-۲۴۶
* غازی، محمود احمد، دکتر
ای مسلمان
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۲
* غازی ، محمود احمد، دکتر
کمال مصطفی «ص» باقی
آرزو است .
یقین حیات مسلمان
چیست مقصودش
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۰-۲۰۱
* قزلباش ، جاوید اقبال
شعر انقلاب اسلامی
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۲
* قزلباش ، جاوید اقبال
عالم افروزی
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۹۹
* قزلباش ، جاوید اقبال
شعر نو در پی انقلاب اسلامی
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۳
* قزلباش ، جاوید اقبال
سالروز شاهنامه فردوسی
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۴۸
* قزلباش، علی کمیل ، دکتر
پند و اندرز در شعر و ادب فارسی
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۵

- * نازبه ، عظمی زرین
سردار
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۴۹
* نذر ، صابری
نعت
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۳
* نظامی ، معین ، دکتر
شعاع نور
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۳
* نظامی ، معین ، دکتر
پیوند ریشه ها
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۱
* نظامی ، معین ، دکتر
معراج رهایی
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۱-۲۰۲
* نظامی ، معین ، دکتر
شعر انقلاب
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۲
* نعمانی ، رئیس احمد ، دکتر
- ماده تاریخ درگذشت پرفسور مختار
الدین احمد متخلص به آرزو ، رئیس
اسبق بخش عربی ، دانشگاه علیگر
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۳
* نعمانی ، رئیس احمد ، دکتر
زندگی چیست ؟
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۴
* نعمانی ، رئیس احمد ، دکتر
تاریخ درگذشت آقای ایرج افشار محقق
و دانشمند معروف کشور ایران
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۵
* نعمانی ، رئیس احمد ، دکتر
تاریخ وفات پرفسور امیر حسن عابدی
دانشمند سر شناس فارسی در هند
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۴۹
* نقوی ، خاور
لطف دید
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۰۲

ب - شعر معاصر ایران
(به ترتیب الفبایی نام سخن
سرایان

- | | |
|--|---|
| * اسرافیلی، حسین
تا بی نشان
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۱۲ | * ترابی ، ضیاء الدین
غزل حیرت
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۱۳ |
| * اسرافیلی، حسین
مناجات سرخ
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۰۸ | * ترابی، ضیاء الدین
غزل دل
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۰۸ |
| * اسفندفه، مرتضی امیری
وقت
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۷۹ | * حضرتی ،محمد علی
غزل آغاز
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۷۷ |
| * اسفندفه، مرتضی امیری
بدرود
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۲۴ | * حضرتی ،محمد علی
غزل میراث
ش : ۱۰۳ ، ص ۲۲۳ |
| * اسفندفه، مرتضی امیری
خرداد
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۲۹-۲۳۰ | * حضرتی ،محمد علی
غزل شب قدر
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۲۹-۲۲۸ |
| * پروانه،محمد علی مجاهدی
جای سخن نمی ماند
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۷۸ | * خراسانی ، مصطفی محدثی
شوق حضور
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۷۸ |
| * پروانه،محمد علی مجاهدی
می توان آیا
ش : ۱۰۴ ، ص ۲۳۰ | * زیادی ، عزیز الله
وطن من این جاست
ش : ۱۰۲ ، ص ۱۸۰ |

- * سهرابی نژاد، محمد رضا
صدای پای آب
ش: ۱۰۲، ص ۱۷۷
- * سهرابی نژاد، محمد رضا
بت شکن
ش: ۱۰۳، ص ۲۲۲
- * سهرابی نژاد، محمد رضا
شعله جاوید
ش: ۱۰۴، ص ۲۲۸
- * شاهرخ، محمود
ره آورد نور
ش: ۱۰۰، ص ۲۱۳
- * شاهرخ، محمود
غیرت مهر
ش: ۱۰۱، ص ۲۰۷
- * شکارسری، حمید رضا
غریبه
ش: ۱۰۰، ص ۲۱۴
- * شکارسری، حمید رضا
سنگ پایان
ش: ۱۰۲، ص ۱۷۹
- * کاکایی، عبدالجبار
رقص تیغ
ش: ۱۰۲، ص ۱۷۸
- * کاکایی، عبدالجبار
حریم شهادت
ش: ۱۰۳، ص ۲۲۳
- * کاکایی، عبدالجبار
بهار زخم
ش: ۱۰۴، ص ۲۳۰
- * گرمرویدی، علی موسوی
گل خدا
ش: ۱۰۰، ص ۲۱۲
- * گرمرویدی، علی موسوی
دست تهی
ش: ۱۰۱، ص ۲۰۷
- * گرمرویدی، علی موسوی
با حافظ
ش: ۱۰۲، ص ۱۷۹-۱۸۰
- * گرمرویدی، علی موسوی
با حافظ
ش: ۱۰۳، ص ۲۲۲
- * گرمرویدی، علی موسوی
نوروز من تویی
ش: ۱۰۴، ص ۲۲۹
- * مجاهدی، محمد علی
سایه
ش: ۱۰۳، ص ۲۲۴
- * یوسف نیا، سعید
بی مدار
ش: ۱۰۰، ص ۲۱۴
- * یوسف نیا، سعید
در سوگ خویش
ش: ۱۰۱، ص ۲۰۸

۶- راهنمای گزارش و پژوهش

الف - راهیان ابدیت

*

ارتحال پرفسور مختار الدین احمد در علیگر

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۰۰ ص ۲۶۱ - ۲۶۲

* درگذشت دکتر ک.ب. نسیم در مندی بهاءالدین

۲. خاموشی سیدحسن سلمان رضوی در اسلام آباد

۳. ارتحال طاهر محمد خان وزیر اطلاعات فدرال اسبق و فارسی شناس در کویته

۴. درگذشت دکتر محمود احمد غازی در اسلام آباد

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۰۱ ، ص ۲۴۹ - ۲۵۲

* درگذشت دکتر وزیر آقا - لاهور

۲- ارتحال دکتر عاصی کرنالی - مولتان

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۰۲ ، ص ۲۵۱ - ۲۵۲

* استاد ایرج افشار به لقاء الله شتافت

۲ - ارتحال دکتر نبی بخش خان بلوچ ۳- درگذشت شرافت عباس استاد اسبق فارسی

در حیدر آباد

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۰۳ ، ص ۲۵۹ - ۲۶۲

* درگذشت دکتر سید ا میر حسن عابدی در دهلی

۲. ارتحال دکتر صابر آفاقی

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۰۴ ، ص ۲۵۵ - ۲۵۸

* خاموشی دکتر بشیر انور، مروج و استاد زبان فارسی در ملتان

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۰۵ ، ص ۲۱۵ - ۲۱۶

* ارتحال پرفسور مفتی عبد الرؤف خان ، استاد باز نشستہ فارسی در فیصل آباد

سید مرتضی موسوی

ش : ۱۰۹ ، ص ۲۱۹ - ۲۲۰

* درگذشت دکتر سراج الدین و مرتضی علی بلتستانی

سید مرتضی موسوی

ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۲۱۴ - ۲۱۵

* درگذشت دکتر ظهور الدین احمد

مدیر فصلنامه دانش

ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۲۱۳ - ۲۱۴

ب - معرفی کتابها و تازه های نشر

* کتابهای تازه شماره ۱۰۰

- ۱ - اردو و فارسی افسانه، تجزیاتی و تقابلی مقاله
- ۲ - اسلام اپنی نگاه مین
- ۳ - چکیده مقالات همایش بین المللی ایران فرهنگی و جهانی شدن ۱۳۸۸
- ۴ - دیوان یکتا خوشابی
- ۵ - زیب اللغات : فرهنگ اردو - فارسی
- ۶ - فتوح الحرمین
- ۷ - قصه مشایخ
- ۸ - لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی از حیث مآخذ تاریخ هند عهد وسطی
- ۹ - ما بعد الطبعه و روایت
- ۱۰ - مجموعه مقالات ششمین مجمع استادان زبان و ادبیات فارسی تهران
- ۱۱ - مقالات عباس
سید مرتضی موسوی
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۶۳ - ۲۶۸

* کتابهای تازه شماره ۱۰۱

- ۱ - پاکستان مین اقبالیاتی ادب (۱۹۴۷-۲۰۰۸)
- ۲ - دیوان اوحدی (حضرت خواجه غلام فخرالدین فخر جهان)
- ۳ - رباعیات فارسی
- ۴ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه مظهر العلوم (بنارس - هند)
- ۵ - کلیات فائز (فارسی)
- ۶ - منابع عربی، فارسی و اردو موجود در کتابخانه های اروپایی
سید مرتضی موسوی
ش : ۱۰۱ ، ص ۲۵۳ - ۲۵۶

* کتابهای تازه شماره ۱۰۲

- ۱ - آثار جنون
- ۲ - اقبالیات تاثیر
- ۳ - اقبالیات : تفهیم و تجزیه (اقبال شناسی : تفهیم و تحلیل)
- ۴ - جوی روان : اشاریه کلیات اقبال اردو (کشف الایات کلیات اردوی اقبال)

- ۵ - علامه اقبال: شخصیت، فکر و فن
 ۶ - کلام اقبال مین انبیاء کرام کا تذکرہ اردو
 ۷ - لطایف اشرفی، ملفوظات سید اشرف جہانگیر سمنانی
 سید مرتضی موسوی
 ش: ۱۰۲، ص: ۲۶۱ - ۲۶۴

*** کتابهای تازه شماره ۱۰۳**

- ۱ - احوال و آثار مقامات صوفیہ (اردو)
 ۲ - بررسی ادبیات امروز ایران (ترجمہ اردو)
 ۳ - جنگ، دفتر اول، مجموعہ مقالات ثقہ الاسلام تبریزی
 ۴ - خمینی و فردوسی کی سرزمین - سفرنامہ ایران (اردو)
 ۵ - در کوی خلیل
 ۶ - لاله طور (ترجمہ اردو منظوم رباعیات پیام مشرق با متن فارسی)
 ۷ - لبخند ظفرمند (مقالہ ہا راجع بہ هنر و اندیشہ غالب دہلوی)
 ۸ - یار آشنا: پیوند علامہ اقبال با افغانستان
 سید مرتضی موسوی
 دانش: ۱۰۳، ص: ۲۶۳ - ۲۶۶

*** کتابهای تازه شماره ۱۰۴**

- ۱- آگاہی سید امیر کلال (م ۷۷۲ھ / ۱۳۷۰م)
 ۲ - تاریخ مختصر زبانها و ادب (زبانهای منطقه ای پاکستان) در ہفت مجلد
 ۳ - خوشبو سفر مین ہ (مجموعہ حمد، نعت، منقبت و سلام بہ اردو)
 ۴ - داکتر انعام الحق کوثر: حیات و خدمات
 ۵ - در آئینہ باز ہ (در آئینہ باز است)
 ۶ - رگ تاک
 ۷ - گوہر یکتا
 ۸ - مقتل لہوف (سندھی)
 ۹ - مکالمات افلاطون (در شش مجلد - ترجمہ اردو)
 ۱۰ - منشاہ رسول (مجموعہ نعت اردو)
 سید مرتضی موسوی
 دانش: ۱۰۴، ص: ۲۵۹ - ۲۶۴

*** تازه های نشر شماره ۱۰۵**

- ۱ - ثواب المناقب اولیاء الله، عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی، تصحیح و مقدمه عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰ش (قهرمان سلیمانی)
- ۲ - تاریخ فرشته، محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات دکتر محمد رضا نصیری (مینا سعادتی)
- ۳ - سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، تصحیح دکتر سید کلیم اصغر، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش (مینا سعادتی)
- ۴ - صبح گلشن، سید محمد علی حسن خان بهوپالی، مقدمه، تصحیح و تکمیل و تحشیه مجتبی برز آبادی، اوستا فراهانی، تهران، ۱۳۹۰ش (مینا سعادتی)
- ۵ - فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا) مجلد اول (آیین - اظهار) تا به مجلد دوازدهم به کوشش مصطفی درایتی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹ش (سید مرتضی موسوی)
- ۶ - مقالات جاوید (اردو) نگارش های فکر انگیز دکتر جاوید اقبال درباره مباحث ادبی، فکری و قانونی (حقوقی) ترتیب و تدوین محمد سهیل عمر، طاهر حمید تنولی، اقبال اکادمی، ۲۰۱۱م
سید مرتضی موسوی
ش: ۱۰۵، ص ۱۸۱ - ۱۹۰

*** تازه های نشر شماره ۱۰۶-۱۰۷**

- ۱ - تذکره نوشاهیه
قهرمان سلیمانی
ش: ۱۰۶-۱۰۷، ص ۲۱۹ - ۲۲۲

*** تازه های نشر شماره ۱۰۸**

- ۱ - از هندی تا به اردو، تاریخ اجتماعی و سیاسی، طارق رحمان
(سید مرتضی موسوی)
- ۲ - نذر عارف: جشن نامه دکتر عارف نوشاهی، به خواستاری سعید شفیعون و بهروز ایمانی، مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۱ش (امیر سامانی)
ش: ۱۰۸، ص ۱۶۹ - ۱۷۲

*** تازه های نشر شماره ۱۱۰-۱۱۱ ***

- ۱- جمال کهانیان (مجموعه داستانهای کوتاه جمال میر صادقی) ترجمه اردو
۲ - دیوار (ترجمه داستانهای کوتاه منتخب جمال میر صادقی داستان کوتاه نویس ایرانی
سید مرتضی موسوی
ش : ۱۱۰-۱۱۱، ص ۲۱۶-۲۱۷

*** تازه های نشر شماره ۱۱۴-۱۱۵ ***

- ۱ - فرهنگ لغات مشترک فارسی و اردو تألیف دکتر ساجد الله تفهیمی
سید مرتضی موسوی
ش : ۱۱۴-۱۱۵، ص ۲۱۱ - ۲۱۲

۷ - گفتارهای گزارش آمیز

- *شناسه ابو محمد بن احمد بن الحسین
الجریری در کشف المحجوب
تسبیحی ، محمد حسین ، دکتر
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۴۹
(گزارش و پژوهش)
- * درباره مولوی : این بیت سروده
کیست ؟
سلطان الطاف علی ، دکتر
ش : ۱۰۰ ، ص ۲۵۷ - ۲۶۰
(گزارش و پژوهش)
- * کتاب شناسی تذکره شعرای فارسی
سرای موجود در کتابخانه گنج بخش
حسینی ، مهدی ، دکتر
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۵۰ - ۲۵۰
(گزارش و پژوهش)
- * گزارش هم اندیشی های علمی
انجمن ادبی فارسی اسلام آباد
سرپرست انجمن
ش : ۱۰۲ ، ص ۲۵۳ - ۲۶۰
(گزارش و پژوهش)
- * در شرح احوالات و ثمرات دکتر
مهرنور محمد خان پژوهشگر پایدار
زبان و ادب فارسی در پاکستان
- دسترنجی ، حکیمه
ش : ۱۰۵ ، ص ۱۹۳ - ۲۰۲
(عرصه های پژوهش)
- * پایان نامه های زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه نومل اسلام آباد
عباسی ، شگفته یاسین / امیر یاسمین
ش : ۱۰۵ ، ص : ۲۰۳ - ۲۱۲
(عرصه های پژوهش)
- * معرفی چند پایان نامه فارسی دوره
پیش دکتری و دکتری
عباسی ، شگفته یاسین / شفقت جهان
ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۲۲۵ - ۲۳۸
(عرصه های پژوهش)
- * دکتر محمد سرفراز ، استاد پارسی
دان و شاعر پارسی گو
دسترنجی ، حکیمه
ش : ۱۰۸ ، ص ۱۷۹ - ۱۸۶
(عرصه های پژوهش)
- * پایان نامه های فارسی دوره پیش
دکتری دانشگاه آزاد علامه اقبال
عباسی ، شگفته یاسین / امیر یاسمین
ش : ۱۰۸ ، ص ۱۸۷ - ۱۹۳
(عرصه های پژوهش)

*کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در

شبه قاره

پناهی ، ثریا

ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۱۵۷ - ۱۶۴

(عرصه های پژوهش)

*معرفی چند پایان نامه

عباسی ، شگفته یاسین

ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۱۸۳ - ۱۸۸

(عرصه های پژوهش)

*گفتار های پژوهشی در زمینه ادبیات

فارسی : مجموعه مقالات استاد امیر

حسن عابدی

کیفی ، سید نقی عباس

ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۱۷۱ - ۱۸۲

(عرصه های پژوهش)

*پژوهشگران مقاله نویس فارسی

پاکستان : دکتر محمد ظفر خان

موسوی ، سید مرتضی

ش : ۱۱۶ ، ص ۱۷۷ - ۱۸۶

(عرصه های پژوهش)

*خدمات دکتر عارف نوشاهی در

زمینه نسخه شناسی و کتابشناسی

درانی ، عصمت

ش : ۱۰۹ ، ص ۱۹۵ - ۲۰۳

(عرصه های پژوهش)

*در گذشت کتابشناسی عارف مشرب

نوشاهی ، عارف

ش : ۱۰۹ ، ص ۲۲۱ - ۲۲۷

(عرصه های پژوهش)

*معرفی چند پایان نامه

امیر یاسمین / عباسی ، شگفته یاسین

ش : ۱۰۹ ، ص ۲۰۵ - ۲۱۲

(عرصه های پژوهش)

*معرفی فهرس کتابخانه گنج بخش

امانی ، عبد الحمید

ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۱۶۵ - ۱۹۶

(عرصه های پژوهش)

*معرفی چند پایان نامه

عباسی ، شگفته یاسین / امیر یاسمین

ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۱۹۷ - ۲۰۸

(عرصه های پژوهش)

۸ - راهنمای سخن دانش

* سخن دانش	* سخن دانش
سر دبیر و مدیر مسؤل	سر دبیر و مدیر مسؤل
ش : ۱۰۸ ، ص ۹ - ۱۱	ش : ۱۰۰ ، ص ۵ - ۶
* سخن دانش	* سخن دانش
سر دبیر و مدیر مسؤل	سر دبیر
ش : ۱۰۹ ، ص ۹ - ۱۲	ش : ۱۰۱ ، ص ۵ - ۶
* سخن دانش	* سخن دانش
سر دبیر و مدیر مسؤل	سر دبیر
ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۹ - ۱۰	ش : ۱۰۲ ، ص ۵ - ۶
* سخن دانش	* سخن دانش
سر دبیر و مدیر مسؤل	سر دبیر
ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۹ - ۱۱	ش : ۱۰۳ ، ص ۵ - ۶
* سخن دانش	* سخن دانش
مدیر مسؤل	سر دبیر
ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۵ - ۶	ش : ۱۰۴ ، ص ۵ - ۶
* سخن دانش	* سخن دانش
مدیر مسؤل	سر دبیر و مدیر مسؤل
ش : ۱۱۶ ، ص ۵ - ۶	ش : ۱۰۵ ، ص ۷ - ۸
* سخن دانش	* سخن دانش
مدیر مسؤل	سر دبیر و مدیر مسؤل
ش : ۱۱۷ ، ص ۵ - ۶	ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۹ - ۱۱

راهنمای پاسخ به نامه ها

* پاسخ به نامه ها	* پاسخ به نامه ها
ظرایف نامه ها	دفتر دانش
دفتر دانش	ش : ۱۰۰ ، ص ۲۷۱ - ۲۷۶
ش : ۱۰۹ ، ص ۲۱۵ - ۲۱۷	* پاسخ به نامه ها
* پاسخ به نامه ها	دفتر دانش
ظرایف نامه ها	ش : ۱۰۱ ، ص ۲۵۹ - ۲۷۴
دفتر دانش	* پاسخ به نامه ها
ش : ۱۱۰-۱۱۱ ، ص ۲۱۱ - ۲۱۳	دفتر دانش
* پاسخ به نامه ها	ش : ۱۰۲ ، ص ۲۶۷ - ۲۷۶
ظرایف نامه ها	* پاسخ به نامه ها
دفتر دانش	دفتر دانش
ش : ۱۱۲-۱۱۳ ، ص ۱۹۱ - ۱۹۳	ش : ۱۰۳ ، ص ۲۶۹ - ۲۷۶
* پاسخ به نامه ها	* پاسخ به نامه ها
ظرایف نامه ها	دفتر دانش
دفتر دانش	ش : ۱۰۴ ، ص ۲۶۷ - ۲۷۴
ش : ۱۱۴-۱۱۵ ، ص ۲۱۵ - ۲۱۶	* پاسخ به نامه ها
* پاسخ به نامه ها	ظرایف نامه ها
دفتر دانش	دفتر دانش
ش : ۱۱۶ ، ص ۱۸۷ - ۱۸۸	ش : ۱۰۵ ، ص ۲۱۹ - ۲۲۰
* پاسخ به نامه ها	* پاسخ به نامه ها
دفتر دانش	ظرایف نامه ها
ش : ۱۱۷ ، ص ۱۹۱ - ۱۹۲	دفتر دانش
	ش : ۱۰۶-۱۰۷ ، ص ۲۴۱ - ۲۴۲
	* پاسخ به نامه ها
	ظرایف نامه ها
	دفتر دانش
	ش : ۱۰۸ ، ص ۱۹۷ - ۱۹۹

۱۰ - چکیده های انگلیسی مقاله ها

Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No : 100 , Page No. 1-11

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 101 , Page No. 1 - 9

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 102 , Page No. 1 - 7

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 103 , Page No. 1 - 7

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 104 , Page No. 1 - 8

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 105 , Page No. 1 - 7

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 106-107 , Page No. 1 - 8

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 108 , Page No. 1 – 6

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 109 , Page No. 1 – 6

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 110-111 , Page No. 1 - 5

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 112-113 , Page No. 1 - 7

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 114-115 , Page No. 1 - 10

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 116 , Page No. 1 – 9

A Glimpse of Contents of this Issue
Syed Murtaza Moosvi
No: 117 , Page No. 1 – 5

DANESH, Quarterly Journal

Articles' Catalogue

With the list of Poems and other Contents

Part IV

From No. 100 to 117

Supervision: Editor Danesh
Compilation: Shagufta Yaseen Abbasi

پاسخ به نامه ها

اشاره:

دهها نامه مهر آمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که صاحبانظران گرامی به ارزیابی مقاله های علمی و پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده توجه می فرمایند، مایه تشویق نویسندگان محترم می گردد و نمایانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی کشورهای فارسی زبان منطقه می باشد. اینک برداشت هایی از یکی از نامه های منتخب محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به آن:

۱ - آقای دکتر محمد اختر چیمه ، استاد فارسی دانشکده دولتی فیصل آباد بذل لطف فرموده نوشته اند .

«بنده اعلام وصول فصلنامه دانش شماره ۱۱۴ - ۱۱۵ و هدیه سپاس به خدمت تان ارسال می نمایم.

فصلنامه ماشاء الله حسب سابق پر از معلومات ارزنده در مورد فرهنگ مشترک ایران و پاکستان ، زبان و ادبیات فارسی و عرفان اسلامی است. مقالات تحقیقی و علمی در موضوعات از قبیل نسخه شناسی ، اقبال شناسی ، نقد ادبی ، ادب و فرهنگ ، عرصه های پژوهش ، آموزش فارسی و تازه های نشر واقعاً تازگی دارد و برای دانشجویان و پژوهشگران نشان دهنده تحقیق و تتبع بیشتری هستند.

خبر تأسف آور درگذشت محقق ارجمند پرفسور دکتر ظهور الدین احمد را نشر کرده و از خدمات ادبی ایشان آگاهی داده اند.

فصلنامه دانش بهترین وسیله روابط فرهنگی و ادبی و تحقیقی و تاریخی فارسی دانان و دانش پژوهان منطقه است.

خداوند قدوس توفیقات مزید را به اولیای مرکز ارزانی دارد.»

از این که جنابعالی اغلب سروقت ضمن اعلام وصول درباره مطالب منتشره در شماره های فصلنامه ابراز نظر می فرمائید در خور تحسین و ستایش می باشد. از این فرصت استفاده کرده از استادان ارشد فارسی در سطح کشور که در حدود سه

دههٔ اخیر، طی سالها در غنی ساختن مندرجات فصلنامه شریک و سهیم بوده اند، مجدداً درخواست می نمایم که از ارسال نتیجهٔ آخرین تبذعات علمی و پژوهشی دریغ نفرمایند.

همچنین با ابراز مراتب امتنان، نامه های مهر آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند فصلنامه به شرح زیر به دفتر دانش رسید :

ایران :

تبریز : آقای دکتر تراب نجاری رئیس کتابخانه مرکز و مرکز اسناد و انتشارات دانشگاه تبریز **تهران :** کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد، آقای مهدی یار احمدی، آقای اکبر ایرانی مدیر عامل مرکز پژوهشی میراث مکتوب، خانم ثریا پناهی، خانم حکیمه دسترنجی، دکتر علی پدرام میرزائی **زاهدان :** کتابخانه کمبوزیا **مشهد :** خانم زهره عباسی معاون اطلاع رسانی و کتابخانه مرکز دانشگاه فردوسی، ریاست محترم دانشکده ادبیات علوم انسانی دکتر علی شریعتی، مشهد

بنگلادش :

بنگلادش : دکتر محمد نور عالم استادیار دانشگاه

پاکستان :

اسلام آباد : دکتر عارف نوشاهی **پیشاور :** دکتر غلام ناصر مروت استاد متقاعد دانشگاه **جام شورو :** دکتر غلام محمد لاکهو، استاد دانشگاه، غلام قادر ساون کتابدار انستیتو سند شناسی دانشگاه سند **راولپندی :** اوغور هاشمی اوغلی **شکر گره :** عطاء محمد شیخوپوره : نوید احمد گل **صادق آباد :** ریاض محی الدین احمد **کراچی :** دکتر فائزه زهرا میرزا، استادیار دانشگاه **گهوٹکی سند :** محمد پنهل **دهر نوشهره :** قاضی سید فیروز شاه اثر

هند :

بنارس (اوارانسی) : دکتر سید حسن عباس استاد دانشگاه **حیدرآباد دکن :** محمد ظهیر الدین رئیس اکادمی اقبال **دهلی نو :** سید نقی عباس کیفی دانشجوی دورهٔ دکتری فارسی

چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of Contents
in English*

A Glimpse of Contents of this Issue

1- Influence of Shams on Maulavi

Mohammed Noor Alam

No doubt that in present times the sciences and knowledge have gained new height but no one can deny the fact that life and well being of humanity is facing numerous threats . The thinkers and philosophers are pondering over it for resolving . The arrogant and haughty rulers were busy in acquiring worldly wealth and have forgotten the death. Maulavi has diagnosed its cure in God gifted teaching of religion . In the wake of familiarization with Mohammed Malik Dad commonly known as Shams Tabrizi, he experienced the great upheaval in himself, resulting transforming from domain of piety to the world of *Ishq*, which made him to comprehend the causes and effects, Thus Maulavi, under the influence of Shams Tabrizi, achieved the upheaval, which created a new inner self.

2 – Place of Wisdom in Naser Khusrau and Ferdausi’s poetry.

Belal Ahmed Sasoli

Even those people who have limited knowledge about poetry of Naser Khusrau and Ferdausi, are familiar to the fact that both poets have praised wisdom and intellect. In this writeup , We have tried , after a brief foreword , depict the vital importance given in the poetry of early Islamic Centuries to the wisdom and intellect in Naser Khusrau and Ferdausi’s poetry. We have also tried to compare Wisdom’s place in the poetry of two great poets in the conclusion.

3. A Glance on Epic: Forms and Characteristics of Epic Poetry.

Humaira Zamarrudi / Mohammad Fayyaz

Hammaseh in Arabic means “ Valour and bravery” and has its route to the word “ Hams” with the meaning of intensity in the work. In the old Arabic literature it was used for compositons depicting achievements of various Tribes. In Persian Poetry they meant as “Wrestler’s poem” In this writeup a brief history of Epic Poetry in Persian, its forms and characteristics and major role of Ferdausi has been highlighted.

4 – Talpur Era: Golden period of *Mathnavi* Compositions in Sind.

Syeda Faleeha Kazmi

In 3rd Century A.H Abbasid Caliph Al Motezid handed over administration of Sind to Yaqoob bin Lais. He was serious to promote the Persian in Sind. Kalhuras and Talpurs, some of their rulers used to compose poetry in Persian and they were patronising Persian poets. In Talpur's era *Mathnavi* composers like Mir Ali Sheer Qaneh, Azim Tatavi, Mohsin Tatavi, Ghulam Ali Mail, Sachal Sarmast and others composed famous *Mathnavis*, which made this period a golden period for this form of poetry.

5 – A Peep into the life of Hairat Lahori from view point of his poetry.

Minucheer Akberi / Mohammed Safeer

In this writeup life and poetry of Hairat Lahori has been dealt with, who lived in 12th Century A.H. He was contemporary of Aurangzeb and composed poetry in *Sabk-e-Hindi*. Although he named Bedil but he was under influence of Saib Tabrizi . He Served in Army and Shah Alam named him Qaswar Khan . He had inclinations towards mysticism and *Naqshbandia* lineage. His forms of poetry and also his style has been reviewed in this article.

6 – Poetic Music in Naziri’s ghazals.

Naveed Ahmed Gill

Naziri Nieshaburi is considered first follower of Hafiz (726-791 A.H) in the Sub – Continent . As we are aware in the Persian literature , Hafiz enjoys unprecedented mastery in poetic music and Naziri considers himself a follower of Hafiz. In this write up poetic music of Naziri’s ghazals has been studied on scientific and technical basis.

7 – First Independent work in *Aashuraie* blank verse: Analysis of “Gunjishk and Jebriell”

Reza Bayat / Syed Hani Rizvi

“Gunjishk wa Jebreil” composed by Syed Hasan Hussaini, is the first *Nimaid* book of poetry in the sphere of Ashura. Hussaini has tried to depict religious poetry in modern format – In this article the characteristics of this book has been studied to pinpoint – the form and vocabulary and also depict the strong and weak points and resultantly the data may be drawn from it . Poems of this book deal with some of various topics of history of Shiette and has been composed artistically and technically enough and some readers may feel amazement.

8. In Silk Route, Co- traveller with Naser Khusrau

Reza Mostafavi Sabzwari

Iran enjoys an ancient civilisation and Culture and existence of Silk Route which passes through northern Iran has contributed to its enrichment. Silk route starts from China and crosses into Bokhara, Marve, and Balkh. And then passes via Gorgan, Rey, Qazvin , Zanzan ,Tabriz and Irvan . Then above route and its branches touch Tarabzavan in Turkey and Syria's port cities. At the age of 43, Naser Khusrau started his famous journey for seven years. He made pilgrimage to Holy Mecca four times in these travels.

Syed Murtaza Moosvi

Note

On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: Ghasem Moradi

Editor: Syed Murtaza Moosvi

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper1@yahoo.com

[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)

ISSN:1018-1873
(International Centre-Paris)

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SUMMER 2014
(SERIAL No. 117)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
And Literature and common cultural heritage of
Iran,Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent